V-96

Indian Council for Cultural Relations
New Delhi
Library

NATIONAL ARCHIVES
14.7.61

مناقب غوثیه

از

محمد صادق شهابی سعدی ماهها

PER
Mss
297.4
QAD
M85

PER
MSS
97.4
QAD
M85

وعلى اله واصحابه واولياءه سيما على من هو على قدمه
المباركة بعد الصحابة والائمة وهو غوث الكل و
شيخ الكل وغوث الثقلين والغوث الاعظم والفرد
الافخم والباز الاشهب والطراز المذهب وهاب
النوال سلاب الاحوال القطب الربانی الغوث
الصمدانی المحبوب السبحانی الشیخ ابو محمد محی الدین
السید عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی
الله تعالی عنه وافاض علی العالمین فیوضه منه
اما بعد میگوید بندهٔ ضعیف گنه کار محتاج سوی رحمت
پروردگار فقیر محمد صادق شهابی سعدی قادری کان الله
له کما کان لمشایخه هرگاه که بود حضرت سلطان الاولیاء
غوث اعظم رضی الله عنه بر قدم جد اعلی خود صلی الله
علیه وسلم چنانکه مذکور است در بهجة الاسرار از شیخ
امام وقطب همام حضرت شیخ شهاب الدین بن عمر بن
محمد السهروردی رحمة الله علیه که گفت شنیدم شیخ محی الدین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل كرامات الولي تتمة لخوارق النبي ومعجزاته فان كل ولي على قدم نبي فكراماته على قدر قدمائه فمن امن بكرامات الاولياء فقد امن بمعجزات الانبياء ومن انكر كراماتهم فقد انكر معجزاتهم نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهدي الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه

است نزدیک نیست که مطلع شود بر آن صنادید عارفان
و احاطه نمی توانند کرد عبارات و اسالیب و اصفان اگر
بنویسد آنرا از بانهای قلم بر آئنه قاصر آید و اگر بنویسد انرا
انگشتان خلق بر آئنه عاجز و خاسر آید لیکن مذکور میشود
اینجا اندکے از جذور آنها و قطره از بحور انها انتهی و عمدة المحدثین
شیخ عبد الحق دهلوی در تکمیل الایمان می آورد که وجود کرامات
از بعضی صحابه و اولیاء امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت
یافته است که تردد و انکار را در انجا مجال نیست خصوصًا از بعضے
اعاظم اولیا چنانکه حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی و امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه گفته
است کراماته بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق مابلغت
مثلها من احد من شیوخ الافاق چنانکه بود معجزات خاتم الانبیاء
صلی الله علیه وسلم بی نهایت و بیشمار و گشت شیخ الثقلین
بلکه شیخ الکل چنانکه بود صلی الله علیه وسلم نبی الثقلین بلکه
نبی الکل و بود ولی پیش از تعلق بدن کلبن چنانکه بود صلی الله

سید عبد القادر رضی الله عنه که میگفت بر کرسی درس
مدرسه خود هر ولی بر قدم نبی است و من بر قدم جد خودم
صلی الله علیه وسلم و نه برداشت مصطفی صلی الله
علیه وسلم قدم را مگر آنکه نهادم من قدم خود را در موضعی که برداشت
از آن موضع قدم خود را الا آنکه بود قدمی از اقدام نبوت زیرا
که نیست راهی سوی اینکه بیاید آن اقدام نبوت را غیر
نبی انتهی و گشت قدم او بر گردنهای سایر اولیا چنانکه بود
قدم مصطفی صلی الله علیه وسلم بر گردنهای سایر انبیاء و
گشت کرامات او و مناقب او بی نهایت و بیشمار
چنانکه ذکر کرده است صاحب المقامات العلیة والکرامات
الجلیة المخدوم الشهیر بگنج بخش و گنج کبیر حضرت احمد کهتو
قدس الله اسراره در رساله خود که مناقب مشایخ مغربین
نوشته اند که مناقب حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه جلی و ظاهر است نمی گنجد اندر اوراق ریاحین
و تمام نمی سازد اندر اشاخهای بساتین و مراتب علیه و باهر

هر قدر یکه از محاسن و مناقب بزرگی بحسن ظن شنیده شود محبت و اعتقاد شنوندر حق آن بزرگ زیاده تر گردد ❖

بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد ❖ بسا عشق که از گفتار خیزد ❖

شعر اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره ❖ هو المسک ما کررته یتضوع ❖

و هر قدری که محبت و اعتقاد وی رسوخ و خلوص یابد فیوض و توجهات آن بزرگ بر آن محبت معتقد زیاده تر فیضان نماید و لهذا گفته اند ارادتی بنما تا سعادتی ببری پس هر که بخواهد که فیض بزرگی حاصل نماید مناقب و محاسن وی بحسن ظن و حضور دل استماع کند و بخواند تا محبت و اعتقاد وی متزاید گردد و بدان وسیله مطالب خود حاصل نماید چنانکه حق تعالی میفرماید فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و میگوید انا عند ظن عبدی بی و نیز وارد است که عند ذکر الصالحین تتنزل الرحمة پس بران همین این فقیر بجهة کسب سعادت خود و مطالب خود و سایر مریدان سلسله علیه قادریه بعض مناقب حضرت سلطان الاولیاء

علیه وسلم نبی وادم بین الماء والطین چنانکه می آید در مناقب معراجیه
ومگس نمی نشست بر بدن مبارک وی چنانکه نمی نشست بر بدن
مبارک او صلی الله علیه وسلم و بود عرق وی و بدن وی معطر
وخوشبوی چنانکه بود عرق و بدن مبارک او صلی الله علیه وسلم
و چون در بیت الخلا میرفت بول و غائط او را زمین فرو می برد چنانکه
بول و غایط وی را صلی الله علیه وسلم فرو میبرد پرسیده شد
حضرت غوثیه را رضی الله عنه ازین حالات پس گفت بالله هذا
وجود جدی لا وجود عبد القادر یعنی این وجود من وجود رسول
الله است صلی الله علیه وسلم نه وجود عبد القادر و درین کلام اشارت
است سوی فناء اتم آنحضرت غوثیه در حضرت نبویه ذاتا
وصفاتا قولا و فعلا حالا و کمالا پس معلوم شد که رتبه آنحضرت
اعلی است از رتبه سایر اولیا و تصرفات و افاضات وی بسیار
تر است از دیگر اصفیا و بهترین اسباب افاضه عنایات و فیوضات
خلوص محبت و رسوخ اعتقاد است و آن حاصل نشود مگر
باستماع محاسن و مناقب بحضور دل و شهود قلب چنانکه گفته اند

هر ثنائی که در حمد حق سبحانه و تعالی و تقدس بشنوی و بدانی
که دران ثنا شائبه نقص در مرتبه وجوبیه نیست انرا تصدیق
باید کرد اگرچه گوینده آن معلوم نباشد همچنین هر نعمتی که در
حق رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بشنوی و دران نعمت
سخنی نیابی که منافی مرتبه نبوت باشد یا قادح در کمالات
آن مرتبه بود یا بدرجه وجوب رساند البته انرا قبول کنی اگرچه صاحب
آن سخن معلوم نشود همچنین هر منقبتی که در حق ولی کملی بشنوی
و دران منقبت سخنی نباشد که آن از خصایص مرتبه الوهیت
یا نبوت است البته آنرا تصدیق و اذعان نمائی و بمجرد استماع
انکار آنرا در دل خود راه ندهی اگرچه قائل انرا ندانی چه درین صورت
احتمال انکار کرامات اولیا می شود و این موجب مقت و خذلان
است معاذالله و نیز هر کلامی که در باب تصوف و حقایق از
اولیاء اکمل مسموع گردد و ظاهر آن کلام مطابق شرع و یا عقل
نباشد بر آن توقف نمائی و از حق علیم علم آنرا سوال کنی و
انکار انرا در دل خود راه ندهی زیرا که کلام ایشان گاهی مرموز و غامض

و برہان الاصفیاء حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ کہ در کتب
مشہورہ مثل بہجۃ الاسرار و تکملہ حضرت امام یافعی قدس سرہ
بودہ و در نسخہای دیگر ملافیظ مشایخ کبار مانند در منشور بودہ
حسب ارحضرت سیدنا و مرشدنا و مولانا قدوۃ العارفین عمدۃ
المحققین مظہر آثار غوث اعظم مظہر انوار فرد افخم جز وہ الصوریا
والمعنوی الذی بنعمہ الجلیلۃ الجلیۃ رسمہ کرسمہ و اسمہ
کاسمہ اعنی السید عبد القادر ابن السید عبد الجلیل
الحسنی الحسینی غریب اللہ الذی ھو من اکابر اولادہ
واعاظم خلفائہ فی بلد احمد آباد رضی اللہ عنہ وعنہم
الی یوم التناد جمع کردہ در سلک ضبط منظوم ساختہ و بر عدد
نود و یک مناقب مطابق سنین عمر صوری آنحضرت کہ بحساب
جمل از لفظ اکمل پیداست چہ تاریخ تولد شریف از کلمہ عاشق
ہویداست و مجموع ہر دو بر تاریخ وفات حضرت رہنماست
اقتصار کردہ شد و این کتاب را مناقب غوثیہ نام نہادہ
وباللہ التوفیق و بیدہ ازمۃ التحقیق مقدمہ باید دانست

یا بعد مفارقت از بدن اما تجرد قبل از تعلق ببدن مثل
تجرد روح حضرت امیر المومنین علی است رضی الله عنه
بر اخلاص سلمان فارسی و رہائی او از شیر درندہ و اما
تجرد او بعد از تعلق ببدن در آمدن نفوس کاملہ است
در خیال و خواب ہر کہ خواہند و حاضر شدن در تصور مرید و
در امکنہ متعدد و در یک وقت چنانکہ در سیر بعضی اولیا
ثابت است و اما تجرد او بعد مفارقت از بدن نیز ہمین حکم
دارد چنانکہ رسول صلی الله علیہ وسلم در معراج بعضی
ارواح انبیاء را دیدند کہ در آسمان نماز میگذاردند ایستادہ ؛
تصرف دوم تروح اجساد است کہ جسد عنصری کثیف الاخلاط
را روحانی الصفۃ کردانند اگر خواہند آن تروح دایم باشد چون
تروح جسد مبارک پیغمبر صلی الله علیہ وسلم و برای ہمین معنی
سایہ نداشت و چون تروح جسد حضرت بلال و حضرت اویس
قرنی رضی الله عنہما در منتخب کنز العمال از ابی ہریرہ رضی الله
عنہ مرویست قال صلی الله علیہ وسلم یا بلال حدثنی بارجی عمل

واقع میشود و فی الحقیقة بی سند الهی یا نبوی نخواهد بود و بر طبق
بطنی از بطون قران یا حدیث خواهد بود این منهج اسلم است
و قویم بل هو صراط المستقیم و نیز باید داشت که ارواح انسانیه
بحسب ظهور نشاءات مختلفه سه نوع اند اول ارواح مجرده
یعنی هنوز ببدنی متعلق نشده باشد دوم ارواح متصرفه که ببدنی
متعلق شده مدبر و متصرف دران بدن اند بجهة کسب کمالات
و آن تعلق مثل تعلق عاشق بمعشوق یا تعلق بادشاه بممالک
یعنی حلول و سریان دروی نیست و این را ارواح انسانیه
خوانند بخلاف ارواح حیوانیه که انها را حلول و سریان است
سیوم ارواح مفارقه که از ابدان متعلقه خودها بموت طبیعی
مفارقت حسیه نموده اند لیکن تعلق باقی است بسبب
ظهور حکم سوال و جواب گور و استراحت و الام آن و حکم
بعث و نشر که در قیامت خواهد بود و نیز ارواح کمل عباد را
سه تصرف است یکی تجرد و تمثل خود بهر صورتی و جسدی که
خواهند و این تجرد یا قبل از تعلق ببدن است یا بعد از تعلق ببدن

دیدند که مردی از سر تا پا گلیم کشیده غلطیده است حضرت ایشان
را غیرت درگرفت به درگاه حضرت الله سنانت نمود که در چنین
جای ادب بی ادبی چیست و این بی ادب کیست ندا رسید که اویس
است حضرت التماس کرد که مرا شوق تمام است که او را دریابم فرمان
آمد که بعد از هفتاد سال اند که استراحت نموده است و به درگاه
من عهد کرده که مرا در هر دو جهان پوشیده داری و هیچکس را با من
آشنا نگردانی و ما نیز عهد کردیم که ترا و امثال ترا با هیچکس آشنا
و شناسا نگردانم تصرف سیوم تلطف اشیا است یعنی ارواح
کامله مکمله چنانچه لطیف بالذات اند بلطف بالاثر اند که اشیا را مثل
خود لطیف سازند و این تصرف در ملئکه و جن هم هست چنانچه احضار
تخت بلقیس را که ملئکه موکله دعای که آصف برخیا خوانده شنیدند
و ملئکه با آن دعا تخت را حاضر آوردند تلطیف آن سریر بود چون
این مقدمات روشن شد باید دانست که افاضه ارواح کامل مکمل
بر هر نوع یا بر فردی از بنی نوع خود بچند وجه است یکی در عالم ظاهر
چون ترتیب و ارشاد انبیا امت خود را و هدایت اولیا مریدان

عملته عندک فی الاسلام منفعة فانی سمعت اللیلة دف نعلیك

بین یدي في الجنة قال ما عملت عملا ارجی عندي من انی لم اتطهر طهورا

في ساعة من لیل او نهار الا صلیت بذلك ما کتبت لی ان اصلی قال

[illegible] یا بلال لم سبقتنی الی الجنة ما دخلت

الجنة قط الا سمعت خشخشتك قال بلال ما اذنت قط الا

صلیت رکعتین وما اصابنی حدث قط الا توضات و

صلیت رکعتین فقال بهذا عن عبد الله بن بریدة وقال

[illegible] علیه وسلم اریت الجنة فرایت اسهار مصا

امرات الی طلحة ثم سمعت خشخشة امامی فاذا هو بلال

عن جابر قال [illegible] الله علیه وسلم دخلت الجنة فسمعت

خشخشه فقلت ما هذه قالوا هذه خشخشه بلال ثم

دخلت الجنة فسمعت خشخشه فقلت ما هذه قالوا

هذه الغمیصا بنت ملحان عن جابر ودر کتب بعض مشایخ

از حدیث نقل میکنند که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مقام

قاب قوسین او ادنی و فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر رسیدند

دهم واین قدم صدق نه از قدم ظاهر عبارت است بلکه از قدم
معنوی اشارتست وآن طی مراحل ادب وسلوک مسالک
اخلاق وعبور بر مقامات نفس وقلب وروح وسر وخفی است
دوم لسان صدق وآن آنست که سخنها حق را که بوساطت وحی
والهام واستماع والقاء بایشان رسیده باشد بقدر استعداد
هر کس بوی رساند وصاحب لسان صدق را شش کرامت است
اول انکه جزاو صدق است وشفاعت او مقبول ودعاء او مستجاب
وعلم او مثبت حق ومزهق باطل وکاشف اسرار معانی وحکم او
نافذ وتلقین او موصل بمطلوب حقیقی کما قال ابراهیم علیه
السلام واجعل لی لسان صدق فی الاخرین سیوم
قلب صدق وآن انکشاف آیات غیب وشهادت است
در قلب کامل مکمل یا بلباس صور مثالیه در قوت خیال او در خواب
یا در بیداری ومناسبت هر صورتی با معنی از معانی مفرده ومتکثرت
یا بثبوت معانی مجرد از صور در قوت علمیه اما دلیل اول کما قال الله
تعالی فی صفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ما کذب الفؤاد

صادق القلب را بالمشافه و بالمواجه دوم توجه غایبانه بی رویت
یکدیگر چون توجه سرور عالم صلی الله علیه وسلم در تربیت اویس
قرنی رحمة الله تعالی دیگر توجه نمودن در منام برای تربیت مستعد
قابل دیگر توجه و تربیت شخص جی مراینده را که بعد از و بعالم ظهور
خواهد آمد و این فیض را برکات گویند دیگر توجه روح مجرد در عالم
برزخ مریکی از اشخاص مستعد را که پس از ان تربیت کننده آن تربیت
پذیرنده بعالم ظهور خواهد آمد چنانچه توجه کمال روح محمدی صلی الله
علیه وسلم از عالم تجرید بهر تربیت حضرت اسمعیل علیه
السلام این توجه تربیت را روح گویند و حضرت اسمعیل دعاء روح
محمدی بود و این مثله از باب تعمیم نیست بلکه از باب تخصیص
است یعنی تا مناسبت تامه در افعال و اقوال و ارادت میانه
مربی و مربی نباشد دعای روح او نمی تواند شد و این مناسبت
از سه جهت است مناسبت قدم و لسان و قلب زیرا که
کمل عباد را صفت صدق در سه چیز اعتبار کرده اند یکی در قدم کما
قال الله تعالی و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند

المنتهی بمرافقت جبرئیل معراج جسمانی بوده وازسدرة المنتهی بالا معراج
روحانی روی داده سیوم آنکه ازمسجد حرم تا مسجد اقصی طی ارضی
بوده وازانجا تا نهایت مقامات معراج روحانی حاصل گشته چهارم
آنکه درمسجد اقصی آنحضرت را بروجهی کشف حقایق اشیا ومشاهده
آیات سموات روی داده که گویا همه آیات سموات بقدم ظاهرطی
نموده است وازین جهت است که انکار نص سبحان الذی
اسری بعبده را کفر دانند وانکار نص ثم دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی را تا آخر آیه ولقد رای من آیات ربه الکبری
فسق خوانند اما بهترین عقاید اینست که بقول اول اعتقاد کنند
زیرا که مناسب ذات کاملة الصفات آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مرتبه اول است چه مرتبه دوم وسیوم سایر انبیاء
ومرتبه چهارم اولیا را نیز میسر تواند شد پس باید که افضل البشر
ممتاز باشد بمرتبه که دیگری را آن مرتبه میسر نتواند شد وحدیثی که در صحیح
بخاری واقع است مشتمل است بر عروج سموات وملاقات
احیا وروحانیة هریک از انبیا درسموات وملاقات احیا وروحانیة

ما اراى الى قوله لقد راى من ايات ربه الكبرى واين شعر
است بديدن مكاشفات صورى اما دليل ثانى يعنى ثبوت معانى
مجرده درقلب كامل مكمل كما قال الله تعالى فَاَوْحىٰ اِلىٰ عَبْدِهٖ مَا
اَوْحىٰ وشك نيست كه اين احوال شريفه درمعراج رونموده ومعراج
دراصطلاح صوفيه نهايت هرمرتبه راگويند پس معراج نبى غير
معراج ولى ومعراج ولى غير عامهٔ مومنان است ونزد اهل شرع وارباب
حديث سير نمودن آنسرور است صلى الله عليه وسلم ازمكه تامسجد
اقصى بربراق كه يكى ازمراكب جنت است وازانجا تاسدرة المنتهى كه
مبداء جناب عاليه ومنتهاى سموات سبعه است باجبرئيل عليه
السلام وزانجا باملئكه ديگر جابجا ومقام بمقام سير نمود الى ماشاء الله
تعالى وتفصيل اين دركتب سير وتفاسير مثبت است واتفاق است
ميان علما درسير الحضرت ازمسجد حرام تامسجد اقصى واختلاف است
درعروج سموات وعبور سدرة المنتهى ودران چهار قول است
اول انكه كلى مراتب معراج بجسم وقدم ظاهر شد وبچشم سر
رويت آنجناب مقدس بى كيف حاصل شد دوم انكه تاسدره

ذلک المقام لاستفاد لی عن سید الانام علیہ و علی الہ
الصلواة والسلام فتشرفت بہ و استحصلیت النعمة
العظمی والوارثة والخلافة الکبری من حضرتہ وصرت
بمنزلة البراق حتی رکب علی جدی صلی اللہ علیہ وسلم
وعنانی بیدہ حتی وصل مقام فکان قاب قوسین او
ادنی وقال لی یا ولدی وحدقة عینی قدمی ھذہ علی
رقبتک وقدمک علی رقاب کل اولیاء اللہ تعالی
انتہی حضرت سلطان الاولیاء غوث اعظم رضی اللہ عنہ
در بعض اشعار فرمودہ اند شعر وصلت الی العرش المجید بحضرت
فلاحت لی الانوار والحق اعطانی ٭ نظرت لعرش اللہ و
اللوح نظرة ٭ فلاحت لی الاملاک واللہ سمانی ٭ و
توجنی تاج الوصال بنظرة ٭ ومن خلعة التشریف والقرب الثانی
ایضاً وشیخ اجل عارف باللہ سید نعمت اللہ قادری بنگالی قدس
سرہ در سفینہ خود باین نہج نوشتہ اند قد سمعت عن بعض
السادات الصوفیة لما بلغ نبینا محمد صلی اللہ علیہ

هر یک از انبیا در سموات سبعه دلیل است بر معراج جسمانی

بدانکه سخنهای چند که در احوال و مقامات اهل الله رضوان الله علیهم

درین مقدمه ثبت نموده مزیل شبهاتی است که وقت استماع این

مناقب در دل بی بصران که از مقدمات ایشان خبر ندارند خطور کند مبادا

این خطور موجب نفت و ثبور گردد معاذ الله و بهذا اوان الشروع فی المناقب

الغوثیه المنقبة الاولی فی وضع المصطفی صلی الله علیه وسلم قدمه

علی رقبته رضی الله عنه فی لیلة المعراج ذکر صاحب الجواهر

القلائد که اخذ است از مجمع الفضائل سمعت عن المشایخ الصوفیه

رضی الله عنهم اجمعین آن سیدنا الغوث الاعظم رضی الله عنه

رای نبینا صلی الله علیه وسلم لیلة المرصاد وشرف

بتشریف الولایة المطلقه المحمدیه وخلعة وراثة المحبوبیة

فی تلک اللیلة المبارکة کما نقل عنه رضی الله عنه انه قال لما

عرج جدی صلی الله علیه وسلم لیلة المرصاد وبلغ سدرة

المنتهی بقی جبرئیل الامین علیه السلام متخلفا وقال یا محمد

لو دنوت انملة لاحترقت فارسل الله روحی الیه فی

السلام من مقاماتهم لاجل زيارته فاذا قرب نبينا
صلى الله عليه وسلم من العرش المجيد راه رفيعا عظيما
لابد للصعود اليه من سلم ومرقات فارسل الله
تعالى اليه روحي فوضعت كتفي موضع مرقاته فاذا اراد
ان يضع قدميه على رقبتي قال الله تعالى عني فالهمه ان
يا محمد هذا ولدك اسمه عبد القادر لولا ختمت
النبوة عليك لكان هو اهلا لها بعدك فشكر الله
تعالى عليه وقال لي جدي صلى الله عليه وسلم يا
بني طوبى لك برايتني وجدت نعمتي ثم طوبى لمن راك
او راى من راك الى سبعة وعشرين وجعلتك وزيري
في الدنيا والاخرة ووضعت قدمي هذه على رقبتك
وقدمك على رقاب جميع الاولياء بلا تفاخر ومباهات
ولو كانت بعدي نبوة لنلتها ولا نبي بعدي
وايضا بعض از مشائخ كبار چنين نوشته اند که چون سید عالم صلی
الله علیه وسلم در شب معراج بالاء عرش رفتند لحظه ایستادی که

وسلم ليلة المعراج بمقام سمع عن جناب الله تعالى
قف يا محمد ان ربك ليصلي وشرف بحالة خاصة علية
قال فيها باذنه تعالى لى مع الله وقت لا يسعنى فيه ملك
مقرب ولا نبى مرسل وظهرت جوهر العشق الذاتى على
الهيئة الطاؤسية من وراء الكبرياء بحضور الختمية عليه
الصلوٰة والسلام قال عليه الصلوٰة والسلام فى هذا
المقام من الاملاك الكرام والانبياء والرسل العظام
من هذا فالهم حبيبه عليه الصلوٰة والسلام هذا من
ولدك ووارث ولايتك ومحى دينك من بعدك
اسمه عبد القادر وخاطبه بخطاب الغوث الاعظم
فحصل له صلى الله عليه وسلم البهجة والسرور والشكر الله
الشكور ايضًا نقل الشيخ قاسم السليمانى قدس الله سره
عن المشائخ وهم عن سيدى الغوث الاعظم رضى الله عنه
انه قال لما عرج جدى حبيب الله صلى الله عليه وسلم
ليلة المرصاد استقبل اليه ارواح الانبياء والاولياء عليهم

نبیاء فقال لی یا ولدی وقرة عینی قد طاب خاطری برویتك
وطاب خاطرك برویتی فانت محبوبی بل محبوب الله واولی من
بعدی فی مقام ولایتی ومحبوبیتی وضعت قدمی هذه علی
رقبتك وقدماك علی رقاب جمیع اولیاء امتی انتهی وایضاً
وبعض مشایخ چنان نقل کرده اند که چون سلطان الانبیا محمد الرسول الله
صلی الله علیه وسلم در شب معراج طبقات سموات طی نموده نزد
عرش عظیم رسید تا عرش را بسیار بزرگ و بلند یافت اوازیے از
از مقام قدس بر آمد که ای محبوب من بالاء عرش بیا رسول الله صلی الله
علیه وسلم در خاطر مبارک آورد که عرش سخت بلند است چگونه بالا
روم درین اثناء جوانی بصورت حسن که نور رویش عرش را منور ساخت
پیدا شد و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد تسلیمات بجا آورد
و پیش آنحضرت نشست و بزبان باطن التماس نمود که قدم مبارک
برگردن من نهید آنحضرت هر دو قدم برگردن ایشان نهادند وایشان
برخاست کردنش تا عرش رسید حبیب از لی و محبوب لم یزلی بالاء
عرش سوار شدند و متوجه بجوان شده پرسیدند که ای شاب بعادتمند

نمودند درین اثنا روح حضرت غوث اعظم رضی الله عنه شانه
خود را بقدم مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم تکیه کنان ظاهر آمد از زبان گوهر نثار صادر شد که من انت
فقال الغوث الاعظم فی جوابه انا ولدک عبد القادر آنگاه
آنحضرت از روی عنایت و شفقت قدم مبارک خود را بر
دوش ایشان نهادند و فرمودند قدمی هذه علی رقبتک
وقدمک علی رقبة کل ولی وولیة الله وایضاً نقل عن
بعض السادات الصوفیه رحمة الله تعالی انه حکی
عن سیدی الغوث الاعظم رضی الله عنه انه قال
کما شرف الله تعالی روحی فی لیلة المعراج برؤیه
جدی حبیب الله صلی الله علیه وسلم واطلعنی علی
ما الهمه قال یا محمد اعلمت من هذا الرجل فقال یا رب
انت اعلم منی بذلک فقال سبحانه وتعالی هذا ولدک
من نسل الحسن بن علی واسمه عبد القادر جعلته محبوبی
بعدک وسیکون شانه بین الاولیاء کشانک بین الا

خلفاء غیاثیه شاهیه خواجه کمال الدین بن شیخ المشایخ خواجه عبد اللطیف البغدادی الشاهی الغیاثی آورده اند که مرویست از حضرت غوث اعظم رضی الله عنه که در شب معراج روح پرفتوح حضرت سلطان محبوبانی غوث اعظم رضی الله عنه بغلبه شوق مشاهده جمال حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم از مقام خویش که منتهای مقام اولیا؛ بود انتقال نموده متجسد بجسد لطیف گشته بملازمت آنحضرت در عاین معراج مشرف شد و قدم مبارک آنحضرت را بر رقبه خود گرفت و فیوضی که مخصوص بمعراج نبوی بود استفاضه کرد آنحضرت اسم یا قادر گفته بر رقبه وی قدم نهاده عروج فرمود از حضرت عزت ندا در رسید که یا رسول الله میدانی که این روح کیست و نامش چیست آنحضرت عرضه داشت که الهی این روح را با وجود اختلاط جزئیت با کمال عشق و محبت می یابم و نامش تو نیکو میدانی ندا آمد که ای محمد این فرزند تست از نسل حسن بن علی کرم الله وجهه و نامش عبد القادر نهاده ایم و در مقام ولایت در رتبهٔ معشوقیه مثل او هیچ ولی نیست و این محبوب انبیا و معشوق لم یزلی بطفیل تست آنگاه

نام تو چیست اودست بر سینه بسته باادب تمام ایستاده مجیب
شد انحضرت صلی الله علیه وسلم بخاطر مبارک اورد که این شاب را
رتبه نهایت عظیم است و مقامی که دران هست از مقامات اهل
ولایت نیست مگر رتبه نبوت دارد هاتف آواز دا دای حبیب من
وای محبوب من این جوان نور دیدهٔ تست و فرزند برگزیدهٔ تو ونامش
سید عبد القادر است چون دین متین تو از ملحدان بمشابه ممات خواهد
رسید این زنده خواهد کرد و مخاطب بخطاب محی الدین خواهد گشت سید
المرسلین از استماع این کلام فرحان و شادان شدند و دعاهای بسیار
فرمودند و گفتند ای نور دیدهٔ من وای روشنائی خاندان من هردو
قدم من بر گردن تو رسیده و هردو قدم تو بر گردن جمیع اولیا خواهد
رسید تا قیامت هر که قدم ترا قبول کند درجه عظمی خواهد یافت و هر که
انکار خواهد نمود از ولایت معزول خواهد گشت انتهی باید دانست که
حضرت مقدسه غوثیه را رتبهٔ قبولیت از روز ازل است و هرچه هست
قبولیت است بیت قبولست هر کرا محکم کند پائی * مگس بر فرق
سیمرغان زند پائی * در کتاب لطائف ولطیفه تصنیف عمده

او میگفت یارسول الله جان من خاک نعلین تو باد آرزو دارم
که بمن عهد کنی که چون روز قیامت داخل بهشت شوی بر من
سواری کنی فرمود نعم باز گفت یارسول الله روز قیامت نزد تو
براقها بیایند که هر یکی خوبتر و بهتر از من باشد مرا آنوقت چگونه
شناسی خواهم دستی بر گردن من زنی تا نشان مند تو باشم مصرع
بداغ بندگی خود مرا مشرف کن ❊ رسول الله صلی الله علیه وسلم
دست مبارک بر گردن وی زد براق از شادی در پوست خود نگنجید
و چندان بر خود ببالید که چهل گز کلان شد شهسوار میدان نبوت
و رسالت که عرش برین کمترین پایه کرسی منزلت اوست باقتضائی
مصلحت و حکمت ازلی پاره درنگ فرمود درین اثنا روح پرفتوح
حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین سید عبد القادر گیلانی
حاضر شد و گفت یا سیدی ضع قدمک علی رقبتی وارکب ❊ بیت
سر بزیر قدمت می نهم و می نازم ❊ چشم بد دور که امشب شب معراج منست
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوار شد و فرمود قدمی علی رقبتک
و قدمک علی رقبة کل اولیاء الله الصالحین انتهی آنحضرت رضی الله

آنحضرت شکر حق تعالی را بجا آورده بفیوض مخصوصه خود ممتاز ساختند
و فرمودند یا ولدی قد طاب خاطری برؤیتك وطاب خاطرك
برؤیتی وانت محبوب الله ومحبوبی ومریدی وخلیفتی وقدمی
علی رقبتك وقدمك علی رقاب اولیاء امتی آورده اند که چون
حضرت غوثیه درین عالم بجسد عنصری ظهور نمودند اثر قدم آنحضرت
بر رقبه ایشان نمایان بود مانند اثر مهر نبوت که بر کتف حضرت سید عالم
صلی الله علیه وسلم نمایان بود ؛ بیت ؛ مصطفی پای مبارک
بنهد بر دوشت ؛ پس چرا تو ننهی بر سر ارباب ولا ؛ ایضاً
در حرز العاشقین الجامع الشریعة والحقیقة الشیخ الامام فرید العصر
و وحید الدهر شیخ رشید بن محمد الجنیدی رحمة الله آورده است
که شب معراج جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلی الله علیه وسلم
براقی آورد برق رفتار هلال نعل و انجم مسمار صاحب معراج خواست
تا بر آن سوار شود براق که در جلدی از برق پیش بود قرار
نمی گرفت و بجهته رکوب آنحضرت تمکین نمیکرد رسول علیه الصلوة
والسلام فرمود ای براق چیست که نمی آسائی و بخت من نمی درآئی

وكيفيت وسرا كان عيسى يحله به كان يحي الموتى والرمز سرياني

وغصت بحار العلم من قبل نشاتي اخي ورفيقي كان موسى بن عمراني

فمن في رجال الله نال مكانتي وجدي رسول الله في الاصل رباني

انا قادري الوقت عبد القادر سمي محيي الدين والاصل جيلاني

وايضا من كلامه الخاصة الصادرة به بمقام المحبوبية

قصيده طف بحاني سبعا وقف بزمامي وتجرد لزورتي كل عام

انا سر الاسرار من سر سري كعبتي راحتي وبسطو مدامي

انا من علوم العلى درسي وشغلي انا شيخ القري وكل امام

قالت الاولياء جمعا بعزم انت قطب على جميع الانام

قلت كفوا ثم اسمعوا النص قولي انما القطب خادمي وغلامي

كل قطب وكل شيخ وكل فرد تحت حكمي يصغو لطيب كلامي

كل قطب يطوف بالبيت سبعا وانا البيت طايف بخيامي

يا مريدي انكنت معنا فمعنا في اتصالي ورفعتي ومقامي

يا فقيها ان تكن تعرف رمزي افتني كيف سر معنى كلامي

مطلع الافق شرقا ومغرب خطواي او اقلها من مرامي

عنه این ابیات درعلو شان خود فرموده اند ٭ قصیده ٭

علی الاولیاء القیت سری وبرهانی ٭ فهاموا به فی سر سری واعلانی

فاسکرهم کاسی فباتوا بخمرتی ٭ سکاری حیاری من شهودی وعرفانی

انا کنت قبل القبل قطبا مبجلا ٭ تطوف لی الافلاک والرب سمانی

خرقت جمیع الحجب حتی وصلت فی ٭ مکان به قد کان جدی به دانی

وقد کشفت لا اسرار عن نور وجهه ٭ ومن خمرة التوحید بالکاس اسقانی

انا درة البیضاء انا سر الرضا ٭ ونادانی ربی حقیقا وناجانی

وصلت الی العرش المجید بحضرة ٭ فلاحت لی الانوار والحق اعطانی

نظرت لعرش الله واللوح نظرة ٭ فلاحت لی الاملاک والله سمانی

وتوجنی تاج الوصال بنظرة ٭ ومن خلعت التشریف والقرب اکسانی

فلو اننی القیت سری لدجلة ٭ لغارت وغیض الماء من سر برهانی

ولو اننی القیت سری علی نار ٭ لاخمدت النیران من عزم سلطانی

ولو اننی القیت سری لمیت ٭ لقام باذن الله حیا ونادانی

وقفت علی الانجیل حتی شرحته ٭ وفسرت للتورة والسطر عبرانی

کذا سبقت الالواح جمعا فعتها ٭ وفسرت زبورا کاملا ثم قرانی

صحیح ثبوت یافتہ کہ حضرت بلال رضی اللہ عنہ در شب معراج پیش پیش
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بہشت سیر کردند ذکر فی نهایۃ ابن اثیر انہ
قال صلی اللہ علیہ وسلم لبلال ما دخلت الجنۃ الا سمعت
خشخشۃ فقلت من هذا فقالوا بلال الخشخشہ حرکہ لها
صوت کصوت السلاح وحضرت اویس قرنی را در مقام
مقعد صدق عند ملیک مقتدر خوابیدہ یافتہ اند ولا شک
این ہر دو واقعہ بتروح اجساد بودہ وہمچنین است دیدن آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در شب معراج غمیصا بنت ملحان راو زن ابی طلحہ را
در بہشت و دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازواح انبیا را علی
نبینا وعلیهم الصلواۃ والسلام در سموات کہ بعض ایشان
ایستادہ نماز میگذاردند و در حرز العاشقان وغیرہا آوردہ اند
کہ در شب معراج با سید المرسلین و موسی علیهما الصلواۃ والسلام
ملاقات شد گفت یا اخی الصالح یا نبی الصالح انت قلت علماء
امتی کانبیاء بنی اسرائیل فرمود آری گفت آیا باشد
کہ یکی از علماء امت شما درین وقت حاضر شود و با من ہم سخن

انا من جلستی اری العرش حقا　　وجمیع الاملاک فیها قیام
رفع الحجب والستور لعینی　　ودعانی لحضرتی ومقامی
من اعطی فی الرجال مانلت حقا　　من وصالی ورفعتی ومقامی
خرقت الستور حجبا بحجب　　عند عرش الاله کان مقامی
فرس العز تحت سرجی وجودی　　ورکابی عال ووقتی لجامی
واذا ما جبذت قوس مرامی　　کان نار الجحیم فیها سهامی
ومریدی اذا دعانی بشرق　　او بغرب او نازل بحر طامی ؞ ؞
فاغثته لو طار فوق هوائی　　انا سیف القضاء لکل خصامی
سایر الارض کلها تحت حکمی　　وهی فی قبضتی کفرخ الحمام
انا عبد القادر راق وقتی　　وجدی المصطفی شفیع الانام
علیه الف الف صلوات طول الدوام　　وبالبواکر وبالعشی وبالظلام

بدانکه در حضور روح شریف حضرت غوث اعظم تجدید لطیف
ومرکوب شدن وی بجهت عروج وصعود حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم زنهار استغراب واستبعاد ننمای که مثل
این واقعه از دیگران هم در شب معراج ظهور یافته چنانکه در مقدمه از احادیث

فرمود با موسی علیه السلام چرا این قدر بی ادبی کردی گویند که محمد غزالی
چون در دنیا ظهور نمود اثر آن عصا بر بدن مبارک محمد غزالی نمایان
بود و در رفیق الطلاب اجل العارفین شیخ محمد چشتی از شیخ شیوخ
نقل میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود انی رایت رجالا
من امتی فی لیلة المعراج برهم الله تعالی فی مقامی و در
ذکر مقام محمود میفرماید المقام المحمود هو المقام الذی لا یشارك
له غیره علیه الصلوٰة والسلام من الانبیاء والرسل
الا اولیاء امتی انتهی وحضرت شیخ نظامی گنجوی میگوید در
شب معراج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر براق سوار بودند
غاشیه آنحضرت بر دوش من بود انتهی و شک نیست که این حالها
تجدار واح بوده بادشاهان این جهان اگرچه طاقت سیر
ممالک بپای خود داشته باشند لیکن بجهت حفظ احتشام
وتجمل بی اعانت مرکوب اصلا سیر نمیکنند و درینصورت در
عظمت واقتدار شان نقصان راه نمی یابد بلکه در سیر پیاده
عیب وعار لازم می آید همچنین آن بادشاه هر دو جهان صلی الله

گردد آنحضرت صلی الله علیه وسلم روح محمد غزالی را پیش حضرت
موسی علیه السلام حاضر آورده بیشتر عروس فرموده میان ایشان
سلام واقع شد موسی علیه السلام فرمود ما اسمك گفت
محمد بن محمد بن محمد الغزالی موسی علیه السلام گفت
من از اسم تو پرسیدم نه از پدرش وجدت محمد غزالی گفت حق تعالی
از تو پرسید وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ وشما گفتند
هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ
فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ اگر میگفتند هی عصای هر آینه کافی بودی
موسی علیه السلام جواب داد که چون حق تعالی فرمود وماتلک
بیمینک یا موسی دانستم که او عالم الغیب والشهاده است این
سوال نیست مگر بجهت استیناس دل من بمکالمه پس باقتضاء حال
ومقام آن کلمات زیاده کردم محمد غزالی گفت که چون مرا نیز برای
مکالمه طلبیدی ان کلمات زیاده کردم حضرت موسی علیه السلام
باستماع این سخن سکوت فرمود حضرت رسول اکرم صلی
الله علیه وسلم از مقام خود بعصای مبارک خود بمحمد غزالی اشارت

قیل لا قال نبی قیل لا قال من هو قیل هذا رجل کان
فی الدنیا لسانه رطب من ذکر الله وقلبه متعلق بالمساجد
ولم یستسب لوالدیه قط فرای ربه سبحانه وتعالی فخر
النبی صلی الله علیه وسلم ساجدا وکلمته ربه تعالی عند
ذلک فقال له یا محمد قال لبیک یا رب قال سل تا آخر قصه
وبدانکه در شب معراج حضرت آویس قرنی رضی الله عنه در مقعد
صدق در خواب شد واز لقای محمدی صلی الله علیه وسلم در مقام
او ادنی باز ماند وآن دولت عظمی ورتبه علیا نصیب غوث
اعظم رضی الله عنه نمودند که آنحضرت را دران مقام عالی دیدند
واز اسرار آن قرب خاص شنیدند وممتاز کردیدند
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم وازین جهت است که سید محمد مکی در بحر المعانی گفته اند
که حضرت سلطان الاولیاء سید عبد القادر جیلانی در مقام
محبوبیة شهرت دارند ودیگر محبوبان نه پس ازینجا معلوم شده
که سلطان آویس قرنی در مقام محبوبیت اقامت دارند لیکن

علیہ وسلم چون بسیر ملک وملکوت مامور گشتہ حق تعالی بجہتہ تعظیم
وتکریم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از مکہ معظمہ تا بیت المقدس بر
کوب براق سیر کنانید واز آنجا تا سدرۃ المنتہی بمعاریج وسلالم کہ
کیفیت انہا حق تعالی نیکومیداند رسانید وچون جبرئیل علیہ
السلام در سدرۃ المنتہی توقف وتاخر نمود وگفت لو دنیت
انملۃ لاحترقت بمراکب روحانیہ عروج فرمود
الی ماشاء اللہ تعالی وحضور روح حضرت سلطان الاولیاء
غوث اعظم رضی اللہ عنہ درمقامی کہ حضرت جبرئیل علیہ
السلام آنجا عبور کردن نتوانست محل تعجب نیست زیراکہ لعد
تاخر جبرئیل علیہ السلام عروج آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سوی
مستوی شخصی را از اولیاء امت آنجا دیدہ اند چنانکہ عمدۃ المحدثین
الامام نجم الدین الغیطی در کتاب المعراج نوشتہ اند باین عبارت
ثم رفع الی سدرۃ المنتہی فغشیۃ سحابۃ فیہا من کل لون
فتاخر جبرئیل ثم عرج حتی ظہر لمستوی سمع فیہ صریف الا
قلام فرای رجلا مغیبا فی نور العرش فقال من ہذا اذلک ملک

آن همه اولیاء و رجال الله اہل خدمات بوجود آمده اند و آن یکهزار
و یکصد بودند از بندگی حضرت شیخ عیسی برہانپوری قدس روحه
در ملفوظ او منقول است که چون حضرت مقدس غوثیه محبوبیه
را از صلب پدر و رحم مادر بیرون آوردند برای رعایت حضرت
ایشان رضی الله عنه بسیار اولیا را نیز از صلب آب و رحم ام بیرون
آوردن را حکم شد تا لایق صحبت آنحضرت کردند سیوم آنکه بفرمان
الهی ارواح سایر انبیا و رسل علیهم السلام متابعت سید العالمین
صلی الله علیه وسلم در رویا حضرت سید ابی صالح الله آمدند بشارت
دادند که همه اولیاء اولین و آخرین در اطاعت این فرزند ارجمند شما باشند
و قدمش را بآرزو بر گردنهای خود نهند تا روز قیامت و قبول
کنند و از ان ترقی درجات آنها کرده و هر که از و انحراف نماید از درجهٔ
قرب بیفتد و در پستی بعد و حرمان بماند چهارم آنکه تا تمامی ماه
رمضان المبارک بجز وقت افطار روزه پستان والده ماجده را
در دهن مبارک نمیگرفتند و هم برین معنی کلام آنجناب مشعراست
شعر بدایة امری ذکره ملاء الفضا وصومی فی

بسان مستوران قباب ومحبوبیت آنحضرت رضی الله عنه شهرت
تمام دارد مانند اشتهار محبوبیت حضرت حبیب الله صلی الله
علیه وسلم لکونه علی قدمه

المنقبة الثانیه فی تولده المبارکه رضی الله

چون ولادت باسعادت حضرت غوثیه محبوبیه سال چهارصد
و هفتاد است و آن شبی که اول ماه رمضان المبارک بود متولد
شدند پنج چیز ظاهر شد یکی انکه همان شب رسالت پناه صلوات
الله تعالی وسلامه علیه با جمیع صحابه و ائمة الهدی با سایر اولیاء
امت در واقعه قطب الکائنات غوث الموجودات سلطان
الفرد دین نور الحق والدین سید ابی صالح موسی جنگی دوست
رضی الله عنه آمدند و مبارکباد دادند و آنحضرت علیه واله الصلوٰة
والسلام فرمودند یا ولدی یا اباصالح اعطاك الله ابنا وهو
ولدی ومحبوبی ومحبوب الله تعالی سبحانه وسیکون له
شان فی الاولیاء والاقطاب کشانی بین الانبیاء والرسل
دوم انکه شب پنج دختری در کیلان متولد شده مگر پسران که

الرابع الحسینی رضی الله عنهما شش ساله بود درین سن ایاس تولد
آنحضرت را خرق عادت توان گفت و روی مبارک آنحضرت
چنان درخشان و تابان و با مهابت و صلابت بود که هر که برای دیدن
می آمد او را تاب دیدن نمی ماند و چشمهای وی خیره می شد حسن
یوسف و اخلاق محمدی و صدیق و عدل عمر و حلم عثمان و علم
و شجاعت حیدر داشتند المنقبة الثالثة
فی هدایة احواله رضی الله تعالی عنه گویند در بدایت حال آن
حضرت گاهی هر روز چهل خروار گندم و گوشت چهار گاو تناول
فرمود و بول و غایط نمیکردی و با آتش عشق الهی وجود مبارک
می جوشید و این قدر طعام منهضم میشد و گاهی بیشتر ایام صایم
می بودند و وقت شام به نیم سیر برنج که بر آن هفت روپیه خرج
میشد افطار میفرمودند و برای هر نماز وضو جدید و غسل تازه میکردند
و نوافل میگذاردند و لباس پاکیزه می پوشیدند و عطر و خوشبو می
مالیدند و مستقبل قبله نشسته با تعظیم تمامی گاهی این بیت میخواندند
بیت هزار بار بشویم دهن بمشک گلاب ❊ هنوز نام تو گفتن

مهدی به صار شهرتی پنجم انکه برکتف مبارک انحضرت نقش
قدم مبارک محمدی صلی الله علیه وسلم که در شب مبارک معراج بردوش
انحضرت نهاده اند منقوش بوده ومبرهن می شد اما تولد باسعادت
آنحضرت در شهر مبارک کیلان است وآن قریه ایست برساحل
بحر ۳ روزه راه از بغداد است ودر بعضی نسخه آنحضرت را جیلی
مینویسند مراد از جیل کیلان است بدانکه بعض را نوبهم افتاده است
که مراد جیل که نزدیک بغداد است چنانچه صومعه دیهی است نزدیک
شهر ابجان وجد مادری آنحضرت که سید ابوعبدالله الصومعی از انجا
است وحالا اولاد ایشان انجا می باشند وخانقاه بارونق دارند و
والده ماجده انحضرت کفته که چون فرزندم سید عبدالقادر متولد شد
هرگز در روز رمضان المبارک شیر نخورده اینست دولت مادر زاد
وبمقتضای حدیث شریف السعید من سعد فی بطن امه وتربیت
الهی چنین است واین نشانه وراثت کامله است ووقت
تولد شریف والده ماجده ایشان قدوة العارفات سیدة الصالحات
حضرت بی بی ام الخیر امة الجبار فاطمه بنت سید ابوعبدالله الصومعی

قریب است که هر دو مقام ترا عطا نماید ناگاه حضرت الہ جل کبریاؤہ حکم
شد که یا سلطان عبد القادر ما هر دو مقام عاشقی و معشوقی را بتو
دادیم مبارک باد یعنی عاشق ما و معشوق ما باش اخر الامر همچنان شد

المنقبة الخامسة فی علو استعداده رضی الله عنه

از اهل عرفان منقول است که چون ارواح اولاد آدم علیه السلام
روز میثاق در پیشگاه کبریاء احدیت جل قدسه حاضر آوردند فرمان
شد که جمله را صف ترتیب دهند صف اول با رواح طیبه انبیا
دوم با رواح مطهره اولیا سیوم با رواح سائر عوام روح پر فتوح
حضرت غوث الثقلین در دوم صف رتبه صدارت داشت
لیکن هر رتبه بمقتضای استعلاء فطری و کمالی استعداد ازلی
از مکان خود انتقال نموده در صف اول قرار میگرفت پیشکاران جناب
قدس از انجا باز آورده در صف دوم انداک میدادند تا کرة ثالثه این حقیقت
را بجناب آنحضرت محمدی صلی الله علیه وسلم عرض داشتند که روح سید
عبد القادر در صف اولیا قرار نمیگرد و در صف انبیا داخل میشود حضرت
سرور عالم از استماع این سخن متبسم شدند و از روی شفقت دست

کمال بے ابی است ؛ بعد ازان میگفتند باللہ کر سنگی و تشنگی

نفس مندفع میشد قوت قلوب السالکین لاحول ولاقوت

الا باللہ و قوت قلوب العاشقین لا الہ الا اللہ ؛ المنقبة

الرابعة فی اعطاء الحضرت الاحدیة رتبة المحبة و

المحبوبیة رضی اللہ عنہ آوردہ اند کہ حضرت سلطان العاشقین

والمعشوقین غوث الاعظم رضی اللہ عنہ در ایامی کہ در وطن مالوف

خود کیلان بودند روزی در صحن دولتخانہ اواز ہاتف غیب در کوش

حق نیوش آن جناب رسید کہ سید عبد القادر از دو مقام کہ عاشقی

و معشوقی است کدامی را بتو عطا نمایم دو نوبت این ندای غیب

و صدای لاریب شنیدند بار دوم این واقعہ را بحضرت والدہ مکرمہ

مخدومہ محترمہ ام الخیر امة الجبار فاطمہ رضی اللہ عنہما اظہار نمودند والدہ

شریفہ فرمودند کہ یا ابا محمد یا سید عبد القادر اکنون اگر بار دیگر این

ندا بشنوی عرض نمائی کہ مقام معشوقی مرحمت شود آنحضرت فرمودند

کہ یا امی مارا چہ اختیار است کہ بگویم جز رضا و تسلیم الہی نجویم حضرت

والدہ ازین کلام خوشوقت تمام شدند و گفتند کہ حضرت تقدس و تعالی

وزاری و التهاب نمود که در بیان نیاید آنحضرت از معاینهٔ این حال متعجب
شدند که آیا هیچکس برو دست تعدی دراز نکرده و احدی بر کوزه
و سبوی او سنگ جفا نزده نالش او از چه رواست و بیرون
او بچه وجه شخصی را از حقیقت حال آن پیر زال استفسار فرمودند
آن مرد جواب داد که ای شاه عالم پناه چگویم الغرض واقعهٔ این عجوزه که
قضیهٔ او از حکایت یونس و قصهٔ یعقوب جان کاه و دلسوزتر است
پسری داشت یوسف طلعت روزی بعزم عروسی بکمال حشمت
و شوکت و زیب و مکنت که اشارت از تهیهٔ اسباب و انواع
آرایش و اقسام لوازمات روز شادی باشد و با ترک حشم
و خیل و خدم با قارب و جمهور خلایق و عموم سکنهٔ بلاد الطرف دریا
رفته بود بعد از حصول مقاصد و مآرب که عبارت از تقدیم مراسم
شادی تواند بود جوان مذکور با جماعهٔ مرد و زن با کمال فرح و سرور
چنانچه خمار شبینهٔ در سر و عروس یک شبینه در بر خورم و خندان
بکشتی در آمد و متوجه خانه شد نزدیک بود که بساحل مراد برسد یکمرتبه
دریا بشورید و موجی حایل بر خواست هرچند ملاحان دست و پا زدند

آنحضرت را گرفته در صف صدیقان و محبوبان جا دادند و فرمودند که

ای فرزند من امروز مکان تو درینجا با مر معبود است ولیکن بشارت

باد مرترا که فردا روز محشر مقام در جنب من مقام محمود است ۞

النفحة السادسة فی احیائه الغرقی فی البحر

آورده اند که حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه بر سبیل

سیاحت سیر کنان بلب دریا رسیدند بحری دیدند که در جوش و

خروش از دل عارفان دم میزد و در حدیث و صفا از باطن اهل

جذب و محبت نشان میداد ساعتی آن دریا دل قرب منازل

بر گذرگاه آن روز قرار گرفت ناگاه طایفه زنان از شهری که بر ساحل

آن دریاء عظیم بود بطلب آب در رسیدند و از پیش گذری که آن بحر امواج

کرامت مستقر ساخته بود عبور نموده کوزها از آب پر کردند و بر رسم

و عادت معهود باز گشتند مگر پیرزالی شکسته حالی خود را از جماعی

آن زنان کناره کشید و ظرف خود را از آب پر کرده بر زمین نهاده

بر کناره دریا با ستاد و چادری بر روی خود کشیده یکبارگی چون

ماتمیان و سیوبخان در گریه شد چندان قلق و اضطراب و نوحه

وهمان طور در گریه وزاری واشک ریزی وخون خواری بود چون
باز بخدمت آنحضرت رضی الله عنه رسید وگفت ای مرهم باش زخم
دلفکاران وای فرحت بخش جان دردمندان قلق واضطراب که چون
این مستمنده از فراق فرزند استیلا یافته باین دلداریها زبانی کم نشود
وفتوری نپذیرد آنحضرت رضی الله عنه بار دیگر بتاکید وتهدید
فرمودند که برو واو را ازین جزع وفزع باز دار وبگو که پسر تو در حرس
او بهمان جماعه اناس وانام وترک واجسام باهمگی دبدبه
سان وشوکت وطنطنه شادی وعزت که درین دریا غرق شده
وبموج فنا فرو رفته ناظر وحاضر باش که بحکم قادر علی الاطلاق همین زمان
از بحر عدم بر ساحل وجود می شتابد وهمین ساعت دیده بی نور
ومهجور ترا منور میگرداند از اصغاء این کلمات قدسی سمات
سامع را یکبارگی ابواب صدق وصفا مفتوح گشت ومتحقق شد
که چندین کسان این ضعیفه را بزرق وتملق دلاسا میکردند عاقبت
کار حواله بمشیت تقدیر کرده کار مینمودند انفاس تقدس اساس
ابن مسیح دم خضر قدم که توام اعجاز است یقین میدانم که

تا ازان ورطهٔ هلاکت نجات یابند سود نکرد چون قضای الٰهی بر
قضای آن گروه رفته بود کشتی بچرخ در آمد و همان جائی که پیرزال
گریه میکند آن زورق فرو نشست و عالمی تلف شد چنانکه یک کس
ازان جماعه بغیر ازین عجوزه غم زده زنده نماند و متنفسے ازان تهلکه بدون
این خانمان خرابه خلاصی نیافت بیک ساعت همه در قعر فرو رفتند و طعمه
مور و ماهی شدند و مردمان و مقیمان شهر بوقوع این حادثه شنیعه
چون ماتمیان و مصیبت زدگان یکچند شور و فغان داشتند لیکن
این بیوه زن را مدت هشت سال است که هر روز بطلب آب بر لب
دریا میرسد و جای که کشتی پسر و عروس او با جماعه غرق شده است
ایستاده میشود و گریه و زاری میدارد و بعد ازان بخانه میرود از استماع
این واقعهٔ عجیبه و حادثهٔ غریبه آنحضرت را صلّی اللّٰه علیه وسلّم رضی اللّٰه
عنه حالی روداد بیکبارگی دریای شفقت بجوش آمد بزبان الهام
بیان فرمودند که ای جوان برو و آن ضعیفه را از گریه باز دار و بگو که خاطر
خود را جمع دارد هرچه دلت خواهد و مطلوب تو باشد همان شود آن
مرد نزد آن زن آمد و مطابق فرموده دلاسا کردن گرفت زن با وی درشت

که کشتی غرق شده و اهل کشتی بهزاران واسطه طعمهٔ
ماران و نهنگان و ماهیان گشته برای خاطر تو همه ذرات واجزاء
مبلوعه چندین ساله بحکمت بالغه خود منجمله کردم و بحکم ناطق اجسام
واجساد هر یک را با رگ و پوست و گوشت و استخوان
و عضلات واعضاؤ امعاء مرتب گردانیدم و روح انسانی
و حیوانی و نباتی و جمادی را در قالب هر یک دمیدم و اموات
چندین ساله را از سر نو کسوت حیات پوشانیدم و زنده
گردانیدم اکنون معاینه کن قدرت و لطف مرا یکمرتبه دریا بجوشید
و از همانجای که کشتی غرق شده بود بهمان شوکت و حشمت
و سامان و سلوت و دبدبه شادی و طنطنه آزادی کشتی
پسر آن پیر زال با محافه عروس و طایفه انام و دواب و انعام
و آنچه دران بود صحیح و سالم برآمد همه مردم متعجب ماندند پیره زال
از شادی بیهوش شد و اسلامیان را از معاینه این حال صدق
و صفا افزون گشت و اکثر کفار رو باسلام آوردند چون هایهوی
مردم افزون گشت هر چند ملاحظه کردند آنحضرت را رضی الله عنه نیافتند

شعر بصدق است و مقرون بحق باعتقاد درست نزد ضعیفه رفت
وآنچه از حضرت غوثیه رضی الله عنه شنیده بود یکبیک باز نمود از
اثر آن پیغام صداقت انجام پیر زن را تسکین باطن رو داد حیرت
زده در انتظار ظهور آثار آن شد همدرین اثنا آنحضرت بدرگاه
کبریائی واهب متعال توجه نمودند لمحه گذشت اثر ظهور نه بخشید
بار دیگر متوجه شدند بران یک لحظه دیگر نیز گذشت اثری نیافت
آن محبوب خدا و خاصه حضرت جل وعلا چون برتبه محبوبیت و خصوصیت
مختص بودند بوقوع این باره درنگ بجوش آمدند و برنگ محبوبان
ناز و نیاز و عتاب آمیز با حضرت حق آغاز کردند الهنا درکار عبد
القادر هم درنگ و تعویق کردی از حضرت عزت ندا در رسید
که ای محبوب من درکار تو درنگ نه از راه تغافل بود بل همه از لطف
و حکمت بود میدانی که کار من همه بتمهیل است نه بتعجیل اگر میخواستم
زمین و آسمان را در طرفة العین می آفریدم و لیکن در شش روز
آفریدم تا بدانند که در حضرت ما عجلت را بار نیست این دو لمحه که
درکار تو درنگ کردم هیچ میدانی چه صنعتها کردم هشت سال است

حکیم گفت ما هذا المرض الا مرض العشق الالهی و فی الفور کلمهٔ
شهادت خواند چون این ماجرا بمردم قبیلهٔ او رسید همه دوان
آمدند و دیدند که حال او دیگرگونه است پرسیدند که ترا چه چیز
پیش آمده است گفت که از دست این درویش قاروره بگیرید
و به بینید تا معلوم شود همه آنها نظر بر قاروره کردند و بی تحاشی
از زبان آنها کلمهٔ طیب بر آمد و بدین محمدی ایمان آوردند و هر که آن
قاروره که بوی گلاب بهترین و مشک اذفر و عنبر سارا شرمنده
آن شود در دهن انداخت بمجرد خوردن فتح باب عالم ملکوت
شد و تابعان حکیم گفتند که این بول بشر نمی ماند موازنه چهار صد
کس از ذکور و اناث بگریه و زاری و تضرع و ابتهال روی بخانقاه
والا جاه کردند بخادم آنحضرت رضی الله عنه متوسل شدند که زود
نما مایان را حال مبارک آنکسی که دیدن قاروره اش باعث اسلام
مایان شد وقتی که او را به بینیم چسان حال همگنان کرد حضرت
رضی الله عنه را این مقدمه مکشوف شد فرمودند که همه این مردم
را بحضور ما آرید از بینها نعره بر خواست و بیک نظر طرف اینها

بیت مرده جانی بخشی زنده را بیجان کنی ؛ قادرا قدرت تو داری هر چه خواهی آن کنی ؛ المنقبة السابعة

فی اسلام جمع من الیهود بشم بوله رضی الله تعالی عنه

در کتاب مناقب الاولیاء فی فضایل الاصفیاء آورده اند که حضرت سلطان الاولیاء غوث اعظم قدس الله تعالی سره الاکرم را عارضه بشری لاحق شد جمعی از مریدان بعرض رسانیدند که اگر حکم شود طبیب را بطلبیم آنحضرت رضی الله عنه ابا نمودند و فرمودند که نبض نمودن بطبیب کله حبیب میشود در آن نزدیکی احتیاج بول آنحضرت را رضی الله عنه لاحق شد مریدی از مریدان آنجناب طشت را جای بول کردن گذاشت چون دران بول کردند او بسرعت برداشت و در شیشه انداخت پیش حکیمی که یهودی بود برد و او بالاء بام نشسته بود بمجرد دیدن قاروره بسرعت تمام از بام فرود آمد و نگاه بآن کرده پرسید که این قاروره کیست گفت از یکی ذات سادات است ولی نام آنحضرت آشکارا نکرد و شهرت مرض آنحضرت رضی الله عنه هم نبود خادم آنجناب پرسید که تشخیص مرض بکن

كالعالم البصري الحسن الذي ٭ عمر الطريق لسالك ولسا ئـر

من عصره السامي الى عصره الشريف ٭ القطب محي الدين عبد القادر

ما من رئيس كان صدر زمانه ٭ الا وبشرهم باكرم طـا ئـر

بالشيخ محي الدين صدر زمانه ٭ الجامع الفرد الفريد الآمـر

والكل كانوا قبله حجّـابه ٭ فتقدموهم وكل عساكر

والى سلطان تقدم جيشه ٭ شمس تغيب لكل نجم زاهر

هو صاحب القدم الذي خضعت ٭ رقاب الاولياء له بغير تشاجر

اذ قال مفتخرا على كرسيه ٭ قدمي على رقبة جميع اكابر

فحنت جميع الاولياء روسهم ٭ لجلاله بآدابهم الغايب والحاضر

لم يمتنع احد سوى رجل سهى ٭ من حاله من اصفهان مكابر

قد كان بين الاولياء معظما ٭ بالعلم والحال الشريف الفاخر

لكنه غلبت عليه سقاوة ٭ سبقت كابليس اللعين الكافر

وقد سبق المنقول في الباب الخامس من كتاب روضة النوا ظر ان علماء التاريخ رحمهم الله تعالى ذكروا ان من لدن ابي علي الحسن بن يسار البصري رحمة الله الى زمان ظهور

سرفراز نمودند و بمرتبه ولایت طرفة العین ممتاز ساختند سبحان
الله العظیم چه عظیم شان است و چه رفیع منزلیست که تجلی
حقیقت محمدی بل معجزهٔ خاص نبوی صلی الله علیه وسلم در مظهر
آنحضرت رضی الله عنه علی الوجه الاتم والاکمل هویدا شد که دیدن
قاروره او موجب اسلام چندین یهودیان کردید و نوش کردن
قطره از ان فتح باب ملکوت اعلی باشد بلکه موجب ولایت
سائر آنها آمد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيْمِ المنقبة الثامنة فی شهادة المشائخ
علی علو مرتبة علی سائر الاولیاء رضی الله تعالی عنه وعنهم
ذکر الامام الاورع الزاهد محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن ذریع
الزنجانی فی کتابه المسمی بروضة النواظر فی مناقب الشیخ عبد القادر
فی الباب السادس فی ذکر المشائخ الذین بشروا واقروا بالرتبة
السنیة فی القطبیة رضی الله عنه وعنهم اجمعین قصیدة
شهدت برتبته جمیع مشائخ * فی عصره کانوا بغیر تناکر
اما الذین تقدمون فبشروا * بقدومه المیمون اکرم طائر

من تاب آن تجلیات نداشت اکنون قوت تمام گرفته است
صدهزار مثل آن آفتاب تاب می اندازند و پیش من می آیند و می گنجند
و در من گم میشوند و من از جای خود نجنبم و مرا از جا بیرون بردن ندهند
شعر کعبهٔ سنگین ز آستانه تو • قبله راهی بسوی خانه تو • تو
ورق نانوشته میخوانی • سخن ناشنیده میدانی • روی من سوی
تست از همه سوی • سوی من روی تست از همه روی • المنقبة
العاشرة فی جمعه مافی الائمة التسعة من الکرامات صاحب
رسالهٔ فیروزیه از ملفوظ مخدومیه ابراهیمیه القادریه نقل میکند
که اورده اند روزی حضرت امیر المومنین ابو محمد الحسن المجتبی ابن
علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما مناجات کردند که ای خداوند امر ادر
لوح محفوظ چنان نمایند که در حسینیان نه امام شوند پس در اولاد ما
فضل و رتبهٔ امامت بر کدام شخص باشد ندا از جناب تقدس و تعالی
در رسید که ای شاه حسن مجتبیٰ ما در اولاد تو اینچنین ذریتی پیدا
میکنم که آنچه بزرگی در رتبه ولایت و مقام امامت نه تن بنی حسین
راست آنجمله در وجمیع شود و نام او سید عبد القادر باشد و مشهور

الشیخ عبد القادر رضی الله عنه ما تصدی شیخ فی مجلس ولا جلس
علی سجادة الا وبشر بظهور الشیخ محی الدین عبد القادر
جیلانی رضی الله تعالی عنه واخبر بانه قطب زمانه

المنقبة التاسعة فی طلوعه علی

الشمس فی طفولیة العمر آورده اند که حضرت
سلطان المعشوقین غوث الاعظم رضی الله عنه در کنار دایه کرامایه
بودند ناگاه از کنار او بآفتاب جهانتاب بر جستند و برو متمکن گشتند
و برق وار در کنار او میدرخشیدند باز بکرم الهی و فضل نامتناهی
در کنار او رسیدند از ان پس که آن جناب در بغداد شریف
متوطن شدند آن دایه کیلان ببغداد شریف بملازمت علیا مشرف
شده زمین خدمت بلب ادب بوسیدم عرض نمود که وقتی حضرت
ایشان در طفلی از کنار من هوا شده بآفتاب رفته بودند آیا
الحینان احوال گاهی اکنون هم رو می دهد آنحضرت رضی الله عنه
تبسم کرده فرمودند که درین وقت بالطاف الهی و افضال نامتناهی
بیشتر از بیشتر مرتبه و منزلت است از زمان وجود ضعیف

وعنهم اجمعین المنقبة الثانیة عشرة فی هلاک من
ذکر اسمه بغیر طهارت ثم عفی عنه در کتاب گلزار معالی آورده اند

بمحیی الدین بود و کنیت ابو محمد و بغوث اعظم و غوث الثقلین
مخاطب کردد حضرت امام حسن شکر و ستایش بی قیاس
حق سبحانه و تعالی بجا آوردند و فرمودند که فرزند من محی الدین ابو محمد
سید عبد القادر که در زمانه آینده ظاهر شدنی است او در ائمه حسینیان
چون ماهتاب بی جرم در آسمان باشد المنقبة
الحادیة عشرة فی ریاضته الشاقة در کتاب گلزار معانی آورده
که در عهد دولت حضرت سلطان المحبوبین غوث اعظم رضی الله
عنه چنان بوده که هر که نام مبارک آنحضرت رضی الله عنه را بی طهارت
بر زبان میراندی سر از تن او جدا گشتی روزی جد امجد خود سید المرسلین
صلوات الله تعالی و سلامه علیه را در مشاهده دیدند که بایشان
فرمودند که ای فرزند من ترک جلالیة کن که بعد ازین عهد زمانه خواهد آمد
که نام حضرت ذو الجلال و نام مرا بغایت بی ادبانه خواهند گرفت ازان
باز آنحضرت رضی الله عنه ترک این جلالیه کردند و معاف داشتند
این در اوائل حال بود که هر که نام آنحضرت رضی الله عنه را بغیر وضو
میراندی فی الحال سر از تن او جدا شدی و از ترس جان مردم بغیر وضو

نام آنحضرت نمیگرفتند و ادب میداشتند بعد از ان جمیع اولیاء

بغداد دران وقت ملتجی شدند آنحضرت رضی الله عنه فرمودند مرا

مرا نیز این سخن دشوار آمد خلق خراب وضایع میشود آنگاه از درگاه

الله جل سلطانه فرمان شد که تو نام مرا تعظیم دادی مانیز نام ترا

معظم داشتیم من عز عزیز ایضاً آورده که هرکه نام مبارک

آنجناب را بغیر وضو بر زبان راند تنگی دست وضیق رزق حاصل

شود وهرکه بنظر مبارک آنحضرت چیزی شیرینی هدیه میکند باید

که البته وفا نماید تا جفا نبیند وهرکه شب جمعه قدری شیرینی بروح

پرفتوح آنجناب هدیه کند فاتحه خوانده بخش نماید وبلاناغه مدد جوید

امداد آنجناب مراورا بسیار باشد وهرکه از اموال خود گاه گاهی بر طعام

فاتحه میخوانده باشد کشایش دارین حاصل شود وهرکه با وضو با اخلاص

نام مبارک بر زبان راند همه روز خوشحال وخوشوقت باشد وگناهان

همه روز او محو فرماید مولف این رساله کان الله له میگوید که از بعضی

مشایخ خود شنیده ام که جناب حضرت غوثیه محبوبیه را مدام اشتغال

حرز یمانی که آنرا حرز مرتضوی وسیف الله گویند ابا عن جد معنعن

الحادية عشرة فی ریاضة الشاقة در ملفوظ غیاثی آورده اند که حضرت غوث اعظم رضی الله عنه تا دوازده سال بر یک پا ایستاده بشغل باطن مشغول بودند و بعضی گویند تا یازده سال مشغول بودند فرمان شد ای غوث اعظم چرا بیکپا می ایستید عرض داشتند که بر روی زمین اینقدر از دوستان تو پر ند که گنجایش نهادن پای دویم خود ندارم همان وقت فرمان شد که یا غوث اعظم ضع قدمیك علی رقاب جمیع اولیائی بعد ازان آنحضرت رضی الله عنه امتثال امر نمودند و اقدام مبارک را بر رقاب اولیا نهادند و جمیع طبقات اولیا بقبول نمودن فعل آنجناب و نیز ما رو مور مامور کشته رضی الله عنه

در مجادله و مباحثه دیدند یکی از ایشان محمدی بود صلی الله علیه و سلم
دیگر عیسائی علیه السلام محمدی میگوید که پیغمبر ما افضل و برتر است
و او پیغمبر خود را برتر میدانست و فضل میداد حضرت غوثیه محبوبیه
غوث الاعظم قدس الله سره الاکرم بعیسائی فرمودند که فضل
پیغمبر تو بکدام دلیل ثابت باشد گفت پیغمبر ما معجزات احیاء اموات
داشت و مرده را زنده میساخت غوث الاعظم و محبوب اکرم
رضی الله تعالی عنه فرمودند من یکی از گروه مصطفی ایم شب و روز در
پیروی او برپایم صلی الله علیه و سلم و علی اله و اصحابه و سلم اگر احیاء اموات
جوییم و مرده را قم بگویم زود زنده شود و از گور بیرون آید بیا تا بر سر قبر
قدیم که عظام صاحب آن رمیم شده باشد برویم و فضل نبی ما صلی
الله علیه و سلم معاینه کنیم آن مرد عیسائی جناب علیه محبوبیه رضی الله
تعالی عنه را بر سر گورهای قدیم و کهنه که استخوان صاحب آن پوسیده
و ریزیده اند برده آنحضرت رضی الله تعالی عنه او را پرسیدند که پیغمبر
تو چگونه مرده را زنده میکردانید و چه چیز میگفت آن مرد گفت که پیغمبر ما
چون احیاء اموات میخواست قم باذن الله میگفت آنحضرت رضی الله

وسلبیل از حضرت ختمی پناه صلوات الله تعالی وسلامه
علیه و حضرت مرتضوی و حسنین سلام الله تعالی علیهم ؛
بالاتصال اجازت بوده وآنحضرت رضی الله تعالی عنه عامل آن
بودند از بسیاری دست دادن عمل حرز شریف که بالفعل هم معمول
اهل سلسله علیه است هرکس نام نامی واسم گرامی رالبی طهارت
صوری برزبان گذرانیدی سرازتن او جدا شدی انگاه حضرت
سید العالمین صلی الله علیه وسلم درباطن بایشان فرمودند که یا
ولدي حالا وجود شما خود سیف الله گشته اکنون چه حاجت
خواندن سیفی است ازان سپس چندگاه ترک دادند و بازبار
عالی خواندند وآنحضرت فرمودند انا سیفی مشهور وقوسی موتو
ر وسهامی صائبة وفرسی مسرج انا نار الله الموقدة ؛؛
المنقبة الثالثة عشر فی احیایه اهل قبر فی مجادلة العیسوی المحمدی
در اسرار السالکین آورده اند که روزی حضرت قطب العالم غوث
اعظم سلطان محی الدین ابو محمد سید عبد القادر الحسنی الکیلانی
قدس الله تعالی سره العزیز در راهی مرور میفرمودند که دو کس را

آمدن التماس کرد باز فرمودند که پسر تو بخانه تو آمدن است بیوه
زن بخانه رفت پسر را نیافت باز تضرع و عاجزی کنان در خدمت
علیه حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه آمدن روی بر خاک
نهاده زاری و انکسار بسیار نمود حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله
تعالی عنه بمراقبه رفته سر بالا کردند و فرمودند که برو پسر تو بخانه آمده است
درین مرتبه که بیوه زن بخانه رفت پسر خود را حاضر یافت و آنحضرت
رضی الله تعالی عنه روی نیاز بجی و ناز محبوبی بدرگاه حضرت جل شانه
آورده موسی کلیم الله وار علیه السلام گستاخانه عرض نمودند
که چرا پیش آن بیوه زن مرا سرمسار کردی فرمان از حضرت
عزت رسیده که سخن تو در مرتبه اول راست بود اجزاء متفرقه
او را ملائکه آورده جمع ساختند مرتبه دوم بدو حیات دادم مرتبه
سوم از دریا برآورده بخانه پیرزن رسانیدم آنحضرت بار دیگر عرض
نمودند که الهی تو همه عالم را بیک حرف کن موجود ساختی که زمانی
دانی بر و نگذشت و در اخرت اجزاء متفرقه بلا نهایات را
در طرفة العین جمع آورده حشر اجساد خواهی کرد حیات بخشیدن

تعالی عنه بعد استماع این سخن فرمودند که این گور از قوالیست اگر گوی او را از گور سرود گویان و کنکره زنان بیرون آرم این سخن فرمودند وری سوی قبر او کرده گفتند قم باذنی بمجرد گفتن این کلمات قبر او بشکافت قوالی خوشحال سرود گویان و کنکره زنان بیرون آمد عیسائی چون این را معاینه کرد بفضل پیغمبر ما علیه الصلواة والسلام وعلی اله العظام واصحابه الکرام اقرار نمود پیش حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه ایمان آورد و در دین محمدی درآمد صلی الله علیه وعلی اله واصحابه وسلم

المنقبة الرابعة عشر فی کون احیاء اسمه کالاسم الاعظم

در رساله حقیقة الحقایق می آرند که بیوه زنی را پسر در دریا غرق شده بود آن پیره زن که بخدمت عالی رتبت حضرت غوث اعظم رضی الله عنه آمد عرض کرد که اعتقاد من آنست که ترا قدرت هست که پسر را بمن باز دهی آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند برو پسر تو بخانه تو آمده است بیوه زن بخانه رفت پسر را بیافت باز الحاج وزاری کنان بملازمت عالیه حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه

که وبر اطلاق دہد آن عورت در جناب فیض آیات حضرت غوثیہ
محبوبیہ رضی اللہ عنہ آمدہ عرض کرد و فریاد نمود که از من پسر نمی زاید
و شوہرم میخواہد که طلاقم دہد فرمودند که برو بعد ازین فرزند نرینہ نصیب
شود و شوہرت طلاقت ندہد آن عورت در خاطر آورد که آنحضرت
برائی من بدرگاہ الہی دعا نکردند و از خود میفرمایند شاید این حرف
برای تسلی من فرمودند بار دیگر فرمودند زود برو بخانہ خود
که دختران تو فرزندان نرینہ شدند عورت بخانہ آمدہ چہ
بیند که ہمہ دختران پسران شدند بامر اللہ تعالیٰ و توجہ حضرت
محبوبیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ

المنقبة السادسة عشر
فی تخلیصه الروح من قبضة ملك الموت

از حضرت شیخ ابو الحسن احمد الرفاعی منقول است که روزی یکی
از خادمان جناب فیض آیات حضرت غوث الثقلین سلطان محی
الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ فوت شدہ
عیال او پیش آنحضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی اللہ
تعالیٰ عنہ جزع و فزع بسیار نمودند آنحضرت قطب العالم

وبجا نه رسانیدن یک منت پیش امر تو تاخیر چه گنجایش دارد
فرمان از حضرت رب العزت جل شانه رسید که در عوض
آزادگی خاطر تو اینقدر هرچه میخواهی بخواه حضرت غوثیه محبوبیه رحمة
الله علیه روی تضرع بر خاک نیاز نهاده عرض کردند که الهی من مخلوقم
خواست و دانش من در خور من خواهد بود تو که خالقی در خور خود عطا کن
حکم شد که در هر جمعه بر هر که نظر تو افتد ولی الله شود و بر هر زمینی که
نظر کنی طلا گردد حضرت غوثیه محبوبه رضی الله عنه گفتند الهی
درین هر دو بمن چه نفع چیزی بالا تر فرما و زیاده ازین کرم کن که بعد
از من نیز بماند حکم از حضرت عزت جل جلاله شد که اسماء تو
در قابلیه و تاثیر مانند اسماء من [illegible] کسی که اسمی از
اسماء تو بخواند انقدر ثواب و درجه یابد که گویا اسمی از اسماء
الله خواند پس آنحضرت با ادب تمام سر بسجده آورده شکرانه
الهی بتقدیم رسانید اسمی کالاسم الاعظم بغایت از انست
المنقبة الخامسة عشر [illegible] ذکورا
آورده اند که عورتی را بیست دختر متولد شدند شوهرش خواست

مگر خوشه چین و نواخته آن درگاه آسمان جاه است و نیز گویند
که چون این عرب متولد شد پدرش بخدمت حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله تعالی عنه بیاورد تا منظور این جناب عالیمرتبت گرداند
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بروی نظر فیض اثر کرده
فرمودند که سبحان الله طرفه مردی پیدا شده که در وقت خود
زبان ما خواهد بود و هر اسراری که اولیاء الله تا زمانه من پنهان کرده
بودند همه را ظاهر و آشکارا خواهد کرد بیت آنها که خاک را بنظر
کیمیا کنند ✤ آیا بود که گوشهٔ چشم بما کنند ✤ المنقبة التاسع عشر
فی احیاء البیض المستوی بعد خا منقول است که هدایت احوال در
بعضی اسفار حضرت سلطان محبوبان حضرت اعظم سید عبد
القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه در شهری طرف بازاری گذر فرمودند
شخصی بیضهای مرغ پخته بر تخته نهاده میفروخت حضرت غوثیه
محبوبیه رضی الله تعالی عنه بیضه ازو خریده در خاطر مبارک
گذرانیدند که اگر این بیضها را در آتش نمی پختند البته بجان
در آمدی پرواز میکردند حضرت خداوندم غوث اعظم

قدس الله تعالى سره الاکرم در مراقبه شدند و در عالم باطن ش
ملک الموت را یافتند و فرمودند یا ملک الموت ایستاده شو
و شخصی از خادمان ما فلان نام فوت گشته روح او را ایمن
باز ده ملک الموت مضایقه کرد که من بامر الهی جانهای بندگان
خدا قبض میکنم و بدرگاه الهی میبرم لی امر الهی شما چگونه روح
او را بدهم حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه چند نوبت فرمودند
که چون ما میگوئیم باید که جان خادم ما واپس بدهی بهیچ نوع
قبول نکرد ملک الموت یک زنبیل طور یک چیزی داشت
که در وی تمامی ارواح که در ان روز بشر و غیره قبض کرده
بود بر کرده بدرگاه الهی میبرد آنحضرت رضی الله عنه از قوت
محبوبیه آن زنبیل را از دست ملک الموت بزور گرفته همه ارواح
را نکشادند و سر دادند راوی گوید که در آن روز اصلح الله
تعالی شانه میگوید که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی
عنه هر دو صفت داشتند بتمامه و کماله و شیخ ابن عربی
را هر چه رسید بیک واسطه از ان جناب رسید و شیخ

عنہ آمدہ عرض نمود کہ حق سبحانہ و تعالی این ضعیفہ را مال و دولت
بسیار عطا فرمودہ اما آرزوی فرزند است کہ عقب را شاید
و انبیا و رسل نیز این ارزو داشتند کہ فرزند صالح توشہ
آخرت است امیدوار آمدہ ام کہ حق تعالی از توجہ و دعاء
شما فرزندم عطا فرماید کہ نامدار دنیا و آخرت باشد حضرت سلطان
محبوبان غوث الثقلین قدس اللہ تعالی سرہ از حضرت حق سبحانہ
و تعالی و جل شانہ التماس نمودند کہ این زن پارسا را فرزند نر
عنایت شود ہاتف غیب آواز داد کہ در نصیبہ این زن فرزند
نیست ہمچنین سہ نوبت سوال و جواب شد حضرت غوثیہ محبوبیہ
رضی اللہ تعالی عنہ خرقہ مبارک خود را از بر مبارک کشیدہ بطرف
ہوا رہا نیدہ غرض آنکہ ہرگاہ التماس من بدرگاہ حق جل وعلا
قبول شود خرقہ فقر بپوشم درین اثنا روح پر فتوح حضرت مصطفی
صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدہ آن پیراہن را از ہوا گرفتہ بدست
مبارک خویش بحضرت غوثیہ مقدسہ رضی اللہ تعالی عنہ پوشانیدہ
ارشاد فرمودند کہ ای فرزند من درگاہ الہی بس بی نیاز است

قدس الله تعالی سره الاکرم اینقدر بدل گفتند که بیضها در جنبش
آمده و پوست ازان جدا شده و بچها با پر پیدا گشته در پرواز
آمدند این طرفه واقعه در شهر شایع شده ظاهرا مردی صاحب
ولایت آن شهر را در خاطر خطره آمده بخدمت آنحضرت
عالیمرتبت رضی الله تعالی عنه گفته فرستاد که شما درین
شهر ما مسافر بید وکیستید که در ملک متصرفه ما تصرف
میکنند حضرت قطب اعظم رضی الله تعالی عنه در جوابش
فرمودند که مالک همه ممالک جل سلطانه است و تصرف
او است چون بیک اجل طلب جان خواهد کرد از تو
هیچ عذر نخواهد شد همانکه این جواب بدو رسید که قابض
ارواح حاضر شده جان او را قبض نمود بیت هران کهتر
که با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز برنخیزد المنقبة
العشرون فی وجود شیخ الشیوخ شهاب الدین
السهروردی من عطائه از شیخ عثمان
سهروردی بخدمت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی

هم دراز خواهد شد و مریدان این پسر شیوخ و صاحب ارشاد شوند همچنان شد که فرمودند و وقت کتابت ابروان بر سر خود و پستان بر منکبیه می انداخت و بسیاری از مریدان او مثل مخدوم شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و قاضی حمید الدین ناکوری و شیخ سعدی شیرازی قدس الله تعالی اسرارهم شدند * رباعی آنها که خاک را بنظر کیمیا کنند * هم سنگ لاخه را دربی بها کنند * شک نیست که یک دختر از خاندان صدیق * از یک کرسمه مردم صاحب صفا کنند * **النفحة الحادية والعشرون في جزاء اعز الخليفة** آورده اند که تاجری هفت فرع پارچه پیش خلیفه بغداد آورد قیمتش هفت هزار دینار سرخ بوده خلیفه بسبب بیش قیمتی آن ابتیاع آن ننمود تاجر مایوس شده راه خانه کرفت چون در اثناء راه عبورش بر درخانه قطب الکائنات فخر الموجودات حضرت غوث اعظم قدس الله تعالی سره الاکرم افتاد بخادمی امر مقدس شده که تاجر را بیارد و هفت هزار دینار

حضرت غوثیه محبوبیه قدس الله سره عرض کردند یا جدی و دینا
کار تنها بودم حالا چون ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بر سر من سایه انداختند امید قوی است که این عورت
را مطلب حاصل گردد درین بودند که آواز آمد که دعاء تو قبول
کردم و عورت ساله را فرزند دادم حضرت غوثیه رضی الله
تعالی عنه آن عورت را بشارت دادند که ترا مرادات حاصل
آید چنانچه در همان ایام حامل شد و بعد اتمام ایام حمل صبیه تولد
نمود پس از چند روز آن صبیه را پارچه سرخ پوشانیده
پیش حضرت قدوة الاولیاء آورده عرض نمود که حضرت بشارت
فرزند نر داده بودند صبیه متولد شده حضرت سلطان محبوبان
قدس سره فرمودند صبیه چگونه شود این سخن فرموده بجذبه
تمام خرقه از بدن آن صبیه جدا کرده نظر مبارک بروی کردند
علامت فرزند ظاهر شد فرمودند که این پسر است و این
فرزند من است و نام این پسر شیخ الشیوخ شهاب الدین
عمر نهادم و هر چه کلاه درار خواهد شد ابرو پیشانش

خالی از مضرتی نیست از همان جا بر گشته آمد و بخلیفه ظاهر کرد خلیفه از راه ترفع سلطنت بروز بر اعتراض نموده پسر خود را با لشکر پیش حضرت غوثیه محبوبیه فرستاد و گفت که بسید عبد القادر مانع آئی که در آنچه خفت ما باشد دران امر مبادرت نه نماید پسر خلیفه بر اسپ سوار شده قریب نشیمن عزلت آنحضرت رسید از استماع آوازه شور و غوغای سواران آن حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه سر مبارک از مراقبه بر آورده بطرف پسر خلیفه نظر کردند ملائکه او را برداشته جای بردند که آنجا عقل و وهم انسانی عبور نتوان کرد خلیفه ازین ماجرا این معنی بلرزید و با خود گفت که اگر من میروم شاید که همان حالت بر من هم رود بهتر آنست که علاج پسر خود کنم پیش پیر خود که آنجا رفته ماجرای خود را عرض کرد پیرش نقشی نوشته داد که این را زیر سر خود نهاده بخواب روی و هر که بنظر تو در آید پیش او فریاد کنی چنانکه هر یک از خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم را تا چهار شب بخواب دید

حواله اش نمایند و پارچه گرفته پیراهن بدوزانند چون خادم شریف بموجب
امر منیف عمل نمود پانزده ذرع پارچه در کار است فرمودند که پاره
گلیم سیاه که حاضر بوده بجای آن بدوزد خادم همچو کرد این خبر بخلیفه
رسید خلیفه بوزیر خود فرمود که بخدمت حضرت عالی مرتبت غوث
اعظم رضی الله تعالی عنه برو و سلام من برسان و بگو که چیزی
نظر بر گرانی قیمتش کرده نخریده باشیم و شما انرا بگیرید از
اینمعنی بدو وجه خفت ما را حاصل میشود یکی آنکه مردم بایکدیگر
خواهند گفت که آیا خلیفه زر نداشت که نتوانست خرید دوم آنکه
یا بسبب خست و دناءت طبع جرات بابتیاع جرات آن
نکرد هرگاه که وزیر بجناب حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
رسید از دور معاینه نمود که پیراهن همان پارچه در بر حضرت غوثیه
محبوبیه رضی الله عنه است و پیش سینه پیوندی از گلیم سیاه
که قیمتش هفت درم نباشد بخاطرش رسید که نزدیک این
بزرگ چنین پارچه بیش قیمت و گلیم سیاه کم قیمت فرق
نبوده باشد به بی ادبی رفتن و پیغام موحش خلیفه نمودن ؛

باعث چیست پسر گفت که من بسبب نوازجنت بجهنم آمدم اگرچه
حضرت مشرفه قادریه مارا از راه اعتراض از توحید اساخته وازین
عالم حس غایب ساختنه کردند لیکن درچنان جای خوشی
ومقام دلکشی بوفور نعم مشغول ومحظوظ بودم که هفتاد کرسی
مادر خواب ندیده باشد تو مارا ازانجا بحظ کرده طلبانیدی همان ساعت
خلیفه با پسر وپیر تائب شده جبین عبودیت وانکسار برخاک
سوده سینه سائیده استغفار نموده وازخادمان فدویان
درگاه عالیجاه گشته وما دام که زنده بودند تخلف امر مقدس آنحضرت
نکرده وازدل وجان فدوی بوده المنقبة الثانیة والعشرون فی جمله
الانثی ذکرا از شیخ خور طاز شیخ داؤد قادری اسیر کبیر
روایت میکنند که مردی بخدمت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
آمد عرض کرد که ازین درگاه عالیجاه عالم پناه که قبله حاجات است
فرزند نرینه میطلبم فرمودند که برو برای نوازدرگاه قاضی الحاجات
درخواست کردم که آنچه میخواهی عطا شود بعد ازان هر روز آن مرد
بملازمت شریف آنحضرت عالیه نسبت مشرف میشد چون وقت

والتماس مطلب خود نمود حسب همه فرمودند که سید عبد القادر به بیند

و همو یکشاید پنجم شب نقش دیگر نوشته داد که بجردنهادن زیر سر

جمال جهان آرای سید العالمین حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه

واله واصحابه وسلم را مشاهده نمود بعد از استغاثه خلیفه جوابی

که خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین داده بودند نیز فرمودند

که ولدی سید عبد القادر لبسته است و همو یکشاید خلیفه مایوس

گشته پیش پیر خود عرض نمود اکنون حق سبحانه و تعالی جل سلطانه

مانده است و دیدن او متعذر چه علاج پیر او گفت همین

که همه کس مستغفر شویم و بجناب مقدسه حضرت علیه قادریه

رفته راه عجز و انکسار پیش گیریم شاید که ترحم بر احوال ما یان

نمایند همچنان کردند چون بنزدیک خانقاه عالیجاه رسیده عرض

کردند آنحضرت عالی مرتبت نگاهی بآسمان کردند که یکمرتبه

پسر خلیفه بهمان هیئت بر اسپ سوار از آسمان فرود

آمد شمشیر را علم کرده طرف پدر خود آمد پدرش گفت ای

پسر از فراق تو باین حالت رسیده ام و تو چنین پیش می آئی

فرمودند از آن سبب آن سفید باف دو تهان می بافت اول
بخدمت حضرت مقدسه محبوبیه رضی الله تعالی عنه میگذرانید
و تهان دویمی به بادشاه میرسانید ظاهرا کسے این حقیقت را
بسمع بادشاه عهد رسانید که فلان سفید باف دو تهان
می بافد تهان اول بخدمت پیر دستگیر خود میگذراند و تهان دویمی
بشما میدهد از استماع این کیفیت سلطان وقت بر سفید
باف معترض گشت و از تقصیرش در خشم گشت چون سفید باف
غلامی در مقام سامی داشت اعتراض سلطان بخاطر نیاورد
و گفت چه معنی دارد که سلطان بر من ازین امر متعرض گردد
بآنحضرت التماس کرد که تا سلطان چیزی از جلال و قهرمان
مقام فقر نه بیند و بسزای خود برسد آنحضرت فرمودند که
درگذر باید نمود که ما فقیریم و تو در خدمت ما میباشی اینقدر
خشم نمی شاید او هر وقت و هر ساعت همین مقدمه را بعرض
آنحضرت میرسانید ظاهرا آن حضرت یک وقت در غلبه
شوق بودند فرمودند که بزیر پیاله خود بپوش آنکس همچنان کرد همان

رسید بحکم قادر و توجه حضرت قادری در خانهٔ او دختر متولد شد

آن مرد دختر را برگرفت و بر حضرت پیر جهانگیر آورد که وعدهٔ

فرزند نرینه بود و این دختر است فرمودند او را در جامه پیچ و در

خانه ببر و ببین که از پردهٔ غیب چه روی نماید آن مرد در خانه

آمد و آن دختر را پوشیده کشید چه بیند که بجای دختر فرزند

نرینه است المنقبة الثالثة والعشرون فی کرامة

انحایک من حذمته در مقامات غیاثیه آورده اند که حضرت

سلطان محبوبان خداوندم غوث اعظم قدس الله تعالی

سره الاکرم از گیلان بقصد سیر در نواحی آن که جای خوش

و مقام دلکش بوده نزول اجلال فرمودند آنجا شخصی سفید بافی

که خدمت پادشاه زمانه میکرد و یک تهان سفید بافته در هر سال

بجهته او ساخته میگذرانید چون بشرف سعادت حضرت عالیمرتبت

مشرف گردید و خود را در سلک غلامی منسلک گردانید و دست

انابت داد و مرید گشت هم در آنجا یک کلبه و حجره خلوت آراست

چنانچه در آنجا حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه چند روز سکونت

بردکه این سر آزانجا معلوم شود او همچنان کرد باز آزانجا همین
بشارت بجانب امیرالمومنین عمر ابن الخطاب شده و نیز
ازانجا اشارت بشارت حضرت امیرالمومنین صدیق اکبر
شده رضی الله عنهم وازانجا معلومش کردید که متوجه بروضهٔ
منورهٔ حضرت نبویه مصطفویه صلی الله علیه وسلم وآله وصحبه
واولیائه شوی والتماس استفسار احوال پسر خودکنی تامشکلت
اسان کردد ضعیفه بمدران مقام خجسته فرجام مشرفه شده الحاج
وزاری تمام کردن کرفت و در عالم باطن بجمال جهان آرای حضرت
مقدسه مصطفویه علیه الصلواة والسلام مشرفه کردیده عرض
احوال خودنمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجناب حضرت
ایزدی جل سلطانه متوجه شدند که الهی آن کدام از مقربانست
که چنین درجه دارد دران اثنا از جناب الهی ندا رسید که یا
رسول الله ان بنده ایست محبوب من ومقرب من از
فرزندان شما خطابش غوث اعظم ونام سید عبد القادر است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار خوشوقت وشادمان

لحظه سلطان بجمعه ملک و لشکر زیر پیاله پوشیده شد

ناگاه مادرش همدران سال از طواف حضرت کعبه شریفه

مشرف شده بوطن خود می آمد هرگاه که بسر حد سلطنت پسر

خود رسید از شهر پسر خود نشان سلطنت و مملکت

هیچ ندید بلکه بجای آن کوهها و درختان نمایان بودند حیران

شده باز گشت اتفاقا درویشی در راه ملاقی شده و ازان

ضعیفه ماجرا پرسید که چه صورت روی داده است آن ضعیفه

ماجراء خود عرض نمود درویش اسم اعظم نوشته داد که در سر

پیچیده بخواب رو و از برکت اسم اعظم آنچه مخفی است

بر تو آشکار او ظاهر خواهد شد آن ضعیفه همچنان کرد چه

بیند که حکم میشود که بروضه حضرت سید الاولیاء علی

مرتضی کرم الله وجهه بروی و آنجا التماس حقیقت پسر

خود کنی آن سر آنجا آشکارا شود ضعیفه همچنان کرد که زیارت

حضرت مرتضویه کرده تمام شب ایستاده آنجا گذرانید

از آنجا بشارت یافته که بروضهٔ عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه

علیه واله وسلم پس ازین شخص بخشائید سفیدباف درقدم
مبارک حضرت نبویه مصطفویه صلی الله علیه وسلم افتاد ۰
وبسرعت تمام آمده آن پیاله را واکرد ازین معامله حضرت
مقدسه نبویه را صلی الله علیه وسلم بسیار خوشوقتی روداد
که الحمد لله فرزند من سید عبد القادر مقام قربت ومحبوبیت
تمام وکمال دارد پس آن ضعیفه را رخصت فرمودند وضعیفه آن
تاریخ را نوشته نزد خود نگاهداشت وروانه شد بعد از چند
روز بسرحد سلطنت پسر خود رسید بفضل الهی وامداد رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم وغوث الاعظم آنجا همه ملک وحشم
وپسر خود را صحیح وسالم یافت وپسر خود را در کنار گرفت گفت
از شر توبه چندین محنت ترا یافتم آن خلیفه از استماع این
ماجرا همان ساعت خواست که خود را درسلک غلامان
حضرت مقدسه قادریه منسلک گرداند چنانکه مادرش اهل
وعیال او را ابوسعید سفیدباف آمده درقدم آنحضرت
انداخت بسیار مهربانی والطاف نمودند وتقصیرش معاف

شدند وشکر بدرگاه حضرت باری تعالی وتقدس بجا آوردند
فرمان شده که یا محمد آن محبوب من است نازبرداری او
ما میکنیم وشما متوجه شوید بسید عبد القادر بگوئید که از تقصیر
فرزندان ضعیفه درگذرد وبخشد چون آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بجانب فرزند خود حضرت غوث اعظم رضی الله
متوجه شدند چنانچه آنحضرت رضی الله عنه از راه مکاشفه از مکان
خود بسرعت تمام آمده بشرف زیارت روضهٔ منوره محمدیه صلی
الله علیه واله وسلم حاضر شدند وعرض نمودند که یا جدی این فقیر
یکی از کمترین فرزندان آنجناب چه حاجت قدم رنجه بوده بلال
را حکم میکردی که به بنده میرساند ما فرمانبرداران حضرتیم
فرمودند که یا فرزندی تو محبوب حضرت خدائی وفرمان رحمانی
چنان است بر من که نازبرداری محبوب من بکنید وتقصیر
پسر ضعیفه را معاف کنانید خداوندم حضرت غوث اعظم فی
الفور عرض نمودند که یا جدی ما بر آن خلیفه اعتراض نکرده ایم این
سفیدباف همراه من است کرده باشد فرمودند صلی الله

میطلبید بعد وفات او قبایل او بر طرف مسان که جای سوختن کافران است بردند بهمه وروغن بسیار و بیرا آتش دارند آتش اثر بس نکرد هرچند بر همه روغن بر هم میا نداختند و پرچهای سوخته می افکندند ولی یکسر مویش نسوخت قبائلش لاچار گشته اتفاق نمودند که در تیتی که جوی سائل است باندازیم و روان سازیم دران اثنا درویشے در ریشی صاحبی را از حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه درواقعه معلوم گشته که فلان هندو پیش فلان کس که یکی از فرزندان من است بکلمه طیبه مشرف شده و داخل سلسله اهل ارادت ما گشته و سعد الله نام دارد و بیرا غسل داده نماز جنازه او را خوانده دفن کنید و عده پرور دگار ما است که هر مرید من آتش دنیا و آخرت کار نکند وایمان سلامت بمیرد شعر ای برادر گر همی خواهی به عقبی سروری :: باش در دنیا تو کلب آستان قادری :: بالیقین یابد نجات و گردد از اهل بهشت :: هر که او باشد مرید خاندان قادری المنقبة الثانیة والعشرون فی ظهور البلایة التی من تتمة المعجزة

فرمودند و بمعه مادر و فرزندان او را مرید شریف خود ساختند
و خلیفه نزد مادر احوال خویش که شش ماه بر سر او گذشته
بود ظاهر نمود که بجائی آسمان آن پیاله سفالین گرد آمده و عاجز
شده بود و مادر خلیفه که تاریخ نوشته پیش خود داشت تاریخ
خلاصی وی همان یافت بتوجه او صلی الله علیه وسلم
نظم هر که با فولاد بازپنجه کرد ✤ ساعد مسکین خود را رنجه
کرد ✤ المنقبة الرابعة والعشرون فی تخلیص الله تعالی
مریده من تاثیر نار الدنیا و الآخرة میان عظمت الله
بن قاضی عماد علوی ابن شیخ نظام ابن میان شاه محمد ابن
حضرت قدوة العلماء والعارفین حضرت میان وجیه الحق والدین
العلوی رحمة الله علیه نقل میکردند که در برهان پور متصل
خانهٔ من هندوی از قوم کهتری که زردار بود بجناب مستطاب
فیض مآب حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه اعتقاد و بندگی داشت
چنانچه در روز عرس شریف مبلغها خرج میکرد و اقسام طعام
و کوناکون نعمت بروز روشنائی چهار میکرد و اکابر فضلا

روز چهارشنبه خواهد شد غسل خواهیم نمود آنوقت اگر مجلسی
خواهیم گفت و نامها او بسیار است چون چهارشنبه شد آنها
بر تالاب کرد آمده غسل کردند درویش از کبار آنها نام آن بزرگ
پرسید آنکس کتاب خود را وا نموده خواند که آن بزرگ در بغداد
برین آسوده است و مولدش کیلان است و نام او شیخ محی
الدین سید عبد القادر است و او را بغوث اعظم و قطب
ربانی و غوث صمدانی و محبوب سبحانی و غوث الثقلین نیز
یاد میکنیم و گفت که شخصی از منتسبان آنجناب درین
دیار وارد شده بود او فرموده که اگر در روز پنجشنبه این مراسم
نگاهدارید هرگز هیچ جابری و سلطانی بر شما غالب نتواند آمد و
حکم رانی نتواند نمود از ان مدت تا این وقت بپاس روز
پنجشنبه و حفظ آداب حضرت غوث الثقلین از ما ترک نشده
و حکم هیچ حاکمی بر ما نرسیده است آن درویش متعجب گشتند
که بعثت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بنجا نرسیده و ولایت
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه درینجا محیط گشته که یکی

فی مقام لم یصل الله بعثة النبی صلی الله علیه وسلم درویشی عارف بالطریق
سیاحت سیر کنان بشهری رسید که آنجا حاکمی و فرمان سلطانی
نبوده و تبلیغ رسالت حضرت نبویه مصطفویه صلی الله علیه
وسلم هم نرسیده و مردمان آنجا ارسم بوده در هر روز چهار
شنبه بر سر تالاب رفته غسل میکردند و در پنجشنبه در دیگی
کلان که نزد آن تالاب نصب کرده بودند هر کسی بقدر میسره
خویش آرد گندم و شکر و روغن زرد دران دیگ جمع مینمودند
بعد ازان دهن آن دیگ را بسته حلوا می پختند و همه مردم آنجا
گرد آمده قسمت میکردند چون این درویش دران دیار این
طومار معاینه کرد یکی از آنهان را پرسید که این پرستش بر چه نوع
است که شما میکنید او گفت که پرستش نیست این روز
کسی است که بعد از خدا نزد ما هیچکس بزرگ نیست ما یان روز
او را نگاه میداریم و بنام او حلوا می پزیم درویش پرسید که نام
آن بزرگ چیست گفت نام او را یکی از کبار ما میداند وی خواهد گفت
درویش از وی پرسید گفت که ما بغیر غسل نام آن بزرگ نمیگیریم چون

عیسی صفاتش بظهور رسید خلق از هر اطراف و جوانب بقدمبوس
مبارکش آمد و شد میکرد درویشی صاحب تقوی را که بسیار
دور تر از بغداد تشریف بود شوق ملاقات آنحضرت
خجسته آیات گردید تا طی مسافت بعید نموده محنت شاقه
کشیده ببغداد در جناب مقدسه رسید اتفاقا گذرش طرف
طویله اسپان آنجناب افتاد چه بیند که اسپان با جلها از دیبای
زربفت و بجای ریسمانها زنجیرهای طلا و میخهای نقره است از مشاهده
این حال درویش را خللی در اعتقاد افتاد در دل آورد کسی
که این قدر کر و فر دنیا داشته باشد او را حلاوت از یاد حق چه خواهد
بود از همانجا باز گشته در مسجد مسلمانان فرود آمد و در همان
شب بیمار شد و صاحب فراش گشت مسلمانان آن محله دیده
بودند چون درویش را بیمار دیدند طبیبی برای علاجش
طلبیداشتند طبیب بدیدن نبض متوحش گشته گفت علاج
این بیماری بنهایت مشکل است گفتند علاجش چه باشد
گفت اسپ فلان شخص را ذبح کنند و از خونش جسمش

از تتمهٔ معجزات نبوی است و با خود عهد نموده که تا من این

همه مردم را بشرف اسلام مشرف نسازم از اینجا نروم

با آن مردم گفت که بعد از خدای تعالی شخصی است

که او بزرگتر است و این بزرگ را بزرگی از واست گفتند

آن کدام است درویش گفت که او محمد است صلی الله

علیه وآله وسلم جد این بزرگ و نبی آخر الزمان است

بعد از ان بحضرت سرور کائنات اشرف المخلوقات محمد مصطفی

صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آوردند و از طریقه محمد صلی الله

علیه وسلم استفسار نمودند او کلمهٔ توحید عرض نمود و احکام

ایمان و اسلام بیان فرمود همه کس بکلمهٔ طیب تصدیق و اقرار

کردند و بدین اسلام مشرف شدند المنقبة السادسة و

العشرون فی صرف الحیل الاطبا فی علاج خبر اسیا رضی الله تعالی عنه

آورده اند که چون خداوندم حضرت غوث اعظم قدس الله

تعالی سره الاکرم در بغداد شریف بارشاد طالبان حق

از حق مامور شدند و خرق عادات و احیاء اموات از وم

چه کار مثل ازان روزی که از شهر بر آمدی اند که خادم الغزال یا
ذو الجلال فرمان در رسید که فلان درویش از فلان شهر
به بدن تو می آید و در حق او تقدیر چنان رفته که در بغداد آمده
بفلان بیماری خواهد افتاد و علاجش نخواهد بود مگر خون فلان جنس
اسپ و جگر او لهذا قبل از رسیدنت موجود کردم تا از خدمت
مهمان مقصر نشوم و جلها و زنجیرها و میخها از طلا و نقره بجهت آن
بوده که طبیب از در فقرا المحروم نرود همه آلات را به طبیب عطا فرمودند
درویش بدین صدق مقام مقر گشته تائب گشت و چون وقت
هدایت طبیب نصرانی رسیده بود در خاطر آورد که دین محمد صلی
الله علیه و سلم بر حق است که از فرزندان غیر چنین صاحب تصرف
و کمال است فی الفور کلمه شهادت بر زبان راند و بشرف اسلام
مشرف گشت و خدمت حضرت را لازم گرفت نظم

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد

[illegible]
آورده اند که شیخ [illegible]

راغسل دهند و کباب جگرش را خورانند شاید که صحت
نصیب شود حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه بر احوال درویش
مشرف شد خادم شریف خود را فرمودند تا درویش بیمار را با طبیب
حاضر آوردند و بیمار را نزد جلوس گاه خاص جا دادند و طبیب را
فرمودند که در طویله اسپان ما برود و هر اسپی که قابل علاجش
باشد بکار آرد چنانچه اسپی را ذبح کردند و بخونش درویش را
داده و جگرش را کباب کرده بخورانش دادند حتی که همه اسپان
درین کار صرف شدند درویش بیمار صحیح البدن گشته صحت
کامل یافت چنانچه آب صحت بسرش ریختند درویش بخدمت
عالیمرتبت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه خواست که شکر
توجهات آنحضرت را بجای آرد بزبان حق ترجمان فرمودند
که ای درویش از فلان ملک فلان قوم برای دیدن ما برآمدی
و محنت طویله کشیدی این همه منتها بر ذمه ما لازمی و آنچه از دیدن
[illegible] آورد و هر کسی که معتقد [illegible]
دارد او را از نیا و حق چه حلاوت بود یقین که ما مردم فقرا دار اسپان

... در طعام آماده بود ببرد فرمودند که شما ببرید مطلوب شیخ
عقب شما برسد چون سخن بسمع شیخ رسید گریه کرد و گفت
که در عالم اولیا هیچکس بنظرم نمی آید مگر حضرت عبد القادر جیلانی
او هم از ترس صولت من قبول کرد حضرت غوثیه محبوبیه آن
ماده گاو را فرستادند و عقب ماده گاو سگی که همیشه بر در خانقاه
عالیجاه افتاده میبود در روان شد بمجرد دیدن ماده گاو شیخ شیر
خود را بر وی گذاشت ماده گاو ایستاده ماند و سگ از عقب
وی زغن زده شیر را بگرفت و پاره پاره کرد از آن زمان شیخ
گفت که در راه مولی تعالی جل شانه شیخ ما حضرت سید عبد
القادر است و بشرف فیض و نعمت و تربیت امتیاز یافته
از جمله سلک صفاء آنحضرت رضی الله عنه منسلک شد شعر
چه خواهی قرب عقبان سگی درگاه میران شو که بر شیران شرف دارد سگی درگاه جیلانی
[illegible] الناس [illegible] من الف [illegible] الی
الملک [illegible] الغوث المطلق [illegible] آورده اند که [illegible] در
[illegible] حضرت غوثیه [illegible] رضی الله عنه [illegible]

ابو سعید ابی الخیر رضی الله عنه بوده طرفه حالتی داشت میگویند
که بر شیر سوار میشد و از ملکی بملکی و شهر بشهری تفرج کنان
میگشت و چون در هر شهری که میرسید به قطب ولایت آنجا گفته
میفرستاد که بجهته خوراک شیر من یک ماده گاو بفرستید
دگر نه شیر خود را میگذارم که کار خود را میکند هر بزرگی را که این سخن
شیخ میرسید همان ساعت ماده گاوی میفرستاد که خوراک
او میشد ظاهرا کسی گفت که ای شیخ شما طرف بغداد
شریف سیر نمیکنید که تا صاحب ولایت آنجا را هم دریابید و
ملاقات نمائید گفت البته میروم القصه شیخ روانه شد بسوی
بغداد شریف همان روز حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
به مجاول شریف فرمودند که احمد جام برای ملاقات ما می آید بر
شیر سوار است یک ماده گاو برای شیر او که شیر من میخورد
مهیا دارید تا چون تقاضا کند بفرستیم شیخ چند روز بعد
شریف رسید و برای ماده گاو بجناب التماس حضرت
غوثیه محبوبیه رضی الله عنه ملتمس شد و آدمی که بنام حضرت

حضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها روزی
تشریف فرمودند قدری آرد گندم شخصی بخدمت خاتون جنت
فرستاده بود از بس خوشوقتی تشریف فرمودند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در تخمیر آن مشغول شدند تا قرص نان
بپزند حضرت امامین مقبولین شریفین امام حسن و حسین
رضی الله عنهما دران وقت بایکدیگر بازی میکردند حضرت
نبویه مصطفویه صلی الله علیه وسلم بر امام حسین شفقت و
عنایت فرمودند چنانچه حضرت فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها
آن شفقت را ملاحظه کرده در خاطر آوردند که درین وقت آنحضرت
سرور ما سوی الله امام حسین را در بغل گرفته عنایت
میفرمایند و امام ثانی از دور می بیند و او را تا این وقت نطلبیدند
آیا درین چه سر است حضرت سلطان الانبیاء صلی الله علیه وسلم
از راه اشراق بر خطره ایشان مطلع شده فرمودند که یا فاطمه
در خاطرت چنین رسیده که توجه من در باره امام حسین و عدم
التفات در باره امام حسن از چه رهگذر است خاتون قیامت

خدمت عالی منزلت آنحضرت رضی الله عنه عرض نمود کہ یا حضرت
هر روز از زمین درگاه عالم پناه عطاها مشاهده کرده میشد امروز از جود
شریف هیچ آثار سخاوت از حضرت ندید حضرت خداوندم
غوث اعظم رضی الله عنه بخادمان خود فرمودند تا یکصد وچهل
کسان از فساق وعصات را جمیع کنند وهفتاد کس را
ازان طرف راست وهفتاد تن را ازان طرف چپ ایستاده
نمایند همچنان کردند بعد ازان حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله
عنه نظر رحمت بران طایفه نمودند وفی الفور هرکدام رب مقام قرب
الهی رسانیدند ودر جواب آن درویش فرمودند که امروز
اینقدر سخاوت بوقوع آمد جز آن محبوب خدا کیست که این کار
کند که چنین طایفه را لایق دیدار نماید کیست عیسی نفسے
بعد محمد صلی الله علیه وسلم که بیک نظر دو صد مرده را بیدار کند
المنقبة السبعة والعشرون فی جمع مناقب الامة التسعة
آورده اند که حضرت سید المرسلین امام الثقلین خاتم النبیین محمد
مصطفی صلی الله تعالی علیه وعلی آله واصحابه وسلم از غرب غنا

رضی اللہ عنہ در ملفوظ شریف خود اشارت فرمودہ اند کہ اگر
شخصی دہ فرزند دارد و در خاطر او باشد کہ جمیع نعمت ترکہ
او بہر ہمہ فرزند رسد پس حق تعالی ہر نہ را بتدریج مستوفی ساخت
وہم ترکہ نعمت او نوبت بنوبت بہمہ رسید ایا درین
عجب است ظاہر این کلمات قدسیہ در جواب خطرہ شخصی
فرمودہ اند کہ جمیع کمالات ہر نہ امام در ذات شریف حضرت غوثیہ
محبوبیہ رضی اللہ عنہ چگونہ مجتمع شود ورند انست وَذٰلِكَ فَضْلُ
اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ایضا
در مجمع الفضائل آوردہ اند کہ حضرت سلطان الانبیا و برہان الاصفیا
محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بودند و امیر المومنین امام
حسن المجتبی و امیر المومنین امام حسین شہید کربلا آمدند امام اول
را فرمودند کہ بیائید یا امام الامام و امام ثانی را فرمودند کہ بیائید یا
امام الائمۃ آنگاہ امام حسن رضی اللہ عنہ عرض کردند کہ یا ابی مرا یا
امام الامام خواندید و برادرم امام حسین را یا امام الائمہ خواندید درین
چہ سر است کہ از پشت ابا عبد اللہ الحسین نہ امام آمدنی است

عرض داشت کہ الله و رسوله اعلم حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم
فرمودند که هر دو جگر گوشه من اند یکی را از دیگری بر میدارم اما دین
وقت معلوم گشته که نه تن از اولاد امام حسین پیدا خواهند شد
که استحکام دین مومنین و انضباط یقین مسلمین بوجود انها رواج
خواهد گرفت و آن نه تن زین العابدین علی و محمد الباقر و جعفر الصادق
و موسی الکاظم و علی الرضا و محمد النقی و علی النقی و الحسن العسکری
و محمد المهدی است بمجرد استماع این کلمه از زبان وحی ترجمان
حبیب الرحمان بخاطر حضرت سیده جهان خطور نمود که امام حسن
پسر کلان من است کاش که از اولاد او این نه تن میشدند باز حضرت
سلطان الانبیاء صلی الله علیه وسلم بر خطره حضرت زهرا رضی
الله عنها مشرف شده فرمودند که اکنون در خاطر شما چنین عبور
نموده که این نه تن کاشکی از اولاد امام حسن می شدند گفت
الله و رسوله اعلم حضرت فرمود که یا فاطمه از این محر بخود الم مسر
در وسط اولاد حسن سید عبد القادر نامی بوجود خواهد آمد که از آن
نه تن اشهر خواهد بود الغائب سے حسین معنی و صفت غوث محبوب

که یکمرتبه حضرت نبویه مصطفویه صلی الله علیه وسلم نظر مبارک طرف
امام حسین نمودند فرمودند که اگر کسی با تو بدی سازد تو با وی چه
معامله کنی عرض نمود که یک دو نوبت درگذرم و نوبت سیوم
انتقام نمایم فرمودند که یا حسین بدین سبب بیاری از اولاد تو از ابطان
جاریات بوجود آیند بعد ازان رو بجانب امام حسن المجتبی نموده
پرسیدند که تو با او چه معامله نمائی عرض نمود که در تقابل ان عاجز
به نیکی و نیکوی پیش بیارم فرمودند که بدین علایقه در نسل
تو یک فرزندی کریم الطرفین صحیح النسبان بعد از ایام یاس
در حمل مادر بماند و در هنگام شصت سالگی که ایام و نومیدی است
پیدا آید و حجة الله تعالی باشد و وارث من برروی زمین و نام
او سید عبد القادر بن ابی صالح باشد رضی الله تعالی عنهما و
او راشانی در فرزندان من باشد چون در انبیاء من تقدم صلی
الله علیه وسلم و رضی الله تعالی عنه ایضا در ملفوظ مخدوم
الزمان قطب الوقت شیخ محمد بن فیروز آورده که روزی در مجلس
با برکت و با عظمت شیخی و قطبی متع الله الطالبین بدوام حیاته

واز پشت یک امام پیدا شود که او در مقام مثل آن دو امام گردد

پرسیدند امام حسن که نام آن چیست فرمودند که نامش سید عبد القادر

ولقبش محی الدین وکنیت او ابو محمد وخطابش غوث اعظم بود

واو یکی از اقطاب عالم وغیاث اعظم ومحبوب اکرم شود

در وسط قرن خامس ظاهر گردد رضی الله تعالی عنه وافاض

علینا فیوضه ایضاً می آرند که وقتی سید المرسلین

خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم پشت وناف مبارک امام حسن

را رضی الله عنه بوسه دادند ایشان عرض داشتند که یا جدی بر پشت

وناف من چرا بوسه دادید فرمودند یا ولدی از پشت تو فرزندی

پیدا شود که مرتبه او در اولیا چنانچه مرتبه من در انبیا باشد صلی

الله علیه وسلم ورضی الله تعالی عنه ایضاً آورده اند که

روزی امیر المومنین امام حسن وامیر المومنین امام حسین

رضی الله تعالی عنهما در خدمت پر عظمت وبرکت حضرت

رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم نشسته بودند که یکمرتبه

حضرت نبویه مصطفویه صلی الله علیه وسلم نشسته بودند

کرده فرموداری اشتهار حضرت سلطان السادات والا
ولیاء غوث الارض والسماء به شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
عنه ازان وقت است که حضرت جدش امام ثانی حسن بن
علی به شیخ امت محمد صلی الله علیه وسلم خوانده است و نیز
در حرمین شریفین بدین علم شریف مشهور رند و در دیار دکهن
بحضرت جیو و میران جیو شهرت دارند و در دیار پورب بحضرت
پیر دستگیر و حضرت میر شهرت دارند این نیز برهان قاطع
و معجزه ساطعه نبویه مصطفویه است صلی الله علیه وسلم که بعکس
بسبب لقب شیخیت سخن در سیادت آنجناب کریم الطرفین
صحیح النسبین کالشمس فی وسط السماء است و بعضی اکابر مشایخ
نوشته اند که در اجداد حضرت غوثیه محبوبیه سید عبدالقادر مخاطبه
شیخ عبدالله است رضی الله عنهما ایضا در ملفوظ شیخ
محمد ابراهیم البدری منقول است که بحضرت مخدوم الزمان شیخ
محمد رسید ند که مخدومان مایک شجره حضرت شرفه علیه قادریه
را بلا واسطه سائر حضرات نخست از حضرت امام السجاد

فرمودند که این فقیر از حضرت ابی العباس خضر علیه السلام استماع دارد

که وقتی امیر المومنین ابو محمد الحسن المجتبی الزکی بن علی المرتضی الوفی کرم

الله تعالی وجهه مناجات بدرگاه واهب العطایا نمود که یا رب الغرت

چنان می بینم که از ذریته برادرم ابی عبد الله الحسین برگزیده تن را

باجمعت پس در اولاد من کیست که او را مثل انها فضل و منزلت

باشد ندا ربانی بگوش حق نیوش رسید که از اولاد امجاد و ذریته

نیک نهاد تو در یتیمی پیدا کردانم که آنچه بزرگی و فضل و شرف

دران تن مخصوص است آن همه در وی جمیع باشد و او یکی از محبوبان

ما بود و غوث اعظم و محی الدین محمدی بود صلی الله علیه وسلم

و نام او ابو محمد سید عبد القادر باشد چون امام ثانی این نوید نیرانی

شنید شکر الهی بر افزود و میان محفل شریف بگفت

که ولدی ابو محمد سید عبد القادر بن ابی صالح موسی الجنگی در

اولاد ما ظاهر خواهد شد که او مکنی بکنیت ما بود و او بدر آسمان

هدایت و شیخ امت جدی رسول الله صلی الله علیه وسلم

خواهد بود انتهی مخدوم الزمان متع الله الطالبین بطول حیاته دیگر

محبوبیه رضی الله عنه در دوازده سالکی آن تبرکات خلافت وملبوسات

نعمت وامامت از پیش حضرت خضر علیه السلام طلب کرده گرفتند

وبسلام آباء واجداد کرام فایز کردیدند ایضاً مخدوم

الزمان شیخ محمد بن ابراهیم البدری قدس الله تعالی سره در

ملفوظ خود میفرمایند که ای عزیز بشنوی که میزان عدل دو

کفه دارد اگر در یک پله جمیع سادات بنی حسین درآرند ودر دومی

از سادات بنی حسن رضی الله تعالی عنه فقط خدایکان معظم حضرت

غوث رضی الله تعالی عنه باشد بالیقین این کفه راجح آید بران کفه

واتفاق است که اشتهار حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه

در مقام ولایت بنسبت ننه تن فیض مآب زیاده تر است

وافاضه آفتاب هدایت او فایق تر است ایضاً عارف

باکامی مولانا عبد الرحمان جامی قدس الله تعالی سره السامی

در کتاب شواهد النبوت در اتمام احوال دوازده امام مینویسند

باید که فضایل وکمالات از اهل بیت بسیار بوده اند چنانچه حضرت

سلطان الاولیاء غوث الارض والسماء محبوب سبحانی غوث اعظم

زین العابدین مینویسند که این سند حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله
عنه بطریق نسبه از حضرت امام زین العابدین علی رضی الله عنه
رسیده است فرمودند از ان چه عجب باشد این فقیر از بعضی اکابر
سادات و افاضل سعادات قدس الله تعالی ارواحهم
استماع دارد که حضرت امام السجاد زین العابدین خرقه خلافت
ولعم ملبوسات امانت و عنایات حضرت مرتضویه رضی الله تعالی
عنه و امام حسین رضی الله عنه از خود برای حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله تعالی عنه در وقت انتقال به ابی العباس خضر علیه السلام
سپردند و مبشر گشتند که در عراق از ذریه طیبه عم من ابی محمد
الحسن بن علی عالی منزلت عند الله و عند رسوله السید عبد القادر
بن ابی صالح رضی الله عنهما پیدا شود او فخر ما و فخر خاندان آبا
اجداد ما بود در رتبه امانت و وراثت چنانچه ما و فرزندان ما بدعوة
ولایت و نیابت نبوت ماموریم او نیز ماموره باشد و تمام اولیاء
امت محمدی صلی الله علیه وسلم زیر قدم او باشند و سلام
ما برسانند باز امانات او را بوی سپارند گویند که حضرت غوثیه

و محبوبیت است و او از مرتبها ترقی کرده بمنزل قربت و صدیقیت
تمکن یافته است و هنوز ترقی در ترقی است و او را مقام وراء الوراء
است دران می آساید پرسیدم ای شاه تفصیل مرتبه وراء الوراء
چیست فرمودند وراء الوراء باطن احدیت که مرتبه مطلق صرف است
که از و بالاتر مرتبه نیست که او را حقیقت ولایت مطلقه میگویند
که عین ولایت مطلقه محمدیه است صلی الله علیه وسلم و در تمامی
امت محمد صلی الله علیه وسلم سه کس وراء الوراء ظاهر شدند یکی بهلول
دانا دوم جنید که سید الطایفه جنید بغدادی همیشه تمنی میکرد که کاش
جیم جنید مبدل بحاء جنید میشد سیوم حضرت سلطان الاولیاء سید عبد
القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه و بعضی اکابر رجال سیومی حضرت اویس
قرنی رضی الله تعالی عنه را گفته اند و چهارمی حضرت غوث اعظم سید عبد
القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه را و بعد از حضرت سلطان الاولیاء
غوث اعظم رضی الله عنه تا این زمان هیچ کس را وراء آشکار انشده
و وراء را همیشه مقام در تجلی ذات است که تنزل نمیکند از ان
مگر برای ادای فرایض و حضرت غوثیه محبوبیه را با وجود آن منزلت اتباع

شعر شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی ٭

چون محمد انبیا را سرور است ٭ غوث اعظم اولیا را چادر است

المنقبة الثلثون فی استراحته فی مقام وراء الوری ٭ ملک

العلماء قاضی شیخ شهاب الدین عرف کهتری جونپوری قدس الله

سره در ملفوظ قطب الابرار شیخ بدیع الحق والدین شاه مدار

بن شیخ علی الحلبی الجیاری قدس الله تعالی سره می ارند که

آنچه حضرت ایشان در وی خطاب بتقصیر میکردند و تقریب

می آوردند و تقصیر از زبان مبارک حضرت ایشان هرچه میشنید

از انجمله قلم بند میکرد و بعضی ازان آنست که روزی در مناقب

بعضی اولیاء ماتقدم در مجلس آنها فرمودند که ای قاضی مجلس

بعد از صحابه کرام در رتبه امامیت آئمه عالیمقام مثل غوث اعظم

سید ابو محمد عبد القادر الحسنی الجیلانی رضی الله تعالی عنه نیست

و نباشد و هیچ کدامی از اقطاب و اغیاث امت برتبه او نرسیده

و تا حال رسیدن نتوانند تا قیامت و او را در ولایت ثانی اعظم

است و منتهای مراتب اهل مناصب از قطب عالم و فردیت

شاه مدار که معاصر حضرت محبوبیه رضی الله تعالی عنه بوده اند خلاف
واقع است که ایشان معاصر حضرت میر سید اشرف جهانگیر
کچھوچھہ بودند و محمد کرملاقات در سفر حرمین شریفین کرده در حجاز یکجا
بودند و باهم مبادله خرقها کرده اند و وفات ایشان سال هشتصد
و چهل هجری است و عمر مبارک ایشان بصد و پنجاه قریب
رسیده بود و الله اعلم بالغیب المنقبة الحادیة والثلثون
فی اخذ سلطان المشایخ نظام الدین الخلافة القادریة من ولده
عمر رضی الله تعالی عنه در اسرار السالکین ملفوظ شیخ
جنید نبیره شیخ فرید الدین گنج شکر رضی الله عنهما در مجلس رابع عشر
آورده اند که سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیا قدس الله
تعالی سره از صاحب ما فیض مآب علیه قادریه بهره مند شده اند
و خرقه نیز ازین خانواده کرامایه پوشیده اند که سلطان المشایخ
نظام الملة والدین قدس الله تعالی سره چون در مکه معظمه رفتند سید
حبیب و نسیب شیخ العارفین السید عمر رضی الله تعالی عنه
از فرزندان خداوند عالمیان سلطان الاولیاء غوث الارض و

تام و قدم بر قدم سید الانام صلی الله علیه وسلم تم و اکمل بود و مشغله عبادت و درس فرمودن علوم دینی و تربیت طالبان و ارشاد مریدان و تصرفات ظاهری و باطنی در هر زمان و مکان وقفه نمی شد و تصرف روحانیه حضرت غوثیه محبوبیه تا این وقت جاری است و وضع رقاب عام مردم با مر ایزدی زیر قدم حضرت غوثیه محبوبیه از انست سبحان الله و بحمده واجعلنی من خدمتی و در موضعی از مواضع ملفوظات ایشان مذکور است که میفرمودند تا جای که بعثت محمدی صلی الله علیه وسلم رسیده بمتابعت آن تصرف ولایت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه فرا گرفته است و هیچکس از مشایخ و اولیا چهارده خانواده مشهور عرب و عجم از خرقه خلافت نعمت و برکت حضرت غوثیه محبوبیه محروم نمانده است این درویش نیز از نیازمندان آنجناب است و هم گفته که والله اگر ختم نبوت بر سرور دو جهانی صلی الله علیه وسلم نمی شد هر آئینه این بزرگ شایان آن بودی چنانکه حضرت مصطفویه فرمود لا نبی بعدی صلی الله علیه وسلم باید دانست که بعضی مردم میگویند شیخ بدیع الدین

هرخانواده که افضل باشد فرمودند افضل خانواده قادریه است
پس مرا در خانواده حضرت سلطان الاولیاء قطب العالم غوث
اعظم رضی الله تعالی عنه مرید کردند و کلاه پوشانیدند انتهی المنقبة
الثانیة والثلثون فی استفاضة حضرت خواجه بهاؤالدین نقشبند من جنابه
فی الرویا شیخ عارف عبد الله بلخی در کتاب خوارق الاحباب فی معرفة
الاقطاب در باب بیست و پنجم ذکر قطب العباد غوث البلاد خواجه
بهاءالدین محمد بن محمد نقشبند بخاری قدس روحه آورده است
که از زبان فیض تبیان خواجه خواجگی سرمست شنیدم که آواز بعضی
قلندران دیرینه سال و عارفان صاحب کمال که در بلاد شریف
بخاری اقامت داشتند نقل میکردند که روزی حضرت سلطان
الاولیاء برهان الاصفیاء غوث الارض والسماء غوث اعظم
شیخ محی الدین السید عبد القادر الکیلانی رضی الله تعالی عنه در عصر
خود با چندین از مصاحبان بالا بامی ایستاده بودند ناگاه نگاه فیض
آگاه ایشان بجانب بخارا افتاد شائبهٔ کرم عامه نموده فرمودند
که بعد از من چون یکصد و پنجاه و هفت سال گذرد مردی قلندری

والسماء غوث الثقلین السید عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی
عنه خادمی را پیش سلطان المشایخ فرستادند خادم آمده گفت
که شیخنا سید غوث سلطان المشایخ پرسیدند که بسید عمر رضی
الله عنه مرا چه دانند و چگونه معلوم نمایند سید فرمودند من یوم
رکبت من الهند عینی الیک وقال خدمتی الخلافة المتبرکة من
بیت جدی سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه سلطان
المشایخ از ایشان خلافت گرفتند انتهی باید دانست که سلطان
المشایخ را بمقام محبوبیت نسبت میکنند میتوان گفت که
بتوسط حضرت سید عمر از خاندان آفتاب نشان باین
منصب عالیشان فایز گردیدند ایضاً در مجلس چهارم
ملفوظ مذکور معلوم میشود که روزی عرضداشت که شیخ علم
الملة والدین عرف جنید خلافت هر چهار ده خانواده داشتند
اما چون ابتدا مرید شدند ارادت در کدام خانواده اختیار کردند
شیخ الاسلام فرمودند که ابوی حضرت علم الملة والدین
وقت ارادت مرا پرسیدند که ترا در کدام خانواده مرید کنیم گفتم

عنه مشرف کرده دیده حضرت انگشتان دست راست خود را که چون
نقش اسم ذات از وی پیدا است بطرف خواجه نمودند بمجرد
دیدن آن نقش در ظاهر و باطن او منتقش گردید که هر شبی در
نظر شان محسوس بهمین اسم اعظم میشد حتی که در وقت
یافتن کمخواب اسم ذاتی بجای گلهائی وی منقوش میگردید
چنانچه این ذکر درین دیار شهرت گرفت لبعضی از همرازان استفسار
نمودند خواجه ما فرمودند که این قسم فیض از فیوضات و عنایات
آن شب مبارک است که حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی الله
تعالی عنه در حق ما ارزانی داشت و دربر آن احوال خود را از برکات
توجهات آنجناب افزونی می یابم و وجه شهرت خواجه ما بنقشبند
ازان وقت است که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
نقش اسم اعظم را در باطن ایشان بستند و خواجه نقشبند ما
در دلهای طالبان خدا می بندند لله الحمد علی نعمائه خواجه ما در قصر
عرفان بودند و بحضرت شان بقول حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله
تعالی عنه که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله است پرسیدم که بسر کرده نهادی

محمدی المشرب بوجود آید بهاء الدین محمد نقشبند نام او بود و این نعمت
خاصه اینجا فایز گردد همان نوع بظهور آمد ولی تقریب استحصال
نعمت مر خواجه نقشبند را از انجناب فیض آیات چنان است
که خواجه نقشبند نخستین بملازمت حضرت خواجه امیر کلال ابدست
انابت مشرف شدند حضرت امیر بعد از التفاتهای بسیار
واشفاقهای بی شمار بشغل اسم ذات تلقین فرمودند
و متوجه احوال ایشان گشتند لیکن تصور نقشه اسم اعظم در ضمیر
منیر ایشان تمکن نمیگرفت خواجه را تفرقه و بی جمعیتی تمام پیش آمد
سر بصحرا نمود چه بیند که حضرت خواجه خضر علیه السلام می آیند
ایشان پیشوا رفتند و سلام کردند خضر علیه السلام جوابش داده
فرمودند ای خواجه بهاء الدین مرا اسم اعظم از حضرت محبوب
سبحانی شیخ محی الدین سید ابو محمد عبد القادر رضی الله تعالی
عنه رسیده است و ترا هم می آگاهانم که بحضرت ایشان توجه
آرید تا زود بکار شما ساخته شود پس در همان شب بجمال جهان
آرای قطب الاقطاب فرد الاحباب سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی

دست مبارک خود بر زمین رسانید و گفت بل علی راسی ہمان ساعت حضرت غوثیہ محبوبیہ رضی اللہ تعالی عنہ بنور باطن دریافتند و در محفل اولیا فرمودند کہ پسر خواجہ غیاث حسن سنجری در وضع رقاب از سائر اولیا سبقت کرد ازین حسن ادب و تواضع خوشنود ساخت خدای عز وجل را و رسول او را صلی اللہ علیہ وسلم و عنقریب است کہ او صاحب ملک ہند گردد و بہجہان بظہور آمد و مولانا شیخ محمد جمال سہروردی در سیر العارفین می آرد کہ خواجہ بزرگ معین الحق والدین چشتی در حضرت قطب الاولیاء غوث الارض والسماء غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ در جیلان دریافتند و پنج ماہ و ہفت روز در صحبت پر عظمت حضرت غوثیہ محبوبیہ رضی اللہ تعالی عنہ بودند و انواع فیض و جمعیت باطن از معیت ایشان ربودند و تمامی عمر خواجہ چیو نود و دو سال و بعضی گویند کہ نود و ہفت سال بودہ و وفاتش سال ششصد و سی و سہ سال روی دادہ و سید آدم بنوری نقشبندی در نکات الاسرار می نویسند کہ در

جمیع اولیاء زمانه دارند فرمودند که از مضمون کلام الشیخ الامام غوثیه
محبوبیه رضی الله تعالی عنه چنین بر می آید چه خواجگان ابو یوسف همدانی
دران زمان نه بودند و بهاؤ الدین میگویند قدمه علی عینی او علی البصر بصیرتی
و تولد خواجه نقشبند سال هفتصد و هژدهم هجری است و وفاتش
سیوم ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک وقوع یافته المنقبة الثالثة
وانشا ... ان فی ... خفته خواجه معین الدین ... به رضی ... عنهم
قدوة المشایخ قطب الخلایق میر سید محمد حسین گیسو دراز قدس
الله سره در کتاب لطایف الغرایب می ارد که روزی از زبان قطب
عالم شیخ ناصر الدین محمود نور الله مضجعه شنیدم که میگفت چون حضرت
شیخ العالمین سید محی الدین ابو محمد الشیخ عبد القادر جیلانی رضی
الله تعالی عنه مامور شدند بگفتن قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
جمله اولیا که بر روی زمین بودند وضع رقاب کردند خواجه جهان
خواجه بزرگ معین الحق والدین جشتی قدس الله سره دران
ایام جوان بودند و درانکه خراسان در دامن کوهی مجاهده و ریاضت
میورزیدند بمجرد اگاهی یافتن امر الهی از همه اولیاء عصر مبادرت کرد

دو هزار دیده باید که ترا کنم نظاره ✤ غزل ✤ بتو جا کجا برد دل

که تو شاه بی نشانی ✤ ز تو دل کجا گریزد که تو معدن امانی ✤ بهمین

خوش است جانم که سگ در تو باشم ✤ چکنم چه چاره سازم اگر از درم برانی ✤

بچه نسبت کنم جان که شده است در تو حیران ✤ بتو هیچ کس نماند تو بهیچ

کس نمانی ✤ به شبابتیم رسیدی برسید و لال گشتم ✤ پس ازین مگر

بگویم بزبان بی زبانی ✤ و شیخ نور الله نبیره شیخ فقیه حسن قطبی

در الطاف قادریه آورده است که چون خواجه معین الحق والدین

چشتی در خدمت عالیم رتبت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی

عنه درخواست عراق کرد فرمودند که عراق بشهاب الدین

عمر سهروردی دادیم و شمارا هندوستان و چون حضرت غوثیه

محبوبیه رضی الله تعالی عنه رحلت فرمودند عمر حضرت خواجه بیست

و چهار سال بوده و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی

بیست و دو ساله بودند المنقبة الرابعة والثلثون فی ایثاره

اتباع النبی صلی الله علیه وسلم علی سایر المراتب آورده اند که چون

حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بمرتبه قطبیت کبری و غوثیت

مجلس حضرت شیخ فرید الدین محمد گنج شکر قدس روحه ذکر قدم
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بر آمد شیخ گفتند اگر من دران
زمانه می بودندی آینه بارزو قدم مبارک آنحضرت را بر حدقه
چشمان می نهادم چه پیر پیر من خواجه معین الملة والدین دران وقت
در وضع رقاب اولیا داخلند به فیض ان اقوال علی حدقة عینی
چشمان از افتخار المتاخرین و برهان المتقدمین سید اکرم میر سید
شاه عالم گجراتی قدس سره بهمان مضمون بکلام و کاست واقع
است و بزبان گجری در مناقب آنحضرت رضی الله تعالی عنه گفته
است سید عالم کون بشتا هون کی تب حضرت میران جیو پائی
در وقتی که ذکر حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بر آمد در مناقب
آن جناب این بیت نیز خوانده اند صد چشم وام خواهم تا
در تو بنگرم این وام از که خواهم واین خود گرا است این کاتب
حروف از روی کمال عجز و نیاز در جناب عالم مآب این ابیات
معروض میدارد قطعه با من بجمیع خوبان نکنی نسبت چه نسبت
تو زیاده زماه و دگران کم از ستاره بدو دیده کی توانم که رخ تو سیر بینم

رباعی اگرچه بندهٔ هرگز خدا نیست ❊ ولی احمد ز حق یکدم جدا نیست
یقین دانم که محبوب الٰهی ❊ شه جیلان و حد س هم جدا نیست

المنقبة الخامسة والثلثون فی بشارت النبی صلی الله علیه وسلم بظهوره

فی اعلی مراتب آورده اند که روزی حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم وعلی اله واصحابه واولیاءه واتباعه اجمعین در مدینهٔ مطهرهٔ منوره در حجره شریفه حوالیش بعد ادای چاشت بقیلوله مشغول بودند در رویا دیدند که علی المرتضی و فاطمة الزهرا والحسن المجتبی والحسین الشهید بکربلا رضی الله تعالی عنهم و عنها بالا تکیه نشسته اند واز میان ایشان مشعلهای نورانی برمی خیزند چنانچه بعدد عشره رسیدند واز الجمله نه مشعله در یک طرف و یک مشعله در یک طرف وعلی المرتضی و فاطمه و حسن و حسین آن نه مشعله را اشارت کردند که از نور خودها برین یک مشعل عطا نمایند چنانچه لمعه از هر نه مشعله جدا شده دران یک مشعل رفته یکجا گردیده آن مشعل مثل ماهتاب روشن گشته وتمامی عالم از نورهای وی منور شده چون ازان رویا بیدار گشتند در خاطر عاطر آوردند که این چه سر خواهد بود فی الفور فرمان از حضرت

عظمی رسید ندا از حضرت رب العزت جل شانه فرمان در رسید
که محبوب من جمیع درجات که مافوق ولایت و ماتحت نبوت
باشد ترا عطا کردم الا درجه نبوة مانده است اگر آرزوی باشد
آن هم ارزانی فرمایم ظاهرا این سخن از روی امتحان بوده باشد
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه عرض کردند یارب
العزت مرا جز لطف و فضل تو هیچ آرزوی نیست خصوصًا
در نبوت چگونه آرزو کنم که در شان جد من سلطان الانبیا صلی الله
علیه و سلم فرموده خاتم النبیین باز فرمان رحمانی رسید که او را
بر جن و انس خاتم کرده ام و مرا سوای آنها عالمی است ترا
بر آنها رسالت دهم جواب عرض نمودند که یارب العزت
هیچ مرتبه بهتر ازین نیست که در تابعان و خادمان جد بزرگ
خود باشم صلی الله علیه و آله وسلم و روز قیامت نزد جد شریف
خود گردم صلواة الله و سلامه علیه و آله و اصحابه و چه یارای که باو
در رتبه نبوت مشارکت کنم فرمان در رسید که ای محبوب
من از من چیزی طلبیدی که بهتر از آن هیچ چیزی بدرگاه من نیست

آمد و خواهد فرمود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و لیة الله و جمیع او

اولیاء الله گردن خود را پیش وی پشت کنند و کسی که انحراف

از قدم او نماید از مرتبه ولایت مسلوب گردد حضرت جنید رضی الله

عنه فرمود که آری سیدی از اولاد حسن المجتبی از گیلان در بغداد

بظهور خواهد آمد و در روز جمعه در اثناء خطبه قول مذکور خواهد فرمود تمام اولیاء

امت بآن رو بر گردن خود ها نهند اگر من هم آن زمان زنده باشم

قدمش بر گردن خود نهم گویند که خرقه خلافت از علی موسی

رضی الله تعالی عنه بحضرت شیخ معروف کرخی رسیده بود و آن خرقه

تا حضرت جنید بغدادی و او حواله خواجه ممشاد دینوری نموده و او بشیخ

احمد اسود الاسود دینوری سپرده که امانت سلطان الاولیاء

سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه است فقط

المنقبة السابعة و الثلثون: شیخ المعروف ... فی

مدحه یا سید احمد ... شیخ علی بن هیتی گفته که زیارت کردم

قبر شیخ معروف کرخی را رحمة الله علیه همراه حضرت قدوة الاولیا

غوث اعظم سلطان سید عبد القادر جیلانی پس گفتند آنحضرت

رب رحمان در رسید که یا محمد این ده مشعلها که دیدی نور دیدگان حسنین بوده اند نه از ان فرزندان حسین بن علی که هر یک با مامت ظهور خواهد نمود و هر کدام امام عصر خود خواهد بود و آن یک مشعلی که جد ابو ده فرزند ارجمند از اولاد حسن المجتبی خواهد شد که نامش سید عبد القادر ولقبش محی الدین و کنیت او ابو محمد و خطابش غوث اعظم قدس الله سره الاکرم و مولدش در کیلان باشد و در بغداد ظهور خواهد کرد وارشاد و تصرف او تا قیامت بر عالم جاری و باقی خواهد ماند و هر کرا نسبت بوی بود هدایت و سعادت برد و نجات یابد و مشعل او تا ابد روشن خواهد بود رضی الله تعالی عنه و افاض علینا فیوضه منه فرد

چراغی را که ایزد بر فروزد * کسی کو فف کند ریشش بسوزد

المنقبة السادسة والثلثون فی تصدیق الشیخ جنید البغدادی

قوله قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله

آورده اند که صوفی از صوفیان جنیدیه در خدمت سید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی رحمة الله علیه آمده ذکر کرده که یک مجذوبی میگوید که بعد بغداد بعد جنید سیدی از ولایت کیلان خواهد

وچه اہل ممات چون فرشته بر قبر سلطان العارفین وخواجه
بایزید بسطامی رسید وگفت یا شیخ قم باذن الله تعالی بایزید
سر از قبر برداشت وگفت مگر روز قیامت است و روز حشر
است فرشته گفت لا الا محبوب الہی غوث اعظم سلطان
محی الدین سید عبد القادر جیلانی که ساکن بغداد است در
اثناء خطبه گفت که قدمی ہذه علی رقبة کل ولی الله و ولیة الله
حق سبحانه تعالی کلامش را بدرجهٔ قبول جا داده بجمیع اولیاء الله تعالی
فرمان شده که رقاب خودها طاعت پست کنند و ترقیات ایشان
که بر انقیاد نمودن است استحصال نمایند خواجه بایزید گفت حق
سبحانه و تعالی عادل است سید عبد القادر را بر بایزید بکدام نسبت
فوقیت داده فرشته ملتمسش بدرگاه مقدس معروض داشته
جواب آمد فوقیت او بر تو از دو سبب است یکی آنکه او فرزند احمد
محبوب منست صلی الله علیه وسلم دوم تو فارغ مشغول بودی
و او مشغول فارغ است بایزید باستماع این سخن کردن خود را پست
کرده گفت سمعنا واطعنا بیت ہر اکنون سر بزیر پاش کردند

السلام علیک یا شیخ معروف عبرتنا بدرجة و بعد او جنیدی
بار آنحضرت بزیارت شیخ معروف رفتند و فقیر نیز همراه بود
فرمودند السلام علیک یا شیخ معروف عبرناک بدرجتاین
جواب داد علیک السلام یا سید اهل زمانه المنقبة الثامنة
والثلثون فی قول ابی محمد السلامی سمعنا و اطعنا لقوله قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله تعالی آورده اند که حضرت سلطان ا
الاولیاء والمحبوبین و برهان الاصفیاء والواصلین غوث اعظم
شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه را بروز جمعه
بر منبر در اثناء خطبه برق شهود ذات بحت در گرفت و از ما
سوی مغلوب ساخت و هیچ درجه مرتبه نبوده الا در زیر قدم
او در آمده فی الحال بر زبان مبارکش جاری گشت قدمی هذه علی
رقبة کل ولی الله و ولیة الله و هاتفی در عالم قدس و عالم ملکوت در رسید
که ملائکه جمیع اهل ولایت را خبر دهند آنچه محبوب من میگوید
برای حصول سعادت خود را اطاعت کنند بموجب امر الهی همه
اولیاء متقدم و متاخر گردنهای خود را پست کردند چه اهل حیات

رب العزت تو قادری که مردود را مقبول و مقبول را مردود کردانی ویزبان این بنده چنان راندی فرمان شد که این امر را مفوض بتو کردم هرچه خواهی آن بکن که خوانده تو خوانده من و رانده تو رانده من انگاه آنحضرت بشستن روی او حکم باو کردند و نام او از نامه اسقیا در نام او از نامه اشقیا در نامه اصفیا ثبت کردند باز فرمان الهی در رسید که یا غوث اعظم ترا تصرف عزل و نصب بخشیدم که هرکه مقبول تست مقبول منست و هرکه مردود تو مردود من همان ساعت آن شخص بمرتبه خود عود کرد و در سلک خادمان منسلک گردید بیت ای خسروی ملک بقا مردود تو مردود حق ؛ وای حامی روز جزا مقبول تو مقبول حق ؛

المنقبة الاربعون فی ابداع الامام الحسن العسکری سجادته عند رجل عنها الی الغوث الاعظم در کتاب مخازن قادریه آورده اند که از آئمه یازدهم حضرت امام حسن عسکری است رضی الله تعالی عنه در حیات خود سجاده مبارک را بیکی از اصحاب سپرده و گفته که هریک از شما یان این سجاده را بمحافظت نگهدارد که امانت غوث اعظم سید عبد القادر جیلانی حسنی است رضی الله تعالی عنه که او در وسط قرن خامس

سر خود را باوج عرش بردند المنقبة التاسعة والثلثون فی جعل
المردود مقبولا در ملفوظ غیاثیه اورده اند که در زمانه حضرت امام المحبین
غوث اعظم رضی الله تعالی عنه یکی از اولیاء مقرب درگاه الهی بسبب
غیرت کبریای مسلوب الولایة شد و حالش چنان خوار و زار گشت
که بهر کوچه و بازار که گذرش می افتاد از زبان که دمه بر می آید که آنکس
که میر رد و مردود جناب حق است اتفاقا آن شخص پیش سیصد و شصت
اولیاء اکمل رفته آن همه بیک زبان گفتند که هرچند استشفاع برای تو کردیم
لیکن قرین اجابت نیست و نام تو در لوح محفوظ در زمرهٔ اشقیا مثبت
گویند که او روی سیاه کرده بدرگاه عالیجاه حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله
عنه در رسید بمجرد دیدنش فرمودند که بیای فلانکس هرچند که مردود حق
بودی اکنون مقبول او تعالی سبحانه میتوانم کرد همان ساعت درباب
بحضرت تقدس تعالی التماس کردند و متوجه شدند فرمان در رسید
که یا غوث اعظم که سیصد و شصت کس از دوستان من برای
او درخواست کردند و باجابت قرین نشده چراکه نام او در سلک
اشقیا در لوح محفوظ مثبت است آنحضرت عرضداشت کردند یا

برآمد یا سید عبدالقادر شیئاً لله حضرت خداوندم غوث اعظم قدس الله تعالی سره الاکرم بر حال وی رحم کرده بجناب باری عز اسمه توجه نمودند و مامور گشتند که یا غوث اعظم این سارق را از راه ضلالت باز گردان و براه هدایت سرفراز فرما و یکی از اقطاب ما ساز همچنان شد بیت میتوانی که صد گدایانرا گنج بی رنج رایگان بخشی فاسقی را بلطف یکساعت قطب گردانی و جهان بخشی

المنقبة الثالثة و [illegible] فی نجات فاسق [illegible] الله [illegible]

آورده اند فاسقی زبان کار و عاصی تباه روزگار در اثنای حیات ذات خجسته صفات حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه فرط محبت در آنجناب میداشت چون ازین سرای فانی بعالم جاودانی رحلت نمودند او را در قبر کردند منکر و نکیر آمده پرسیدند که من ربک وما دینک ومن نبیک صاحب قبر در هر سوال جواب میداد عبدالقادر فرمان ربانی در رسید که ای منکر نکیر این بنده اگرچه فاسق و عاصی است ولی در محبت محبوب سید عبدالقادر صادق و راسخ است که هربار نام او میگیرد محبت او در دلش تمکن

ظاهر خواهد شد باو بدهند و سلام من بدو رسانند المنقبة الحادية والاربعون في اعتاقه كل يوم عبيد والصالهم الى الحق از مخدوم جهانیان جهانگشت قدس الله تعالی سره در سافرنامه منقول است که طریقه حضرت غوثیه محبوبیه رضي الله تعالی عنه بوده که هر روز غلامهاء خرید میکردی و آزاد کرده بخدا میرسانیدی فرد غلام خسرو جیلان شوی کز اهل عرفانی ٭ نجات از حرمها بخشد و یابی قرب حقانی المنقبة الثانية والاربعون في حمله السارق قطبا آورده اند که چون حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه از مدینه مطهره مراجعت فرمودند دیدند که در راه دزدی منتظر شده ایستاده است که کسی بیاید تا غارتش کنم چون آنحضرت نزد وی رسیدند پرسیدند که تو کیستی گفت من صحرائیم که بیرون شهر میباشد آنحضرت بمکاشفه نامه وی را دیدند که سیاه است سارق در دل اورد که این مرد بدین عظمت و بزرگی مینماید عجب نیست که حضرت غوث اعظم باشد باشد آنحضرت از مکاشفه وریافتند که دزد مرا بشناخت فرمود ندای سنم عبد القادر فی الحال دزد بر پای مبارک افتاد و از زبان وی لی لحاشی

رکابی فواکه است آورده بحضور نهاد پرسیدند که چیست عرض نمود که جهت
تناول صاحب از عالم اعلی آورده ام فرمودند دور کن که جد من محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم در آناء طلا و نقره خوردن حرام فرموده اند
همان عت شرمنده رو بفرار نمود و وقت افطار طبقی از طعام آسمان
فرشته بردست نهاده آورده عرض نموده یا غوث اعظم اینست طعام
ضیافت رحمانی برای شما آنرا گرفته با جماعه اصحاب تناول فرمودند
و شکر الهی بجا آوردند المنقبة السابعة والاربعون
فی مدح الحضرت علیه السلام ایاه خواجه خضر علیه السلام
فرموده و الله مثل غوث اعظم رضی الله عنه در مقام معشوقیت
زیر کبود آسمان هیچ کس نیامده است و بعد از ان هم نخواهد
آمد وایضا عن الشیخ ابی مدین المغربی لقیت الخضر علیه
السلام فسالت عن مشایخ المشرق والمغرب فی عصرنا
وسالت عن الفرد الافخم الغوث الاعظم رضی الله
تعالی عنه فقال هو امام الصدیق وحجة العارفین
وهو روح فی المعرفة وشانه عظیم بین الاولیاء وانا

گرفته است ازو باز آید و قبرش کشاده گردانید فی الفور از برکت

آنجناب پر عظمت آسمان گشت فرد چه غم دیوار امت را که باشد

چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

المنقبة الرابعة والاربعون فی لباسه الفاخرة اعطائه لمحتاج ضامر

آورده اند که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه جامهای

نفیس و لطیف می پوشیدند گویند که آن جامه یک بده دینار زر

خریده می شد و یکنوبت عمامه را بالتفتا و هزار مهر سرخ خریده بودند

و یکبار بر سر مبارک بستند و دویم نوبت بمحتاجی عنایت فرمودند

المنقبة الخامسة والاربعون فی نعله المرصع

آورده اند که وقتی حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه

در اربعین نشستند و بخاطر مبارک آوردند که درین اربعین

از جنس ماکولات تناول نمایم مگر قدری از آب وقت افطار

و نخورم تا چیزی از آسمان فرود نیاید چون از اربعین دو روز

مانده بود شخصی سقف حجره را شکافته اندرون آمد و دو رکابی بدست

داشت یکی بطلا با زنجیر طلا و دیگری بنقره با زنجیر نقره و در هر دو

ارشادی نماند بسعادتی بیری المنقبة التاسعة والاربعون

فی مصافحة النبی صلی الله علیه وسلم ایاه یکنوبت

حضرت خداوندم غوث اعظم قدس الله سره الاکرم

چون بمدینه مطهره تشریف فرمودند تا چهل روز دست بسته

ایستاده شده سوی مرقد مبارک نبویه صلی الله علیه وسلم

این مناجات می خواند شعر ذنوبی کموج البحر بل هی اکثر

کلها مثل الجبال بل هی اکبر ولکن عند الکریم اذا عفی

کجناح البعوضة بل هی اصغر ونوبت دوم قریب حجره

شریفه حضرت مصطفویه نبویه صلی الله علیه وسلم این شعر خواندند

شعر فی حالة البعد روحی کنت ارسلها تقبل الارض

عنی وهی نائبتی وهذه نوبة الاشباح قد حضرت. فامدد

یدیك لکی تحظ بها شفتی پس هر دو دست مبارک

حضرت مقدسه مصطفویه نبویه صلی الله علیه وسلم ظاهر

شدند وخداوندم حضرت غوثیه محبوبیه مصافحه نمودند وبوسیدند

وبر سر نهادند وهم بر مضمون شعر مبارک غریب الله در نظم

النفحة الثالثة اشارته و[?] من الاولیاء مراتب اصرف

والاربعون فی متابعته بعد الوفا [illegible]

میآرند که سوداگری از مصر یا دمشق بجناب فیض مآب حضرت
غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه راسخ الاعتقاد وصادق الاخلاص
بود و از ابتدای شعور عهد کرده بود که خود را بواسطه در آنجناب
شریف بشرف ارادت انسلاک دهند و بنا بر سوانح
حوادث تا چهل سال این آرزو ویرا میسر نیامد بعد چندین
با چنین اراده روانه بطرف بغداد شریف گشته بعد وصول آنجا
استماع نموده که آنحضرت درین عالم فانی بعالم جاودانی رحلت
فرموده‌اند سوداگر مذکور از عدم حصول این مراد خواست
که خود را هلاک گرداند درین حالت بشرف زیارت
آنحضرت بر روضهٔ منوره مطهره مشرف گردیده وآنچه لازمه
پاس بوده شروع نموده میبیند که آنحضرت از مرقد مبارک
نمودار شده‌اند و دستش گرفته با سه صد کس دیگران بدولت
بیعت نواختند و ازجمله واصلان حق ساختند جل سلطانه

مبارک آنحضرت رامی بوسند و من میدیدم سوی وی و طرف

تقبیل سنگ تا آنکه قریب شد وقت نماز ظهر ناگاه حضرت

غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه را دیدم بر سجاده سبز مرصع بطلا و

نقره و نوشته بود بر آن دو سطر از قرآن سطر اول اَلَا اِنَّ

اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و سطر ثانی

رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ عَلَیْكُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّهٗ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ

و آن سجاده را بر جیله دراز کشیدند میان آسمان و زمین چنانچه

حضرت سلیمان علیه السلام بر هوا و آمدند مردان غیب شیر

صفه با هیبت و تقدیم نموده بر ایشان مردی با هیبت و وقار

و آمد وی و یاران وی تواضع کنان و گریان مقابل سجاده و نبود

ایشان را حرکت از مهابت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی

عنه کانهم الجموا بلجام القدرة پس بر پای ساختند نماز را و

حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه ایستادند با مانت و نماز

گذاردند و آن مردان و مهتران ایشان و اهل بغداد نیز اقتدا کردند

بآنحضرت و هرگاه تکبیر میفرمودند حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله

فارسی آورده اند شعر روزی که غوث اعظم مادر مدینه شد ❊
گفته است نزد مرقد سلطان انبیا ❊ یا سید البشر چو بدم من ملک خویش
روحم فرست تا که بود نایبی زما ❊ او می رسید و بوسه بدادی زجانیم ❊
هر ارض مرقدت که بود بهتر از سما ❊ این نوبت است انکه رسیدم
باین جسد ❊ در حضرت شریف تو ای شاه اصفیا ❊ خواهم دهی
دو دست مبارک که بوسمش ❊ گیرم نصیب خویش زالطاف
و از عطا ❊ از گفتنش رسول خدا هر دو دست خویش ❊ کرده برون ز سوی
شه قطب اولیا ❊ بوسید و یافت کو هر نعمت ازان دو کف ❊
زین پس کمال حیست که شد مرجع هدا ❊ این گفته است بنده محتاج
فیض او ❊ گو عاشق است و شایق رویش زابتدا ❊ المنقبة
المحسون فی صوتة علی وجه الماء واقتداء رجال الغیب
وتسلیم الحیتان علیه شیخ سهل بن عبد الله
تستری رضی الله تعالی عنه در وقت خود خبر داده که روزی
اهل بغداد حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه را پس تفحص کردند
فوج کرده نزدیک انحضرت می ایند وسلام دهند و دست و پایی

از خود بیخود گشتند ولی اختیار بر زبان حق ترجمان ایشان گذشت
که اولا قدمه علی رقبتی و سر خود را پیش افکنده فرود زینه
از زینهای منبر آمدند بعد ازان اصحاب شان بتعجب آمدند که در خواندن
خطبه شکست شد و لفظ قدمه علی رقبتی گفته خطبه را تمام کردند و جمیع
را استشباه شد که درین وقت شیخ را حالتی خاص رو نداده چون
افاقه نمودند استفسار کردند فرمودند که مارا وقت خواندن خطبه
کشف عالم الغیب گردیده بود پس معاینه نمودم که در وسط
قرن خامس یکی از فرزندان خاص سید المرسلین خاتم
النبیین صلی الله علیه وسلم ظاهر شود که غوث اعظم و قطب
عالم گردد ملقب بمحی الدین و موسوم بسید عبد القادر و مولدش
از گیلان شریف خواهد بود و او مامور گردد بقول قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله و ولیة الله من الاولین والآخرین سوی الصحابة والائمة
من ذریة خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم پس مرا خطره گرفت
که این در دلش دران عصر نیست پس چگونه مارا وضع رقاب
کرده آید که ناگاه از درگاه کبریا جلت عظمته و سلطانه خطاب

عالی عنه هم با حضرت ایشان تکبیر می گفتند حاملان عرش اعلی و همراه
که آنجناب تسبیح میخواندند ملائکه آسمان نیز تسبیح میگفتند
و چون تحمید میخواندند از دهن مبارک ایشان نوری سبز می برآید
که میرسید بعنان آسمان و بعد از ادای نماز برداشتند دست مبارک
را بدعا و شنیدم که میخواندند اللهم انی اسئلك بحق جدی
محمد حبیبك وخیرتك من خلقك انك لا تفیض روح
مرید و مریدة لاذونی الا علی توبة و ملائکه میگفتند
آمین آمین و ما نیز موافقت میکردیم با ملائکه و از عالم اعلی ندای
آمد که ابشر فانی قد استجبت لك یعنی بشارت است بر تو ای
محبوب من که مستجاب کردم دعای ترا المنقبة الحادیة
والخمسون فی وضع الشیخ جنید قبته بقوله قدس سره هذه
الخ فی المعاملة الیقظیة شیخ موسی تهتوی سهروردی
نقل میکنند از کتاب مکاشفات جنیدیه که روزی حضرت سید
الطایفه ابوالقاسم جنید بغدادی قدس الله روحه روز جمعه بالای
منبر در ارشاد خواندن خطبه بودند که تجلی بر ایشان ظاهر شده

رتبه کمال حاصل است و این درویش نیز از برکات بزرگی خاندان
عالیشان حضرت جد شریف شما صلی الله علیه وسلم هم درین
رتبه بهره مند شده است حضرت مقدسه قادریه رضی الله تعالی
عنه فرمودند پس برخیزید تا ما و شما در میدان فردانیت اسپان
خود را بدوانیم آنگاه هر دو بزرگان اسپان خود را بمیدان فردانیت
و فضای وحدانیت انداختند فرس سریع السیر حضرت مقدسه
قادریه رضی الله تعالی عنه در طرفة العین بتجلدی و تیزگامی وادیهای
تمام فردانیت را طی کرده بمقام ولایت خاصه محمدیه صلی الله
علیه وسلم آسود و تازی خواجه بایزید در یکی از منازل فردانیت
که کنایه بمقامات محبوبیه است ایستاده شد و بیشتر ازان نشتافت
ازان پس التماس نمودند که یا سیدی ماندن این درویش درین
مرتبه و جلدی آنحضرت بیشتر از بیشتر از مقامات محبوبیه
از چه رواست فرمودند که بسه وجه یکی آنکه من از ولد حبیب الله
صلی الله علیه وسلم دوم تربیت و ترقیب این فقیر منوط است
بتوسط خاص حضرت جدی صلی الله علیه وسلم سیوم در اتباع

بعتاب رسید که ترا این کارگران چرا آمد که او محبوب ذات
وخاصه من است وشان او در اقطاب واغیاث کبا چنانچه
شان صلی الله علیه وسلم است در انبیا وچون او گفت قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله وولیة الله جمله اولیاء اموات بارواح واحیا
باجساد حاضر کردانیدم تا ایشان وضع رقاب کنند ازین سبب
گفتم که قدمه اولا علی رقبتی ومرتبه آن سید عالیقدر را معاینه برخود
کردانیدم که فوقیت برهمه اولیا دارد ولله الحمد علی نعمائه المنقبة
الثانیة والخمسون فی منقبة ابی یزید البسطامی فی میدان الفردانیة
آورده اند که روزی در انجمن شریف ومحفل منیف حضرت سلطان
الاولیاء والاغیاث وبرهان الاصفیاء الاقطاب فخر دارین غوث
اعظم غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه وافاض علینا فیوضه
منه روح شریف حضرت بایزید بسطامی قدس الله تعالی سره
السامی بهیئت جوانی حاضر آمد حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی
عنه قیام برای وی کردند وتعظیم وترحیب تمام او نمودند پس
خواجه بایزید سوال کرد که جناب سیدی را در مقام فردانیت رتبه

المنقبة الثالثه والخمسون فی نجات نصف الامه

بشفاعته رضی الله تعالی عنه در کتاب منازل الاولیاء

فی فضائل الاصفیاء الشیخ عبد الله محمد بن علی الاهدلی واردست

که حضرت امیر المومنین عمر فاروق وامیر المومنین علی المرتضی

رضی الله تعالی عنهما چون از حضور سرور انبیا احمد مجتبی محمد مصطفی

صلی الله علیه وسلم مامور شدند که بعد از انتقال ما پیش طاوس

یمنی آویس قرنی بروید و پیراهن ما را که امانت اواست بسپارید

و برای امت من از و دعا خواهید بموجب امر شریف حضرت

مقدسه حضرت مصطفویه نبویه صلی الله علیه وسلم هر دو صحابه کبار

بعد رحلت آنحضرت عازم آن جانب شدند و دیدند که خواجه

آویس قرنی در سجده است خواجه سر از سجده برداشت و جواب

سلام بایشان داد و همدکر ملاقات نمودند و پیراهن مبارک

را با دب تمام از دست ایشان گرفت و بر سر گذاشته در بر کرد

و گفت حسب فرموده حضرت سلطان الانبیاء صلی الله علیه

و علی آله وسلم در سجده بودم و درخواست استشفاع تمامی عصات

سنت نبویہ مصطفویہ ام صلی اللہ علیہ وسلم کہ من معیلم وشما مجبر دیکھا

نقل عن الی الشیخ نور الله من ذریة الشیخ الفقیه حسن القبطی النهروانی فی رسالة لطف القادریه فی مجیا الشیخ ابی یزید البسطامی قدس سره بتمثل الدحیة بحضرت غوثیه المحبوبیه القادریة والمکالمة بینهما فهی صحیحة ومسلم الثبوت نعم بعض اشعار سیدی الغوث الاعظم رضی الله تعالی عنه یدل علی هذا المعنی

شعر

هلا طیور العاشقین بلابل ✧ هل فی البلابل من بسابق طایری ✧
هیهات خضنا بحار اولی الهوی ✧ وبحارنا ما خاض فیها ماهر ✧
العارفون لکل وادخیموا ✧ انا وکابی فی المقام العاشر ✧
الی شربت من سلالة سارة ✧ من ذاق شربا لیس یبرح ساکر ✧
هی شربة من ذاقها من ذاقها ✧ من ذاقها ما زال فیها ساکر ✧
اسقانی احمد من سلالة سالم ✧ اسقاه هذا الکاس عبد القادر ✧

راهیهائے کہ بجناب قدس الہی موصلند دو گانند راہیست کہ بقرب نبوت تعلق دارد علی اربابہا الصلوٰۃ والسلام و موصل اصل الاصل واصلان این راہ بالاصالۃ انبیاء اند علیہم الصلوٰۃ و السلام و صحابہ ایشان و از سایر امتان تا کرا باین دولت نوازند اگرچہ قلیل بودند بل اقل و درین راہ توسط و حیلولہ نیست ہر کہ ازین واصلان فیض میگیرد بی توسط احدے از اصل اخذ مینماید و ہیچ یکی دیگری را حائل نیست و راہیست کہ بقرب ولایت تعلق دارد اقطاب و اوتاد و ابدال و نجبا و عامہ اولیاء اللہ تعالی بہمین راہ واصلند و راہ سلوک عبارت ازین راہ است جذبہ متعارفہ نیز اصل ہمین است و توسط و حیلولہ درین راہ کائن است و پیشوا ء واصلان این راہ و سرگروہ آنہا و منبع فیض بزرگواران حضرت علی مرتضی کرم اللہ تعالی وجہہ الکریم و این منصب اعظم ایشان بایشان تعلق دارد و درین مقام گوئیا ہر دو قدم مبارک حضرت سلطان الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم بر فرق مبارک اوست کرم اللہ تعالی وجہہ و حضرت فاطمہ و حضرت حسین رضی اللہ تعالی عنہما درین مقام

امته میکردم که ناگاه فرمان حضرت جل سلطانه در رسید که آویس
اکنون بس کن که نصف امت حبیب خود را بالتماس تو بخشیدم
ونصف آن موقوف بر شفاعت محبوب معظم غوث اعظم
گذاشته ام عرض کردم خدایا محبوب تو سید عبد القادر کیست
ووی کجا است تا او را ببینم فرمان ربانی رسید که مقعد صدق
عند ملیک مقتدر استراحت میکند ودر دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی اقامت دارد
واو خلاصه محبوب ازلی ومعشوق لم یزلی محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم وحجت ما باشد بر روی زمین وتا روز قیامت
قدم او بر دوش اقطاب واغیاث واولیاء اولین وآخرین
ودر دوستان ما کرد و پس آویس گفت من هم سرنگون کردم در
زیر قدم مبارک او بموجب فرمان حضرت حق تعالی او تصدیق
نمودم وشکر الهی برافزودم لله الحمد دائما النفحة الرابعة والخمسون
في اظهار الشيخ احمد الفاروقي في كمال رتبة غوثيته رضي الله تعالى عنه
شیخ احمد فاروقی السرهندی قدس سره در مکتوبات خود نوشته اند

وبجبا بتوسط شریف آنحضرت مفهوم میشود چه این منصب هر کس
جز او را میسر نشده است ازاینجا است که فرموده افلت شموس
الاولین وشمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب مراد از
شمس آفتاب فیضان هدایت وارشاد است وافول آن عدم
فیضان مذکور وچون بوجود شریف حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله
تعالی عنه معامله که باولین تعلق داشت باو قرار گرفت واو واسطه
وصول ورشد وهدایت گردید چنانچه پیش از وی اولین بودند
نیز با معامله توسط فیضان بر بایست بتوصل او است ناچار است
که افلت شموس اولین وشمسنا الی اخره لمنقبة الخا[illegible] و
المخسو[illegible] فی مدح [illegible] عبد القادر [illegible] روس لغوث [illegible] ح
والنفو[illegible] ذکر سیدنا ومولانا السید عبد القادر ابن الشریف
شیخ العیدروس قدس روحه فی الرسالة المسماة بدرة الفاخر
فی مناقب السید عبد القادر رضی الله تعالی عنه انه کان الاستاد
حاتم بن احمد اهل قدس سره تعظم الغوث الاعظم رضی
الله تعالی عنه جداً حتی انه وقع للحضرت للقادریة

بایشان شریکند و انکارم که حضرت امیر قبل از نشاء عنصری

نیز ملازم این مقام بوده اند چنانچه بعد از نشاء عنصری ہر کرا فیض و

ہدایت ازین راه میرسد بتوسط ایشان میرسد که ایشان سر نقط

منتهای این راه اند و مرکز این مقام بایشان تعلق دارد چون

دوره حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرت حسنین

رضی الله تعالی عنهما مفوض و مسلم گشت و بعد از ایشان همان

منصب بهریکی از آئمه اثنی عشر علی الترتیب و التفصیل قرار

گرفت و در اعصار این بزرگوار آنچه بوده بحیلوله ایشان هرچند

اقطاب و نجباء وقت بوده باشند ملاذ و ملجاء همه ایشان بودند

و اطراف را غیر از لحوق بمرکز چاره نیست تا آنکه نوبت بحضرت

سلطان الاولیاء برهان الاصفیاء غوث الارض و السماء غوث

الکل محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه

و افاض علینا فیوضه منه رسید منصب مذکور بآنحضرت مفوض

گشت و جز این آئمه مذکورین و حضرت قادریه هیچکس برین مرکز

مشهود نمیگردد و وصول فیض و برکات بهر که باشد از اقطاب

وکنج کبیر لجنابه رضی الله تعالی عنه

شیخ احمد مغربی که بگنج بخش و گنجکبیر و شیخ احمد کهتو ملقب است قدس سره در رساله غیریبه در خوارق حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه مینویسند و مناقبه رضی الله تعالی عنه جلیه

لا یسعها اوراق الریاحین ولا یکملها اغصان البساتین ومراتبه علیة لا یکاد یعثر علیها صنادید العارفین ولا یحیط بها اسالیب الواصلین لو بدتها السنة الاقلام لقصرت ولو نمقتها انملة الانام لاعیت لکن یذکر هنا شیء من جزورها وقطرة من بحورها وهو ما جاء شیخنا الکبیر ابومدین شعیب الدکالی المغربی رضی الله عنه انه قال لقیت الخضر علیه السلام فسالته عن مشایخ المشرق والمغرب فی عصرنا وسالته عن الشیخ عبد القادر فقال هو امام الصدیقین وحجة العارفین وهو روح فی المعرفة وشانه اعظیم بین الاولیاء وانا اصرف

نفعنا الله ببركاته ذكر في بعض تصنيفات الاستاذ عظيم
شانه وطرز ذكره ونمقه ووصفه باوصاف العظيمة
اذ احد اسبقه الى وصف الحضرت المقدسة القادرية
الجيلاني بتلك الاوصاف العظام نفعنا الله بركاته
وهو قطب الاقطاب وفرد الاحباب شيخ الثقلين
كهف الخافقين صاحب السر الاتم الاعظم السارى
بسر صديقته في الدهر الذي هو بدقايق كنت
نبيا وادم بين الماء والطين حامل سر النكاح
الاولى الازلى الظاهر بسر الاجتماع والجميعة بنقطة
الاعتدال العلى وهو المتصرف في التكوين
بالاذن المطلق والمتعرف في الاكوان بما للحق
والخلق مولانا وسيدنا شيخ الشيوخ على الاطلاق
محى الدين عبد القادر سيدى ابى صالح بهجة النفوس
والافاق رضى الله عنه وارضاه عنا المنقبة
السادسة والخمسون في مدح الشيخ احمد لم يخش

نشتکا بزمی خواست وخواب وخور ترک داده بازار اشغلی
می آراست پدرش از این معنی اضطراب دو اضطراب افزود بانتقصا
واستفسار پرده از صورت حال برکشود نظر گستاخ و دل وحید
از مائی بهم در دیده میکردند باری چون پیوند خاطر دختر با شیخ
بمرتبه دید وبمشابه بشنید که به تیغ تفریق بهیچ حیله نگسلد و بزم فراق
هلال نکرد و علاجش جز شربت وصال نیافت واز روی ترحم رای
خود سوی از دواج اینها تافت واز هر دو قبول اینمعنی استمزاج
نمود پس شیخ را اختیار دین باطل خود فرمود و رسم ترسایه بود
که هر کرا داماد ی گیرند او را میفرمایند که هر بامداد چند بچه خوک برای
کباب از موضع چراگاه بیارد و یک مدت مقرره این خدمت
بجا آرد تا عقد از دواج در میان آرند باین کیفیت که پیاله شراب
با کباب خوک بیک دست و دامن دختر بدیگر دست داماد
میسپارند شیخ ربقه اطاعت در گردن انداخته سرگرم خدمت
گردید چون تاب فرقت نداشت بچهای خنازیر بر کردن
برداشته جست و چالاک میدوید بعد انقضاء مدت میعاد رسم

مراتب الاولياء من وراء اشارته للمنقبة السابعة والخمسون في وضع الاولياء رقابهم لقوله [illegible] هذه الى اخره الاشيخ في [illegible] آورده اند که چون

حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه مامور شدند بقول قدمی الی اخره تمامی اولیا از حاضر و غایب تا مشارق و مغارب وضع رقاب کردند و بتعظیم انرا بر دوش خود نهادند مگر پیر اصفهانی که شیخ صنعان است دران وقت آنحضرت فرمودند علی رقبته رجل الخنزیر پس شیخ مذکور قصد زیارت مکه معظمه کرد با یار و مرید کامل عیار شیخ محمود مغبلی و شیخ فرید الدین عطار ناگاه بمنزلی در اثنای راه نظر شیخ بر دختر ترسای که در حسن و جمال عدیم المثال بود و بر بالای قصر نشسته تماشا مینمود افتاد سررشته عقل و دین با بتلای صورت آواز دست داده حیران مشاهده او گردید و از جای که پرواز نظر بود نمی جنبید هوس از نخل خواهش تا برومند و از صد خواهش بیک نظاره خورسند هم در ترسا بچه جاذبه عشق شیخ کار کرد و تیر نظر دلفگار شیخ بهدف مرادش رسید چنانچه از

وخود روئے شفاعت بدرگاه غفار امرزگار آورده اند که فلان بنده
گنه کار تو توبه واستغفار آورده عذر او بپذیرد بعفو وصفح خود
درگیر جواب آمد که او نافرمانی ورزیده و درحق تو مسیئ الادب
گردیده لهذا مردود جناب ماست و مستوجب عتاب باز حضرت
غوثیه محبوبیه لوازم استغفار واستشفاع مرة بعد اخری میرسانند
وقبول نمی افتاد تا آنکه خطاب آمد که درحق او هیچ کس عرض
نرساند من بعد حضرت اصلا درحق او وغیر ذالک هیچ عرض
ننمودند واز خدمت اصلاح امور کونیه و مراسم غوثیه خود را
بارکشیدند و معروض داشتند که هرگاه از پیران شیخ صنعان
هیچ یک بدرگاه کبریا محال استشفاع نیافت و حال او تا باینجا
رسید که عرض من هم درباب او قرین اجابت نگردید پس
خطر عظیم رو داده درحق مریدان من به بینم در لوح محفوظ که تا قیامت
خواهند بود چه طور معامله و چه قسم مقابله خواهد شد بنابرین
ازین امور خود را بارکشیدم و کار بندهای تو بتو بازگذاشتم
فرمان مرحمت صادر شد که برای تو او را بخشیدم و هم عهد بشو

عروسی آراستند و دختر را بزر و زیور پیراستند شراب و کباب

بدست شیخ دادند و دامن دختر بر کف داماد نهادند می خواست

که ام الخبائث را بکار برد و آن کباب بخورد که درین میان ناله

فریاد از شیخ فرید الدین محمد عطار که همراه شیخ بود رسید که یا سلطان

سید عبد القادر پیر ما از دست ما میرود الامداد الامداد بجرد

ادای بیت و لرزه بر اعضای شیخ غالب آمد شراب و کباب

از دست افتاد و متنبه الاحوال شده رو بصحرا او نهاد از آنوقت

شیخ فرید الدین محمد استفسار از عزیمت نمود شیخ فرمود که بخدمت

کسی که تیر کمان او به نشانه رسیده روی انابت دارم تا

عذر سوی ادبی و جرم خود بجا آرم راه بغداد شریف در پیش

گرفته خود را بر آستانه قدس آشیانه رسانید و روسیاه کرده

و دست بسته بحضور حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه

ایستاده ماند از صورت حال و چهره هلال نقوش ندامت

و پشیمان و رقوم غرامت و پریشانی ظاهر بود و اشارت

قدسی بشارت رفت که دستش بگشانید و چهره اش بپوشید

یکی شیخ فریدالدین محمد عطار و دوم شیخ محمود مغربی آن هر دو باهم مشورت
کردند که آتش این ابتلاء شیخ از جای که برخاسته است از همانجا
فرو نشیند پس همانجا باید رفت محمود مغربی را پیش شیخ گذاشته
خود را روانه طرف بغداد شریفه ساخت چون در آنجا رسید
تفحص خدمتی از خدمات درگاه والا جاه نمود هیچ موضعی خالی نیافت
قصد کرد که برداشتن سید مبرز اختیار کند فاما کناسان برای
آن خدمت مقرر بودند نمی توانست که این خدمت هم کند لهذا
وقت فرصت نگاهداشته از کناسان سبقت نمود چند
روز مبرز را برداشته می انداخت روزی کناسان شکوه کنان
پیش درگاه آمدند و نالش نمودند که از چند روز از عهده خدمت
خود ها محروم می مانیم فرمودند که در خانقاه خبر گیرید که هیچ درویش
نو وارد شده است فرمودند که همان خواهد بود شبی برای
طهارت برخاستند و بارش باران بوده درین اثنا منظر
مبارک در آمد جوانی سبد فضله را بر سر کرده می برد و تقاطر می
چکد پرسیدند که تو کیستی عرض کرد که خادم شیخ صنعان ام آنحضرت

میدهم که مریدان ترا مادامی که باشند به توبه و بدون ایمان از دنیا
نخواهند رفت و در عالم ملکوت ندای اینمعنی در دادند الحمد لله
حمداً مستوافراً والشکر لله شکراً متکاثراً و در بعضی رسایل آورده
اند که چون حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه مامور شدند
بقول قدمی الی اخره همه اولیا وضع رقاب کردند الا شیخ
صنعان او بسبب غیرت گفته که من هم از دوستان خداوندم
جل شانه چه ضرورست که قدم ایشان قبول نمایم درین اثنا
حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه بر گفته او مشرف شده
فرمودند فعلی رقبته رجل الخنزیر پس شیخ قصد مکه معظمه
با چهار صد مرید صاحب کمال کرد اتفاقاً در راه کعبة الله نظر شیخ
بر زن شراب فروشی افتاد و مبتلای صورت او شد و خدمت
وی اختیار کردن گرفت چنانچه از روزی بخدمت چرانیدن خوکان
مامور ساخت و گفت بچکان خوکان را بر گردن خود برداشته
بیار که از راه رفتن عاجز نشوند چندگاه باین نوع گذشت
جمله خدمه از راه فساد اعتقاد از شیخ جدا شدند مگر دو کس ماندند

والفتوة ولو كان لنقل وهمين نسق شيخ علی قاری در آخر شرح
مشکوة کفته وقد سترت احوال الغوث وهو القطب من
الخاصة والعامة وغيره من الخلق عليه نقل السيوطي
من اليافعي الاسدی عبد القادر رضی الله تعالیٰ عنه
كان قطبا وفردا بل هو مجاوز عنهما الی قدم النبوة

المنقبة التاسعة والخمسون فی مصه رضی الله تعالی عنهما فی المنام
وَقَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هٰذَا وَلَدُنَا حَقًّا

در تلخیص جواهر القلائد آورده اند که فرموده اند حضرت سلطان الاولیاء
والاقطاب غوث اعظم رضی الله تعالی عنه که دیدم من در خواب خود را
در کنار ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و من پستان وی
می‌مکیدم پستان راست او را و بعده می برادر دوم پستان چپ او را
و می مکیدم ناگاه در آمدند حضرت جدی رسول الله صلی الله علیه وسلم
و بحضرت عائشه رضی الله تعالی عنها خطاب کردند و فرمودند
یا عائشه صدیقه هذا ولدنا حقا

المنقبة الستون
فی اعطاء النبی صلی الله علیه وسلم ایاه خلعة الغوثیه

ترحم بر احوال او کرده فرمودند که وقت معین است بطلب ...
خواهی او عرض کرد که بجناب عالی روشن است فرمودند از آن
اعلی طلب کرد تا بیابی عرض نمود که ازین مقصد اعلی تر چیزی
دیگر نیست که پیر خود را بیابم فرمودند که پیر ترا بتو بخشیدم همان وقت
شیخ صنعان جائی که بود متنبه احوال خود گشت و مرتبه خود را
در خود یافت و از زن شراب فروش جدا شد گوینده آن
زن را بر شیخ تعشق پیدا آمد و همراهی و اختیار کرد شیخ گفت
اکنون ما و تو چه مناسبت که تو کافره باشی او بمجرد گفتن
شیخ با همه توابع مسلمان شد و خدمت شیخ اختیار کرد
النفحات منه والخضر نعم ... من البشر الا بحر
... الفتوة شیخ داؤد قیصری در دیباچه شرح فصوص
الحکم گفته بأنّ القطب والابدال والاوتاد لا یکون علیهم
منة لخدمة البشر واحوال سیدی عبد القادر
کذلک حتی مانقل تلقینه واسترشاده وخدمته
لاحد من المشائخ بل هو اخذ من بحر النبوة

و بیابانهای آن شراب نیست مرا در گوشه‌های عالم میخفی ما
النقبة الحامية والسئول فی کل الفتح عنه علیه
السلام و فوازه عنه آورده اند که حضرت غوثیه
محبوبیه رضی الله تعالی عنه فرموده اند که روزی بیامد پیش من
ابو العباس خضر علیه السلام تا بیازماید مرا بچیزی چنانچه میبغتر
می ازمود اولیا را پس از باطن وی مرا ظاهر شد و بر من گشاد
کلامی که با او کردم گفتم با او در حالی که وی روان شد یا خضر
ان کنت قلت لموسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام
انک لن تستطیع معی صبرا فانک لن تستطیع معی صبرا
فانک اسرائیلی و انا محمدی فها انا وانت وهذه
الکرة وهذا المیدان هذا محمد وهذا الرحمن وهذا
فرسی مسرج وملجم وقوسی موتر وسیفی شاهر
یعنی ای خضر تو گفته بودی بموسی علیه السلام که طاقت
صبر نداری با من همچنین ترا طاقت صبر نیست با من که تو اسرائیلی
هستی و من محمدی ام و این محمد و این رحمن و اینک است من

در کتاب تلخیص جواہر العلایہ آوردہ اند کہ فرمودند حضرت غوثیہ محبوبیہ

رضی اللہ تعالیٰ عنہ بسم من یطب اندبر سر کرسی کہ دیدم حضرت

سید المرسلین را صلی اللہ علیہ وسلم سوار ہوا و موسی کلیم اللہ

نیز بہ پہلوی او صلی اللہ علیہ وسلم پس جدی فرمودند کہ یا موسی

ہست در امت تو مردی مثل ولدی سید عبد القادر گفت لا پس

گرفتند مرا در کنار و پوشانیدند مرا خلعت متبرک کہ در بدن مبارک

خود داشتند و فرمودند ہذہ خلعت الغوثیہ علی الاقطاب والابدال

والاوتاد و سہ نوبت آب دہن مبارک خود را در دہن من انداختند

و باز برا گذاشتند بر منبر صلی اللہ علیہ وسلم بعد ازان ترنم نمود آن

حضرت باین ابیات رضی اللہ تعالیٰ عنہ شعر سا شربہا

فی کل دیر و بیعۃ * و اظہر للعشاق دینی و مذہبی *

و ضرب فوق السطح بالدف جلوۃ * لکاسا تہا لا فی الزوایا

مختفی * ترجمہ نوشتم من آن شراب محبت را در میخانہ و بتخانہ کہ

ہر یک عبارت از مقامات در سلوک است و ظاہر میکنم مر

عاشقان را دین خود و مذہب خود میزنم بر بالای بام دف را برای ظہور

[illegible] آورده اند که شخصی از رفضه روزی در حرم
[illegible] الله [illegible] تعالی [illegible] مشرفا در خدمت عالیحضرت غوث
غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه سوال کرد که یا غوث اعظم
درین دیار مذهبها بسیار شده اند هر آن مذهبی که حق باشد بران
اشارت فرمایند تا وی را قبول نمایم آنحضرت فرمودند که امشب
ترا اطلاع خواهد شد او در دل گفت که حجت قوی بدستم آمد
اگر امشب معاینه شد فهو المقصود و الا ایشان چیزها که از خرق
عادات ظاهر میکنند محض افترا مریدان و معتقدان او است
چون شب شد آن شخص غسل کرده جامه پاک معطر کرده
در بدن پوشیده بخواب رفت می بیند که قیامت قایم شده است
و تمامی عالم در گرماء آن تپان و سوزان گشته اند ندا از عرش عظیم
بر آمد که یا علی المرتضی این جماعت را تحقیق بکنید هر که بر مذهب حق
باشد او را خط نجات دهید و هر که گمراه باشد زنجیر در گردنش اندازند
درین اثنا حضرت مرتضویه با جماعت صحابه و ملائکه پیدا شدند و از
دفتر کراما کاتبین مذاهب مردم تحقیق کردند بعده گروهی را طرفی [illegible]

بازین ولگام وکمان من بازه وشمشیر من برهنه [illegible]
الثانية والستون فی عدم قبول ملک نیمروز بطریق
الفتوح آورده اند که خلیفه از خلفاء بغداد شریف مذهب اعتزال
داشت واز سبب مذهب با حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی
عنه نقاری در خاطر داشت چنانچه این معنی فی الجمله در اطراف
وجوانب شهرت گرفته ظاهرا سلطان سنجر که خلیفه ملک نیمروز
بود بجناب عالی حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه عریضه نوشت
که بمن رسید که خلیفه بغداد شریف قدر آنحضرت عالی مرتبت
نمیداند اگر تشریف شریف درین ملک ارزانی فرمایند زهی سعادت
اینملک وبرای مصارف خادمان آنجناب ملک نیمروز نذر کرده ام
آنحضرت بعد مطالعه نامه او این رباعی در جوابش نوشته
وارسال فرمودند رباعی چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد
با فقر گر بود هوس ملک سنجرم ؛ تا یافت جان من خبر از ملک
نیم شب ؛ صد ملک نیمروز بیک جو نمیخرم ؛ المنقبت
الثالثة والستون فی خروج الرافضی عن مذهبه واختیاره المذهب

عنه آورده و خاک پاک در مدرسه آنحضرت را بر پیشانی خود

مالیدن بی آنکه لفظ توبه بر زبان آرد حضرت حق سبحانه و تعالی

خطاء او را عفو فرمود و درجه اش که سابق بود بالاتر ازان عطا کرده

و هاتف غیب ندا در داد که ای جوان چون خاک در محبوب

سید عبد القادر را بر پیشانی خود مالیدی از خطای تو در گذشتم

و درجه که سابق داشتی ازان بالاتر بتو ارزانی داشتم برو

پیش او و شکر این عطیه عظمی بجا آر چنانچه آن ابدال در مدرسه

شریفه آنجناب که با جماعه فضلا و مشایخ نشسته بودند حاضر آمده

شکر عطیه ما حصل بجا آورد المنقبت الخامسة والسبعون

فی عفو سلطان عن رجل قتل ابنه بمجرد استماع انه مرید السید

عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه

آورده اند که روز جمعه فاضلی بغداد او نماز جمعه با جماعه شاگردان

برای زیارت مقابر که دورتر از شهر بوده برفت در آنجا ماری

سیاه در نظرش در آمد او را بحکم اقتلوا الموذی قبل الایذاء

از عصای که در دست داشت بکشت باد کردستندی چنان بهدایتند

راجابنی جمع نمودند یکی را خط نجات دادند و دیگری را زنجیر در گردن

انداختند آنها که خط نجات یافتند شادان در جنان رفتند

و آنها که مسلسل و مطوق گشتند فرشتگان سوی دوزخ

بردند این شخص بفرشتگان پرسید که ایشان کدام مذهبها

داشتند که یکی بجنت و دیگری بجهنم رفتند گفتند که حال ترا نیز

همچنین شدنی است و اگر نه تو ازین مذهب باز آئی چون آن

مرد از خواب بیدار شد وضو کرده دوگانه ساخت و از مذهب

رفضیه و عقیدهٔ باطله توبه نمود و علی الصباح در خدمت عالیمرتبت

حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه آمد خواست که قصهٔ شبینه

خود را بیان نماید پیش از ان آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند

که اکنون خط نجات یافتی المنقبة الرابعة والستون في

نیل الله الی معزول منصبه بمس تراب عتبته جهته

آورده اند که الله الی را خدمت معین بوده او را در ادای ان لحظی

خطائی واقع شده از درگاه الهی مهجورش کردند آن بیچاره خود را

در پناه و حمایت مقدسه حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی

خون آلوده است آنست سوی عصای من نظر کرده گفت
این خون کیست که بر عصای تواست گفتم ماری را ازین عصا کشته ام
این جوانرا بادشاه گفت ای نادان آن مار همین پسر منست
من لاچار شده خاموش ماندم انگاه بادشاه سوی قاضی دیده
گفت که اقرار میکند حکم کنید تا بقتل رسانیمش قاضی حکم کرد
و مفتی هم فتوی داد داو شمشیر برهنه که در دست داشت
خواست که بر من بزند درین وقت بیچاره شده فریاد کردم
طرف پیر دستگیر خود حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی
عنه فی الفور شخصی با چهرهٔ نورانی پیدا شد شمشیر از دست
پادشاه گرفته گفت این مرد را مزن که مرید قطب الاقطاب
سلطان الاولیاء والاغیاث شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر
جیلانی است رضی الله تعالی عنه که او بر تو عتاب کند از عهدهٔ
جوابش فرو مانی بمجرد استماع نام مبارک آنحضرت رضی
الله تعالی عنه شمشیر از دست انداخته گفت ای استاد شهر
باد ب حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه خون پسر خود بتو

که آن فاضل را کرد اگرد گرفته از پا بر داشته بمرتبه بالا برده که از چشم
شاگردان غایب گردیده چون جماعه شاگردان این کیفیت
معاینه نمودند در حیرت افتادند و خاک بر سر کردند بعد زمانی
دیدند که آن فاضل از گوشه آن دشت می آید پیش دویدند چون
نزدیک او رسیدند دیدند که خلعتی فاخره بر لباس خود پوشیده
است از حقیقت غایب شدن و خلعت پوشیدن استفسار
کردند گفت مرا از اینجا بر داشته در جزیره دریا فرود آوردند پیش
بادشاه اجنه حاضر کردند دیدم که او شمشیر برهنه در دست گرفته بر تخت
نشسته است و یک جوانی صاحب جمال مرده در پیش او افتاده
که سرش شکسته خونش بر اندام ریخته است از انها که مرا برده
بودند پرسید که این کیست گفتند که قاتل این جوان است
بعده بغضب تمام سوی من نگاه کرد بگفت که ای استاد شهر تو
نابینا بودی و این جوان بی گناه را چرا کشتی من شکر کشتم و گفتم
حاشا لله که من این جوان را نکشتم ایشان بر من دروغ میگویند بار
بادشاه اجنه بآنها پرسید که این چه میگویید گفتند همین عصا که در دست دارد

شریف طاعون پیدا شد المنقبة السابعة والستون فی قوله رضی الله تعالی عنه هذا وجود جدی لا وجود عبد القادر آورده اند که روزی
حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه طرف خانه شریف تشریف
میفرمودند و شیخ الابرار حضرت سید عبد الجبار رضی الله تعالی عنه
نیز همراه بودند و ندیدند چون در خانه رسیدند از والده ماجده خود
پرسیدند که حضرت در خانه نیامدند من با قدم مبارک همراه بودم
گفت پانزده روز است که آنحضرت اندرون تشریف نیاورده اند
شیخ الابرار بعد استماع بحجره مطهره که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله
تعالی عنه شب در آنجا بعبادت مشغول می بودند رفته دیدند که اندرون
حجره زنجیر دارد و حجره بند است ایشان معلوم کردند که آنحضرت
اندرون هستند دست بسته بر در حجره را کشادند و فرمودند که
اندرون خانه رفتن مرا تو همیشه ملاحظه میکردی اکثر همچنین است
که در نظر خلق برای اینمعنی که بندهای خدا بر راه رفتن ما خانها ترک
دهند و صورت توالد و تناسل معطل نمانند چنانچه دیدی فی الحقیقه
بحجره می آیم و در نظر خلایق اندرون خانه میروم شیخ الابرار خوشوقت

بخشیدم امام شو و نماز جنازه بگذار و دعاء مغفرت طلب کن بعده
این خلعت بمن داده رخصت کرد و همان کسان که مرا برده بودند تنها
بانجا رسانیده از نظر متواری شدند بیت چه حاجت است که محتاج
میشوم بکسان که همت تو مرا کارساز هر دو جهان المنقبة
السادسة والستون في شفاء ناس عن الطاعون [illegible]
مدرسته و ناقلان رضی الله تعالی عنه آورده اند که در زمانی در شهر
بغداد شریف طاعون غلبه نموده و هر روز هزاران آدم ازین علت
میمردند جماعه بجناب غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه آمده کیفیت
اینمعنی ظاهر نمودند آنحضرت فرمودند که ظاهرا این آزار از حرارت
است کاه سبز که برکود نواحی مدرسه ماست آنرا سائیده بکار
برند از طاعون دفع خواهد شد کسان که ازین گفتار مطلع شده
بعمل آوردند خدای تعالی همه را صحت کامل بخشید چون خلق شهر
بسیار و بیشمار بود کاه سبز را ذره ذره کرده بردند حضرت
فرمودند رضی الله تعالی عنه هر که از مدرسه ما یک قطره آب بخورد
شفا یابد مردمان آمدند و آب نوشیدند شفا کامل یافتند باز در بغداد

تعالی عنه را استعمال شکم بوده و در یک شب پنجاه و دو مرتبه به
بیت الخلا رفتند هم پنجاه و دو بار غسل تازه میکردند و چون غلام
و کنیزک مانده می شدی بجهة متابعت جد بزرگ خویش صلی الله
علیه وسلم از بازار سودا خود میکردند و در اثنای مسافرت در جائی
که فرود می آمدند آرد را در آسیا خود می آسیدند و می پختند و قسمت
مینمودند و هر کس که می آمد بزیارت آنحضرت رضی الله تعالی عنه
تعظیمش میکردند و تواضع و تکریم میفرمودند اکثر ایام با ترک حیوانات
میبودند یعنی گوشت و ماهی و روغن ستور و شیر و حجرات نمی
خوردند روزی نیم هفت کودک هر یک نیم درم علیحده آورده
بحضرت دادند و چیزی خوردنی علیحده علیحده از بازار طلبیدند هر کس را
همچنان آورده دادند و اکثر اوقات طعام بی نمک تناول میفرمودند
و هر روز از وجود شریف چند صد کرامت ظاهر میشد لیکن ظاهر
نمی کردند بلکه میفرمودند هر که خرق عادت از خود ظاهر نماید وی فقیر
نباشد بازیگر و طالب دنیا است و هر که مرید من باشد و از فرزندان
یا مریدان من خلافت گیرد و در مقام کرامت بربندد و مقصد و ارادت

شده باز ملتمس گشتند که چون آنحضرت به بیت الخلا میرفتند بول

وغائط را زمین خسف میکند و وقت عرق کردن بدن مبارک

از خوشبوی کوچها معطر میشود و مگس بر بدن مبارک نمی نشیند

اینهمه خاصه وجود محمدی است صلی الله علیه وسلم که در ینوقت از وجود

شریف آنحضرت ظاهر میشود فرمودند که عبد القادر فانی و باقی شده است

در ذات جد خود صلی الله علیه وسلم بالله هذا وجود جدی لا وجود عبد القادر

باز عرض نمود که اگر همچنین است لیس سایه هم نمیکرد چه میشد فرمودند

که بندهای خدا در اشتباه می افتادند و مرا بنوت به پرستیدندی

بنابران عمدا این نوع را ترک دادم المنقبة الثامنة والستون

فی عیشه وعبادته وارادته رضی الله تعالی عنه آورده اند که حضرت

سلطان المحبین غوث اعظم رضی الله عنه ششصد و پنجاه شاگردان

دانشمند را هر روز سبق میفرمودند و هر کس که بارادت می آمدی

شجره سلسله را بدست مبارک خود نوشته عنایت میکردی

و هر وقتی که حدث میرسید بجای وضو غسل میکردی و برای غسل

بر لب آب یا حوض توجه میفرمودند نیز میگویند که روزی آنحضرت رضی الله

علیه وسلم هزار کرت میخوانند اما مجاهده آنحضرت رضی الله
تعالی عنه که تا چهار سال یک خلوت میکردند و تا هفت
روز روزه میداشتند بعد ازان افطار میکردند و معتاد آنجناب
بوده که بعد چهلم روز طعام میخوردند بعضی دوشنبه و جمعه در
وحدة وجود از آنحضرت رضی الله تعالی عنه چنین نقل
میکنند که میفرمودند چون موحد بتوحید رسید آنجا نه موحد ماند نه
توحید نه واحد و نه بسیار نه خودی و نه خدای نه بنده و نه بندگی
نه هستی و نه ذات و نه جبرئیل و نه قران نه ولی و نه ولایت
نه ذات و نه صفات نه اسم و نه رسم نه اول و نه آخر نه
ظاهر و نه باطن نه بهشت و نه دوزخ نه روشنی و نه تاریکی نه نفی
و نه اثبات نه آسمان و نه زمین نه دوئی و نه یکانگی نه مقام
و نه منزل نه طلب و نه طالب و نه مطلوب نه عشق و نه عاشق
و نه معشوق نه آدم و نه ابلیس نه کفر و نه اسلام نه کافر
و نه مسلمان نه مومن و نه ایمان نه حلال و نه حرام نه وجود و نه غیر
وجود درین مقام استقامت کرد موحد در توحید گم شده باشد

خود را ظاهر کنند در هر دو عالم روسیاه بود و چون حضرت بابا جیلخانه
آنحضرت را مرضی بودی از دست مبارک خود می آسیدند
و آب پر سبو کرده بر کتف مبارک نهاده می آوردند و نان
می پختند و حضرت بابا جیلخانه را بابام یحیی میخواندند تا مدتی اینچنین بفعل
آورده اند باید دانست و دو هزار رکعت نماز نفل میگذاردند و در
رکعتی بعد فاتحه سوره الرحمن میخواندند و چون سوره اخلاص میخواندند
کم از صد کرت نمی خواندند و بعد از هر نماز فریضه یک ختم قران شریف
میفرمودند و بعد تهجد نیز یک ختم قران میشد و مجموع چهل اسم را شصد
و شصت کرت در شب و بعد و مذکور در روز میخواندند و در روز
دعا سیفی و یا بنت العظمة و یا بنت القدرة و یا بنت الکرامت
و سیف الله و عزیمت کبیر بعد چاشت و بعد زوال و بعد عصر
و بعد تهجد نیز لازم داشتند و شجره اصل که کرسیها یعنی نسبت
آباء کرام است و شجره خلافت جنیدیه که از سلطان ابو سعید
ابوالخیر رضی الله تعالی عنه رسیده از یکبار برای استمداد میخواندند
و درود کبیر و بوزدونه نام باریتعالی و نه بوزده نام حضرت نبویه صلی الله

آن فاسق میخواست که آن عورت قبقاب کرفته پیش خود نگاهداشت
بعد ازان آن قبقاب را بخدمت آنحضرت رسانیده قصه که بر وجود
رو داده بود بحضور جماعه معروض داشت همه متعجب شدند فرد
چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر
انرا که دارد نوح کشتیبان المنقبة السبعون فی نیل التاجر
جماله الضاله باستغاثة الی جنابه رضی الله تعالی عنه آورده
اند که سوداکری بار شکر را چند شتران پر نموده راه قافله میدید
وخواست که چون فلان قافله راهی شود من هم باوی همراه
شوم تا بسبب قافله مال من سلامت برسد بعد چند روز
قافله تیار شده سر راه کشته همه سوداکران راهی شدند باآنها
این سوداکر هم بار شکر داشت راهی کشت بحکم الهی جل شانه
در راه شش شتر پر بار شکر او کم شدند بسیار حیران ومتفکر
کشت وخاطرش محزون شده چون او غلامی بجناب فیض ایات
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه داشته دران وقت هیچ وسیله
ندید که بدان شتران بدست آیند مکر وسیله پیر خود باآواز بلند

سوال نمودند که ما التوحید جواب فرمودند التوحید ترک التوحید
فی التوحید یعنی باین زبان گفتن نتوانند و باین دل فکر نتوانند
کرد و باین چشم نتوانند دید و باین گوش نتوانند شنید همین
است توحید و بس باقی هوس المنقبة التاسعة والستون
فی تخلیص امرأة مریده فی الغار من تلویث فاسق الخبار آورده
اند که عورتی صاحبه جمال بجناب فیض ماب حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله تعالی عنه ارادت بیعت داشت و فاسقی در پی
آن عورت پریشان و مبتلا بوده از سببی من الاسباب
آن عورت در غاری بکاری رفته بود آن فاسق چاره ندید
بنالید که الغیاث یا غوث اعظم الغیاث یا غوث الثقلین
الغیاث یا شیخ محی الدین الغیاث یا سید عبد القادر دران
وقت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه در مدرسه مقدسه
خویش وضو میساختند و نعلین چوبین در پای مبارک بوده که
آواز فریاد آن عورت بگوش مبارک آنحضرت در رسید
فی الحال نعلین چوبین را از پای مبارک کشیده طرف آن غار پرتاب کردند

انداخته رو بصحرا نمودند چون قدم اول گذاشتند هاتف غیب آواز داد
که یاغوث اعظم این معصوب و مثل او هزار کس بسبب التماس
تو عفو کردم آنحضرت قدم دیگر نهادند باز فرمان شد که این یک
کس و مثل او دو هزار کس را بمرتبه تو بخشیدم آنحضرت باز قدم
سیوم نهادند باز فرمان در رسید که این یک کس و مثل
او سه هزار کس را رتبه بخشیدم و از جرم درگذشتم از ان پس
آنحضرت شادمان شدند و دوگانه شکرانه را ادا نمودند و انشخص را
بولایت رسانیدند المنقبة الثانیة والسبعون فی ... .
لافطار ... فی بیوت ... رجلا فی ... واحد
آورده اند که در عهد دولت حضرت غوثیه محبوبیه رضی تعالی
عنه در ایام رمضان چنان اتفاق افتاد که در یک روز هفتاد
کس علیحده علیحده دعوت آنحضرت نمودند که بخانه ما یان
تشریف فرمایند و افطار کنند آنحضرت دعوت هر واحد
قبول کردند و چنان تصرف در آنجناب ظهور فرمود که در یک
وقت در هر چار رسیدند و حاضر شدند و افطار بخانه هر واحد

فریاد نمود که یا سید عبد القادر شش شتران با بار شکر من گم شده است چه میبیند که بر کوهی عظیمی شخصی سفید پوشی با آستان طرف خود اشارت میکند و میطلبد چون در آنجا رسید آن شخص را ندید و هر شش شتر خود را با بار شکر سلامت یافت

المنقبة الحادیة والسبعون فی بیان ولی و ثابتة المسلوبة الملوبة بشفاعته رضی الله تعالی عنه آورده اند که شخصی از اولیاء الله معاصر حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه مسلوب الولایة گشته پیش اکثر اولیاء آن زمانه رفته طلب دعا میکرد تا مطلب خود برسد همه گفتند که شفاعت ما یان در باره تو قبول نیست مگر تو خود را بجناب فیض ایاب حضرت سلطان الاولیاء غوث اعظم رضی الله تعالی عنه رسانی البته مرتبه خود بیابی چون بخدمت آنحضرت رسید بر احوالش مطلع شد در باره او بدرگاه حضرت جل سلطانه مسئلت نمودند فرمان شد که هیچکس بر روی زمین نمانده که برای او شفاعت نخواسته یا غوث اعظم تو نیز برای او شفاعت میکنی آنگاه حضرت غوثیه محبوبیه بناز محبوبی مصلای خود را بر دوش

شہادت کبری کہ بحضرت حسنین رضی اللہ تعالی عنہما
عطاکردی چہارم قادریہ بذات پاک خود مخصوص گردانیدی
فرمان شد یا غوث اعظم صفت قدرت خود را بتوارزانی داشتم
و ترا قادر گردانیدم در کون و مکان و متصرف ساختم در انجاح حوائج
بندگان و اولیا و عارفان و عاشقان و طالبان و محبان و
جمیع اشیا در ہر زمان و ہمہ حال و ہمہ وقت و در ہمہ چیز و ہمہ جا تو
متصرف باشی تا ابد و مارا درین باب با تو عہد است
المنقبۃ الرابعۃ والسبعون فی نیل کل ولی اللہ منصب الولایۃ بتجویزہ
رضی اللہ تعالی عنہ آوردہ اند کہ شاہ ہاشم علوی بیجاپوری می
نویسد کہ در ہر وقت و ہر زمان شخصی را کہ بمنصب ولایت
سرفراز میکنند فرمان خداوند متعال میشود کہ پیشگاہ تخت رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم ببرید و آزانجا امر میشود کہ پیش ولدی
سید عبد القادر ببرید تا او بلیاقت و استحقاق او منصب
ولایت تجویز نماید و مقرر گرداند چون آنحضرت او را لایق
آن منصب میبایند تصدیق مبارک خود میدہند و در دفتر

نمودند و نیز در خانقاه عالیجاه خویش با جماعه طالبان و مریدان
حاضر شدند اینمقدمه در بغداد شایع شده ظاهرا در دل یکی از خدمه
آنجناب گذشت که حضرت خود از خانقاه قدم بیرون نگذاشتند
وانبوهی از مردم دعوت بر منفرد معروف و رسیدن آنجناب
بخانه او شان و خوردن طعام و شربت آب آنها بچه نوع
متصور شود یکمرتبه آنجناب روی مبارک بطرف او کرده
فرمودند که انجماعه راست میگویند دعوت همه ایشانرا قبول
کردم و بخانهای ایشان حاضر شدم المنقبت الثالثة و
فی اعطاء مرتوسلی اباه الصفة القادریة الی یوم القیمة
آورده اند که در مقام قربت میان حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله
تعالی عنه از راه راز و نیاز مکالمه بوقوع آمد فرمان شد که یا غوث
اعظم در ینوقت طلب کن از ما هر چه میخواهی آنحضرت عرض داشتند
ای خداوندم آنچه افضل مراتب و اعلی درجات بود منقسم شد
قسم اول نبوت که بحضرت ختمیه صلی الله علیه وسلم مختوم شد
دوم ولایت مطلقه که بحضرت مرتضویه کرم الله وجهه داوری سیوم

و دست گرفته در خدمت حضرت نبویه صلی الله علیه
وسلم ایستاده التماس مینماید که یا رسول الله بفرزند خود سید
عبد القادر بفرمائید تا حمایت این پیر ضعیف نمایند حضرت
مصطفویه نبویه صلی الله علیه وسلم تبسم کنان فرمودند
که یا سید عبد القادر التماس این پیر مرد قبول کنید حضرت
غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بحسب فرموده حضرت نبویه
صلی الله علیه وسلم قبول کردند و صباح آن خود را بر مصلای
حنبلیه حاضر ساخته نماز گذاردند گویند که دران وقت بر
مصلای حنبلیه جز امام هیچکس نبوده که نماز با جماعت گذارند
چون حضرت غوثیه محبوبیه ما توجه بدان سوی فرمودند القدر
کثرت مصلیان گشته که در صفش جای خالی نمانده راوی
میگوید که اگر دران روز حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی
عنه بر مصلای حنبلیه نمیرفتند مذهب او انقطاع مییافت
الله الله چه مذهب قوی است که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم نیابتش فرمود خواست تا او را رونقی دهد قادری را

محمدی نامش ثبت میکرد و بعد ازان برسالۀ آنحضرت
فرمان حضرت نبویہ صلی اللہ علیہ وسلم ترقیم یابد و خلعت
ولایت از دست حضرت قادریہ درحق آن ولی عطا میشود
و او را اولایت در عالم غیب وشہادت مسلم میسازند
واین عہدہ متعلق بحضرت علیہ غوثیہ است تاقیامت و
ہیچ یکی از اولیاء اللہ تعالی را درین مقام رفیع ومنصب منیع با
آنحضرت مشارکت ومماثلت نیست ونخواہد بود ودرہر
عصر وہرزمان قطب وغوث را توسل وترسل واستفادہ
ونیابت آنحضرت میباشد رضی اللہ تعالی عنہ
للتنفست الخامسة والسبعون فی [illegible] مذہب الامام [illegible] حنبل
[illegible] شارة النبویة صلی اللہ علیہ وسلم آوردند کہ روزے
درخاطر مبارک حضرت غوث اعظم قدس اللہ تعالی سرہ
الاکرم گذشت کہ از مذہبی بمذہبی دیگر انتقال فرمایند ہمان
شب درواقعہ دیدند کہ سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ
علیہ وسلم با جمیع صحابہ نشستہ اند و امام احمد حنبل پیش خود

عشام دو سال در حضرت وی استفاده و استفاضه کرده ام
لولا السنتان لهلک النعمان فرمودند دو سبب است یکی آنکه
طرف او قلت مردم بوده دوم آنکه او مسکین بوده و من نیز مسکینم
وجد شریف من سید المرسلین صلی الله علیه وسلم همواره
از خدا عز وجل مسکنت میخواست یعنی اللهم احینی مسکینا
وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین امام اعظم گفت
رحمه الله در مذهب من مسکین مفلس را گویند و نیز مفلسم
که شما مذهب من قبول نکردید و فی نسخه حضرت امام اعظم
رحمه الله فرمودند که در مذهب من عم از هیچ وجود شریف قلت است
و بیت درست وقیمت او جز خدا کسی نشناخت ابو حنیفه
غواص گشت و جست و نیافت المنقبت السابعة والسبعون
فی مکالمته مع ابی حنیفة فی المواجهة رضی الله تعالی عنهما سلب ولایة شیخ
نظام الدین نارنولی لسوء ادب منه بغلبة الحال ثم رده الیه ایاها مع
زیادة بشفاعة خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز
منقول است که شیخ نظام نارنولی چشتی قدس الله سره معتاد

پس بنا بر این کرده و در بهجة الاسرار آورده اند که روزی حضرت
غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بر سر قبر امام احمد حنبل بفاتحه
رفتند و جمیع اولیاء الله همراه آنحضرت بودند دیدند که امام از قبر
بیرون بر آمد و پیراهن در دست داشت ان آنحضرت غوثیه
محبوبیه داد و با هم معانقه نمودند بعد از ان امام گفت یا سید
عبد القادر قد افتقر الیک فی علم الشریعة و علم الطریقة
و علم الحال و فعل الحال پس آنحضرت بسیار تواضع و تعظیم
نمودند و بعد از ان رخصت شدند المنقبت السادسة
و سبعون فی مکالمة مع ابی حنیفة فی المعامله رضی الله تعالی عنهما
آورده اند که در عالم باطن حضرت امام المسلمین امام اعظم
ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی رحمة الله علیه وسلم با خداوندم
غوثیت اعظم رضی الله تعالی عنه ملاقات کردند و فرمودند که
یا سلطان سید عبد القادر چه سبب بود که در مذهب شریعت
با امام احمد حنبل اقتدا کردید مذهب مرا قبول نفرمودید حال آنکه
من خوشه چین جد بزرگ تو حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی

گستاخی آن نیست که بجناب حضرت قادریه سفاعت کنم لیکن
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم معروض خواهم داشت
مارالیقین است که فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم البته موثر
خواهد شد خواجه جیو بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
التماس نمودند جناب سید عالم افضل البشر خاتم الرسل صلی الله
علیه وسلم فرمودند با سید عبد القادر در انوقت شیخ
نظام معذور بود و مغلوب الحال بود از تقصیر او در گذشتند و از
نعمت و فیض خود بنواختند سبحان الله العظیم که چه مرتبه است
علیه و درجه البست سنیه و تصرف ولایت ما دامی که زنده است
در زمانه اوست و تصرف ولایت حضرت قادریه مقدسه
در عزل و نصب تا قیامت جاری است و شیخ نظام نارنولی
اخر مایه تاسعه در قید حیات بود المنقبت الثا[illegible] والسبعون
فی اعطائه للشیخ احمد گنج بخش المنسوکة و رمائه بلین النوم و الیقظة
فوجد ما فی الیقظة آورده اند که روزی شیخ الاسلام شیخ احمد مغربی
المخاطب بگنج بخش بر خود قدوه قلندران آفاق شیخ ابو اسحق مغربی

داشت که هر سال بر عرس شیخ سلسله خود خواجه معین الدین
چشتی قدس الله تعالی سره از نارنول تا باجمیر پا پیاده سیر رفت
و وقت بازگشتن چادری که بر قبر خواجه جیو میبود باایشان عنایت
می شد بعد ازان سوار شده بنارنول میآمد اتفاقا در خانقاه حضرت
خواجه جیو مجلس سماع گرم بود و ایشانرا وجد تمام پیدا شده
درآن اثنا آن یکی از مریدان سلسله علیه قادریه حاضر بوده در دلش راه
یافته که نذر حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بر خود لازم دارم
بهتر است که بشیخ نظام بدهم اتفاق زر را در جامه پیچیده پیش زانوی
شیخ نظام نهاد ظاهرا شیخ در حالت وجد و غلبه وقت بوده در حین
رقص کردن از پای شیخ بآن زر نذر حرکتی رسید بمجرد رسیدن پای
حال شیخ متواری شد و خود را از قربت بغربت کربت مسلوب
الولایة یافته فی الفور توجه خواجه جیو نموده خواجه جیو ظاهر شدند و
فرمودند سبب سلب شدن مرتبه تو از راه ترک ادبی است که بنذر
حضرت سید عبد القادر وقوع آمده شیخ الحاج وزاری تمام نموده که مرا
ازین امر اصلا علمی واطلاعی نبوده و ندارم خواجه جیو فرمودند مرا خود طاقت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را وضو فرمانید در دل او در آن وقت خطره راه یافت که اینقدر
عالم از خاص و عام و اخص بلا تخصیص از هر سلسله و خانواده
بجناب حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه گرویدگی دارند آنقدر
طرفها دیگر نیست چه باعث باشد شیخ ابو اسحق بر خاطر
ایشان از راه اشراق آگاه شده فرمودند که یا احمد هیچ میدانی
قدر و مرتبه حضرت غوث اعظم سلطان سید عبد القادر
چیست عرض کرد که از خدمت شریف حضرت خود میخواهم که معلوم
کنم فرمودند که حضرت غوثیه محبوبیه را نزد حق سبحانه و تعالی دوازده
قطعه صفاتست بیان ادنی درجه او آنست که تمام دریا مداد
الهی سیاهی شود و درخت روی زمین قلم گردد جن و انس و
ملائکه کاتب باشند تا قیامت هنوز آن مرتبه را تمام نوشتن نتوانند
چون شیخ احمد گنج بخش این سخن از پیر خود شنید دستار از سر
انداخت و بیقرار شده گفت که پس مرد راه حق تعالی سید عبد
القادر شد ما در راه او نه مردیم و نه زنیم و قصد زیارت اشراف
البلاد حضرت بغداد نمود و این چند بیت تصنیف کرده و در کمال

شوق و بی قراری بتکرار آن ابیات میپرداخت شعر
شوریده گان و خسته و زاریم وآه آه ٭ وا ماندگان صحبت
یاریم وآه آه ٭ خواند اگر بلطف بیاییم شاد شاد ٭ راند بقهر زاریم
آه آه ٭ مستان زشت خوی و سوندان کو بکو ٭ که در شراب
دکه بخاریم وآه آه ٭ چون بکوه بیلی که در نواحی اجمیر است رسیدند
چشمه آب جاری بود ایشان دران وضو ساختند و نماز ادا کردند
وهم دران مقام بین النوم والیقظه دیدند که حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله تعالی عنه تشریف میآرند در یک دست مبارک
دستار سبز بسته و در دست دوم کلاه سرخ ایشان استقبال
کرده بجان با کمال انحضرت مشرف شدند و آداب بجا آورده ٭
ایستاده شدند حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه نزدیک
خود طلبیدند و کلاه را بر سر ایشان پوشانیدند و دستار راهم
بر همان کلاه بستند و فرمودند فرزندم احمد توهم از جمله مردان راه
حق تعالی هستی بعد ازان انحضرت از نظر ایشان متواری
شدند شیخ محمد عیسی دیدند که همان کلاه و دستار که عنایت

[illegible] الاسلام [illegible] صور [illegible] الاول [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] لا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] الراي [illegible]
[illegible] حضرة [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] كما زعم [illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال [illegible] الاسلام محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] سيدي احمد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر سر نهد پستاره یک بلشت بالای سر سی شده همراه میرفت تا بکلیه سیر خود می آمد چون شیخ ابو اسحق این کیفیت معاینه کرد گفت بابا احمد سری که لایق کلاه و دستار محبوب خدا شده باشد هیزم مرده را چه مجال که بران سر باشد چه آنجناب بخطاب شیخ الحجر والشجر مخاطب اند حالا بس کن که حضرت سلطان سید عبد القادر کار ترا مرتب کرد و ترا در مرتبه مردان مرد گردانید بعد ازان گنج بخش قبول نمود بمنزل رسید له رسید ❊ رباعی ❊

چه خوش منزل که آنجا نور بارد ❊ چه خوش آنجا کم شده کم کرده آرد
همه اسباب دولت دلپذیر ند ❊ خوش آنکس کین همه را واگذارند

شیخ عالم محدث عارف بالله شیخ نور الله سورتی رحمة الله علیه گوید ❊ قطعه ❊ لله الحمد است والمنة که مارا از کرم ❊ در پناه غوث اعظم جای داد اکنون چه غم ❊ کشتی نوح از طوفان روز آید بکار ❊ حب حضرت غوث اعظم رب زدنا بالکرم ❊ باش تا فردای محشر پیش رب العالمین غوث اعظم را ببینی عالمی زیر علم ❊ غوث عالم را اغثنا گو می آیند اهل حشر ❊ هم موافق هم مخالف هم مشایخ ا

شده بود موجود است شکرانهٔ الهی بجا آوردند و باآن هر دو تبرک عظمی پیش پیر خود روانه شدند و حالت خود را افزون دیدند هرگاه پیش پیر خود رسیدند شیخ از دور استقبال کرد و مسرور شد و گفت که بابا احمد مبارکت باد که تو بوسائط از فتوحات الجناب فائز میشدی و اکنون بلا واسطه بنعمت و فیض حضرت مقدسه قادریه ممتاز و سرفراز گشتی و آن هر دو تبرک را نیز شیخ ایشان بر سر خود گذاشته تعظیم و ترحیب بجا آوردند و شکر ایزدی برافزودند و گفتند که بابا احمد حضرت غوث اعظم سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه ترا از آن خود کرده همه کار ترا بسرانجام رسانید الحمد لله و المنه بعد ازین روزها حضرت گنج بخش بخدمت پیر خود التماس نمود که یا شیخی امیدوارم که اگر حکم شود چند روز طرف صحرا بردم و پشتاره هیزم چنانکه سابق آوردم بیارم فرمودند اکنون ترا باین کار هیچ نسبت نمانده باز عرض کردند که امر شود فرمودند اختیار است پس گنج بخش طرف صحرا رفته و پشتاره هیزم خشک را بسته تیار کرده خواست که

غوثیہ محبوبیہ رضی اللہ تعالی عنہ از جناب قدسیہ حق سبحانہ
وتعالی مامور شدند کہ امروز ہفصد کس را از رجال و پانصد نفر
از نساء را بدولت وصول ما برسانی ہر یک در اطراف وجوانب
بودند آنجناب بیک نظر کیمیا اثر ش وجود آنہارا در خالص
ذات نامتناہی سرفراز ساختند المنقبت الثامون ۸۰ فی لقائہ النبی
الکریم علی المنبر الثامون علیہ السلام در جامع العلوم وغیرہ کتب آوردہ اند
کہ روزی حضرت غوثیہ محبوبیہ رضی اللہ تعالی عنہ بر منبر نشستہ بودند
و بسرعت و اضطراب از درجات آں فرود آمدند و زیر زینہ
آخرین منبر دودست بستہ ایستادہ شدند و بعد از ساعتی باز
بر منبر رفتند و بوعظ و تذکیر مشغول شدند بعضی از حضار مجلس
التماس کردند کہ این چہ سبب بود کہ فرمودند کہ جناب عالی جدی
سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم بیامدند و بر منبر نشستند
ہرچہ کہ مرا بہ نشستن امر کردند لیکن بجہت ادب آنحضرت زیر زینہ
آخرین ایستادہ شدم چون آنحضرت روان شدند و مرا رخصت
فرمودند و بر منبر بنشانیدن و وعظ نما آنگاہ نشستم

بیش وکم * رحمة للعالمین وظل نور معنوی * شیخ عبد القادر
آمد اکمل الوجه واتم * گرنه بینی در نبوت مصطفی را همقرین * شیخ
ما راهم ولی در ولایت مثل هم * بیشتر تبیاین کو کویم بقول اولیاء
مجملا او صاف آن مرآة انوار القدم * شیخ احمد کنجکلی گجرات را گنج
شرف * ناقلست از بابا ابو اسحق ان کان کرم * کاتفاق اولیاء
مشرقی و مغربی است * آنکه غوث الاعظم جیلی رساند آنجا
قدم * که کمالات و تصرفها که خاص شان اوست * گر کسی خواهد
بیان باید زدن زدن زین نکته دم * نه فلک اوراق گردد هفت
بحر آید مداد * هر شجر اقلام و کاتب هر کرا نطق است و فم *
عشر قدر حضرت سلطان محی الدین ما * در بیان نیاید هنوز
از عشر عشرش هست کم * قصهٔ خضر و تادب کفاش هاتف باو
استمع فاعرف کمال الشیخ من شان الخدم * نازش حنبل
چه سنجد نازش دین هم از وست * هست محی ما شیخ عظیم و
ذو العظم * المنقبت التاسعة والسبعون فی انصاله
تغیر الی الله تعالی بنظرة واحدة آورده اند که حضرت

گفت بار خدایا هفت پسر بدو فرما بخشید که بحضرت غوث اعظم ازین
زیاده نخواه آنحضرت باشارت نداء غیبی ... حکم
سبحانی بآن زن مژده هفت پسر فرمودند و پاره خاک بوی
دادند زن باعتقاد تمام آن خاک را بنقره ملمع ساخته تعویذ کرده
در کلو آویخت خدایتعالی ویرا هفت پسر کرامت کرد بعد
ازان اعتقاد آن زن فاسد شد با خود گفت که مرا حضرت
غوثیه پاره خاک دادند از خاک چه حاجت برآید و چه کشاید
چو این بگفت هر هفت پسر او جان بحق تسلیم کردند آن زن وا
ویلاکنان پیش حضرت غوثیه محبوبیه آمد و گفت ای نواخته خدا
فریادرس آنحضرت فرمودند وقت همان بود اکنون چه سود
و برون خانه خود باز آن زن بالحاج و زاری پیش آمد التماس
حاجت خود کرد مهربان شده فرمودند برو بخانه خود بآن مرادی
که آمدهٔ برآورده شد چون آن زن باز بخانه آمد هر هفت پسر او
زنده شده بودند شکرانه الهی بجا آورد المنقبت الثانیة و الثمانون
فی وضع مشایخ رقبته عصره قالوا ... قدمی ...

لسبقت الحادثة والثمانون في اعطائية امرأة سبعة اولاد لم يكونوا مكتوبين في اللوح المحفوظ در منتخب جواهر القلائد آورده اند که روزی زنی بخدمت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه رسید و التماس دعای تولد ولد کرد آنحضرت در لوح مشاهده نمودند که هیچ پسری در باب او نوشته نشده است گفت بار خدایا باین زن فرزند کرامت کن از حق جل و علا ندا شنید که یا غوث اعظم در باب او هیچ فرزند در لوح محفوظ مثبت نیست چنانچه تو نیز معاینه کردی حضرت غوثیه محبوبیه باز درخواست نمودند باز همچنین ندا شنیدند باز گفتند خدایا دو فرزند باین زن کرامت کن باز از حق ندا شنیدند که یکی هم نوشته نیست تو دو میگویی گفتند بار خدایا سه فرزند باین زن عطا کن باز از حق همچنین فرمان رسید باز گفتند بار خدایا تو این زن را چهار پسر کرامت فرما باز همچنان فرمان آمد باز گفتند بار خدایا پنج پسر باو باز بخش باز همچنان فرمان شد باز گفتند بار خدایا شش پسر باین عورت مرحمت کن باز ندا از حق شنیدند که در باب او یک پسر هم نیست باز

یک مرد از فرزندان او سید عبد القادر غوث الثقلین نام پیدا
شود و چنانچه دیوان و شیاطین در بند تو هستند همچنان در بند
آن مرد باشند تا روز قیامت مهتر سلیمان خوشحال شد
و شکرانه الهی بجا آورد و بعد از آن فرمود تا همه دیوان و شیاطین
سرکش را ببستند و در دریا انداختند پس فرمودند که در آخر
زمان بندهای ایشان کشاده کرده و در بعضی کتب مسطور است
که دیوان و شیاطین و جنیان خلق را مضرت رسانند اما چون
دیوان مسلط میشوند از هیچ عزیمتی و تعویذی از آن دور شوند
و آن دیوان و شیاطین را که در عهد حضرت سلیمان علیه السلام
بستند دیوان بسته خوانند و ایشان در آخر الزمان در بند قطب
المحبوب غوث اعظم سلطان محی الدین عبد القادر رضی الله
تعالی عنه خواهند بود الحق چنین بود که دیوان و شیاطین در فرمان
شیخ الجن و الانس و الملئکة میشوند و از هیبت آنحضرت در مسکنهای
خود می لرزند و الآن در بند آنجناب هستند قطعه به بندند دیوان
بزنجیر آهن مریدان درگاه غوث زمانی گشاینده بسته مرادات

وجوده رضی الله تعالی عنه در رساله مجمع الفضایل آورده اند که مشایخ
چهارده خانواده صوفیه که بیشتر از عهد دولت حضرت مقدسه
رضی الله تعالی عنه بودند ایشانرا خدا یتعالی معلوم کرد که در زمان
آینده یکی از اولاد امجاد سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله
علیه وسلم پیدا خواهد شد که نام وی سید عبد القادر باشد و بگوید
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله تعالی مشایخ چهارده
خانواده قبول کردند و گردن نهادند در زیر قدم مبارک آنحضرت
رضی الله تعالی عنه المنقبة الثالثة والثمانون فی کون العفاریة
فی حسبه رضی الله تعالی عنه آورده اند که دیوان شیاطین را تا
زمان قیامت مرگ نیست بلکه هر زمان آفرینش میکردند و آنچه
را مرگ هست یکی میرود و دیگری میزاید و در عهد مهتر سلیمان
علیه السلام دیوان و شیاطین سرکش بسیار بودند مهتر
سلیمان متفکر که با وجود من ایشان سرکشی میکنند بعد
از من حال خلق بسی دشوار خواهد بود هاتف آواز داد که پیغمبر
آخر الزمان ختم پیغمبران محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم خواهد شد

اگر وی خدا و رسول خدا و دین را نمی شناسد اقت امن کرده است و من

همه را می شناسم او را امن بخشید فرشتگان باز به درگاه حق جل و علا

رفتند و عرض کردند که بار خدایا محبوب تو و مجذوب ذات

تو غوث اعظم سلطان عبد القادر چنین میگوید فرمان الهی شد

که دیوانه نیز عذاب کنید منکر و نکیر بفرمان قادر قدیر باز آمدند و آنحضرت

را هیبت نمودند حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه هر دو گرز از

دست منکر و نکیر گرفت و گفت اینکس را امن بگذارید و گرنه چندان

آتش عشق حق در باطن دارم که اگر آهی زنم هشت بهشت و هفت

دوزخ را بسوزانم تا در بهشت راحت نماند و در دوزخ عذاب

نباشد از درگاه حق جل و علا ندا رسید که ای فرشتگان هیچ میدانید

که در روز میثاق غوث اعظم سلطان محی الدین سید عبد القادر

را چه نام بود گفتند دیوانه فرمان شد دیوانگان چه کار میکنند گفتند

خراب میکنند هر عمارت را باز ندا از حق شنیدند که بگذارید وی را

که دیوانه ما و محبوب ما و مجذوب ما است فرشتگان عمود های

خود را از حضرت در خواستند و تعظیم آنحضرت بجا آوردند و رفتند

انسان + با انفاس خاص و دعای نهانی + رباعی + ای برادر گر همی خواهی بعقبی سروری + باش در دنیا تو کلب آستانِ قادری + بالیقین باید نجات و گردد از اهل بهشت + هر که او باشد مرید خاندان قادری + المنقبة الرابعة والثمانون فی تخلیصہ لمریدہ الذی لم یعرف الحق و رسوله سواہ من عذاب المنکر والنکیر عند السوال بروایة غیر من تقدم آورده اند که مریدی از مریدان حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بالحضرت اعتقاد راسخ داشت و در آنحضرت چنان محو بود که از شناخت حق تعالی و رسول او و از دین فرد مانده بود چون وفات یافت در قبر منکر و نکیر از وی سوال کردند که من ربك و من نبیك و ما دینك گفت من این همه را شیخ خود میدانم فرشتگان ازین جواب متحیر شدند و بدرگاه حق جل و علا رفتند و عرض کردند که ای بار خدایا بنده تو چنین میگوید فرمان حق سبحانه و تعالی رسید بروید و ویرا عذاب کنید فرشتگان آمدند تا ویرا عذاب کنند روح مطهر حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه حاضر شد و بمنکر و نکیر گفت

پدر تو ام مهربان عطوف والنبی اب الائمه یا امی یعنی مادر من پس
برین تقدیر درین رویا اشارت است که ای غوث اعظم من مانند
مادر مهربان تو ام در تربیت تو در حدیث است اللهم اکلئنی
کلاویة الولید والله اعلم بالصواب المنقبة السا...
والثمانون فی مراتب مریدیه رضی الله تعالی عنه
پرسیدند از حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه در فضل
مریدان وی فرمودند البیضة منا بالف والفرخ مایقوم یعنی
بیضه از ما بقیمت هزار است و جوزه مارا قیمت نیست
یعنی مرید مبتدی من بقدر و قیمت هزار مرید دیگر است و مرید
متوسط را قیمت کرده نمیشود و چه بیان مکان منتهی خواهد بود
درین قول آنحضرت مرید مبتدی را تشبیه کرده به بیضه متوسط
را بجوزه و از تشبیه منتهی بخبروش سکوت فرمود که معلوم
بود که معلوم بود بمناسبت آنکه چنانکه مرغ را سه مراتب است
در مرتبه اول بیضه می باشد و در مرتبه دوم چوزه و در مرتبه سیوم
خروس همچنین مرید را نیز سه درجه است درجه اول مبتدی است

المنقبة الخامسة والثامنون في مسند ام المومنين عائشة

رضي الله تعالى عنها ...له صلى الله عليه ... هذا ولدنا ...

از حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه منقول است که فرمودند

وقتی دیدم خود را در خواب در کنار ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله

تعالی عنها وعن ابیها و می مکیدم از پستان درآمد سید المرسلین خاتم

النبیین صلی الله علیه وسلم و فرمود یا عایشه هذا ولدنا حقا المنقبة

السادسة والثمانون في قوله ... علی ... امی

منقول است از حضرت غوثیه محبوبیه که دیدم پروردگار تعالی جل جلاله

را در خواب بر صورت امی یعنی بر صورت سیدنا محمد النبی صلی

الله علیه وعلی اله وصحبه وبارک وسلم برای انکه الحضرت مظهر

اسم رحمن اند کما قال الله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

ومرا امی انجعنی وارد شد کخلق الانسان علی صورة الرحمن

والانسان الحقیقی الاصلی هو النبی الکریم والبواقی

اشیاعه وشعوبه پس درین اشارت است که ای

غوث اعظم من متجلی ام بر تو بصفت رحمة نه بصفت جلال و مانند

شاه دو کون است و دو کونش در کان ✲ بیع و شرا یش همه سود جهان ✲ گفت چو قول قدمی بنده ✲ هست علی رقبه جمله ولی ✲ هیچ مریدش نرود در سقر ✲ هست نصیب همه عالی مقر ✲ جنت فردوس بود جای شان هم در کتاب در الجواهر شیخ ابو الفرح ابن الجوزی نقل میکند از شیخ علی ابن الهیتی که میگفت لا مرید من شیخ اسعد من مریدی الغوث الاعظم السید عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنه یعنی مریدان پیران دیگر سعادتمند تر و فاضلتر از مریدان حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه نیستند حضرت شیخ بقا بن لبطو گفت رایت اصحاب سیدنا الغوث الاعظم رضی الله تعالی عنه کانهم غرا فی محفل السعداء یعنی دیدم مریدان حضرت غوثیه را همه روشن و تابان در مجلس سعادتمندان و یکی از مشایخ مذکوره پرسید از حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه از حال مرید فاجر و متقی وی فرمود البار لی والفاجر انا له یعنی مریدان نیکوکاران از ان منند و من از ان مرید گناهکارم و حضرت

و درجه دوم متوسط و درجه سیوم منتهی الحال باید دانست که مرید مبتدی
حضرت قطب الاولین والاخرین غوث اعظم رضی الله تعالی عنه
افضل و اکمل باشد از مرید منتهی مشایخ دیگر سعادت کسی
که خود را در سلک ارادت وی منتظم سازد و شقاوت کسی
که کسرهٔ حرفی در میدان عداوت وی تازد و وجه مقبل مریدی
که باقبال دولت بسلسلهٔ علیه غوثیه قادریه ارادت نماید و در
سایه حمایت آن شاهنشاه ولایت درآید و وجه مدبر شخصی
که بادیار روزگار ازین خانوادهٔ شریفه برآید و بدبکری درآید
مثنوی هر که وی از سلسلهٔ قادری است * از همه دانی که ورا
برتری است * سلسلهٔ قادریه ازجمله به * شاه لب شهر است
چه بینی بده * شاه نه محکوم رعیت بود * حاکم آن جمله بریت
بود * هر که درین سلسله دستی زند * حب دل از سلسلها
برکند * حضرت گیلان است شه جمله پیر * به که شوی چاکر پیر کبیر
بیضهٔ او بین که بپیرزد هزار * جوزه او را نه بقیمت شمار *
است خروشش بمکان بلند * قیمت او را که شناسد که چند *

شیخ گفته است هر که چنین کند من آن خاک را در چشم دشمنان
افگنم تا کور گردند و مقهور شوند و فرمودند هر کرا در مهمی درماندگی پیش
آید وسیله بحضرت شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله تعالی عنه
کند آن درماندگی بشادی مبدل گردد و نیز فرمودند هر که خرقه
حضرت شیخ عبد القادر گیلانی بپوشد پس اورا امید درجات
ونجات است که حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه مر محبان
ومحبان ومتعلقان خودرا دعا کرده است واو قطب عالم
است ودعاء قطب مستجاب است المنقبة الثامنة والثلاثون
فی توبة شاه نعمت الله ولی عن اعتقادات الباطلة ودخوله
فی سلسلة القادریة آورده اند که خلاصة السادات شاه
نعمت الله ولی کرمانی قدس الله سره در علوم عقلیه ممتاز
ومستثناء وقت خود بود اورا داعیه شد که خودرا بزیارت
حرمین الشریفین مشرف سازد واکابر آن دیار را دریابد
دران ایام قطب مکه منزل اکبر بین الشریفین شیخ عبد
الله یافعی که بچهار واسطه از مریدان سلسله شریفه قادریه

عدی بن مسافر گفت هرکه بخواند از مریدان مشایخ دیگر
خرقه را از من بپوشانم او را خرقه و مریدان حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله تعالی عنه را نتوانم خرقه پوشانید که ایشان فرورفته
دریاء رحمت حق اند آیا میگذارد کسی دررا و می آید بر جوی یک
خورد یعنی آنحضرت دریاء رحمت خدا اند و من جوی یک خوردم
کیست که دریا را بگذارد و جویای جوی شود در کتاب تحفه
السرایر ملفوظ حضرت مخدوم جهانیان سید جلال بخاری
قدس سره آورده اند که حضرت مخدوم میفرمایند هر کرا آسیب
جن باشد نام حضرت شیخ قطب العالم محی الحق والدین
سید عبد القادر گیلانی رضی الله تعالی عنه در گوشش او بگوید
دفع شود و هم بر لفظ مبارک عبارت راند که اگر کسی در شهر مسلمان
و یا در لشکر اسلام دشمنان غالب آیند و یا قطاع الطریق
در راه زدن مسلمانان بیایند باید که مشتی خاک بستانند
و نام حضرت شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله تعالی عنه بگیرند
و بران خاک دمند و طرف دشمنان پراگنده کنند حضرت

غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه افراشته اند امیدوارم که ازین ریزه
چینی نمایم و بهره مند آیم بزبان مبارک حضرت شیخ رفت که سید
نعمت الله اگر بشرط اعتقاد صحیح میخواهی در سلک سلسله صحیحه علیه
قادریه در آئی بالا خانه که خلوت منست بیا سید بسیار مسرور شد
و یک خوانی پر از خرما بر سر خود نهاده رفت و آن بام را زینها بسیار
بوده خواست که بر آن زینها گذرد ظاهرا بزینه اول پای او نرسید
که قدم او بلغزید و با خوان خرما افتاد و زیر زینه آمد و بیهوش شد
و هم درین اثنا می بیند که مجلس عظیم الشان است و سلطان
الانبیا صلوات الله تعالی و سلامه علیه نشسته اند و میمنه آنحضرت
محضر صحابه است رضوان الله تعالی علیهم و میسره او اولیاء کبار و
اصفیاء نامدار هستند اما کتف مع الکتف در راست حضرت ابوبکر
صدیق رضی الله تعالی عنه و در چپ حضرت غوث اعظم رضی
الله تعالی عنه نشسته اند و بجز این دو فرد آنجناب رسالت مآب
را با هیچ احدی کلام نیست و حضرت شیخ در مقام صحابه استاده
اند درین اثنا سید یکی پرسید که متصل که بکتف راست سرور

از مشاهیر مشایخ بود عزم مصمم دیدن اوشان کرده روانهٔ آن
طرف شد و بزیارت حرمین رسید بدولت حج کعبة الله و
زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم در رسید وبخدمت
حضرت شیخ رفت و ملازمت کرد دران وقت که حضرت
شیخ قدوه محدثان وقت بود اولی آن دانست که از حضرت
ایشان سند سماع حدیث نماید باری بتوسط بعضی از
خدمهٔ حضرت در سلک ملازمان داخل شد و سند حدیث
گردن گرفت لیکن سوی اعتقاد بجناب حضرت غوثیه داشت
چنانکه مردم امامیه را بحضرت صحابه ثلثه وغیره بایشان می باشد
روزی تقیه نموده بحضرت شیخ اظهار مذهب امام شافعی بخود
نسبت کرد فرمود خواهی بود اما اصلا توجه حضرت شیخ
درباره خود نیافت بدل اندیشید که برای گفت گوی مردم
ایشان خود را در مریدان شان منسلک سازم تا حضرت
شیخ بعنایت والتفات نگردند روزی عرض کرد که یا
شیخنا قصد تمام برین است که حضرت بسفره نعمت حضرت

ازان وا باشد اور الطرف من مرید کن و بنعمت من فایض کردان
شیخ بالرس والعین کفند رفت دست بر پیشانی سید کذاشتند
چون سید بافاقه آمد از عقیده باطله توبه کرد بعد ازان شیخ اورا توبه
کنانند و داخل طریقهٔ قادریه ساخت ازان است که همه کس الیٰ نزار شاه
نعمت ولی میکویند المنة ت التاسعة والثمانون فی نیل مخدوم
جهانیان شرف حضور مجلس النبی الکریم بتوسل الحضرت الغوثیه
المحبوبیه رضی الله عنه آورده اند که گفت مخدوم جهانیان سید جلال الدین
بخاریکه چون بعد از هجرت بحضور روضهٔ منوره سرور عالمیان صلی الله علیه
وسلم مشغول میشدم که شخصی با عظمت و هیبت و با مهابت
وکرامت می آمد و در حجرهٔ شریفه براو وا میشود او داخل بحجرهٔ شریفه
میشود و فی الفور در بس معمور میکرد در روزی در دل کردم که چون
این بزرگ قدم خود را اندرون حجره شریفه نهد معاً بجلدی تمام با شی
بپای وی داخل شوم چون آن بزرگ قدم خود را اندرون نهاد
خواستم که معاً داخل شوم که در وی معمور شد هر چند سعی نمودم
لیکن نتوانستم داخل شدن پس پرسیدم بخدمه که آنجا آن وقت

دو جہان کدام شخص است او پچیشد که حضرت صدیق اکبر رضی الله
تعالی عنه اند باز پرسید که طرف چپ بزرگے که بشان بلند نشسته
است چه نام دارد گفتند غوث اعظم سلطان سید عبد القادر
جیلانی اند رضی الله تعالی عنه سید در دل خود گفت که من در صحابه باین
بزرگ نامعتقد بودم و در اولیا بحضرت سید عبد القادر و حال آنکه
شان این دو بزرگ بحضور خاتمیه صلی الله علیه وسلم عظیم و
رفیع است درین وقت جناب عالی حضرت ختمیه میفرمایند
که شیخ عبد الله تو برو و بر سر فرزند من نعمت الله ایستاده شود
دست بر پیشانی او بگذار او بهوش باز خواهد آمد بعد ازان او را از
عقیده باطله استغفار کنان که وقت توبه او رسیده است باز
رو بطرف حضرت صدیق اکبر و حضرت غوثیه رضی الله تعالی عنهما کرده میفرمایند
که این مرد منکر شما هر دو بزرگ بود اکنون معتقد شما گردیده ای
ولدی سید عبد القادر اکنون نعمت الله داخل طریقه شما شد حضرت
غوثیه عرض کردند الحمد لله یا جدی این سیدزاده در عقیده صحیح بیامد
بعد ازان حضرت غوثیه محبوبیه شیخ فرمودند که امروز نعمت الله

الاعظم این سید شایستهٔ درجه است و میخواهد که داخل مجلس عالی
آن سرور شود و بمکالمهٔ حضرت ممتاز گردد حضرت غوث الاعظم جهتی
در حق ایشان بکردند و فرمودند که چون بمجلس عالی میروم این را
همراه خواهم برد پس حضرت غوث الاعظم از آنجا برخواست و مرا همراه
بردند و داخل مجلس عالی نمودند و بدولت مکالمهٔ نواختند منکه باین
دولت از دستگیری حضرت غوث الاعظم رسیدم الحمد لله علی
نعمائه المنقبت التسعون فی مجی السنة والشهر والیوم عنده
واخبارها بما یقع منها حکی جماعة منهم ابو البدر عن شیخنا الغوث
الصمدانی ان السنة تاتینی اذا دخلت فتخبرنی بما یکون و یحدث
فیها وکذالک الشهر والجمعة والیوم المنقبت الحادیة والتسعون
وفاته رضی الله تعالی عنه آورده اند که چون آفتاب وجود ظاهری
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه نزدیک بغروب رسید
عزرائیل علیه السلام نامهٔ پیچیده از درگاه رب العزت جل سلطانه
آورده بدست فرزند ارجمند آنجناب قطب الاقطاب حضرت
سید عبد الوهاب داد و در سر نامه مرقوم بود که لیصل هذا

حاضر بودند که تمام این بزرگ چیست و آن بزرگ است بر همه گفتند
که خاموش که حضرت سرور عالم نشسته اند و توجه حرف میزنی مقتضای
ادب نیست آخر با خود گفتم که تا حال مرا این رتبه دست نداده است
که مرا اندرون بار دهند بعد از ان روزی رفتم بخدمت مرشد
خود قطب که حضرت شیخ عبد الله یافعی است التماس نمودم که این فقیر
گاه گاه بمشاهده در عالم ممتاز میگردد لیکن تا حال بدولت مکالمه حضرت
خاتمه امتیاز نیافته است لهذا ملتمس است که این کس میان توجه مبذول
کرده که باین دولت نیز امتیاز یابد فرمودند بیا تا ترا پیش پیر خود
برم که باین دولت رسانند مراد بیابان بردند ناگاه عالم شهادت
بر متواری شد و عالم مثال رو نمود می بینم شخصی بالیشان بلند
نشسته است مردمان میمنه میسره ایستاده اند و چیزها مینویسند
از یک طرفی جهتی قبول راج می نویسند و آن بزرگ بدست خود
صاد مزین میفرمایند آن زمان شناختم که این بزرگ است که میدیدم
و اکه حجرهٔ شریف بروی وا میشود و او درون میرفت پس
شیخ عبد الله یافعی پیش رفته با آن بزرگ عرض کرد که یا غوث

اعلی الفردوس مسکنه وماواه خاتمه فی کیفیة اداء صلواة

الاسرار در ملفوظ غیاثی اورده اند که اکثر بزرگان دین ومشایخ اهل

عین الیقین فضایل دوگانه یازده گامی که مسمی است بصلواة الحاجة

الهدیة الی الحضرت القادریة مابین العشائین میگذارند از جناب

سید المرسلین صلی الله علیه وسلم استفاده کرده اند وباد

آن دوگانه مامور شده اند چنانکه حضرت شیخ بجا وندی قدس

سره میفرمایند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در

خواب دیدم پرسیدم که یارسول الله اگر شخصی را اجل رسیده باشد

او را علاجی هست که نمیرد فرمودند اگر دوگانه ولدی سید عبد القادر

باعتقاد راسخ ادا نماید عمر وی مزید گردد واز حضرت

غوث الاعظم رضی الله عنه در فضائل صلواة الحاجة در بهجة

اسرار وتکمله یافعیه نقل میکنند که فرمودند من استغاثنی

فی کربة کشفت عنه ومن نادانی فی شدة فرجت عنه ومن

توسل بی الی الله عز وجل فی حاجة قضیت له ومن صلی

رکعتین یقرأ فی کل رکعة بعد الفاتحة سورة الاخلاص احدی

المکتوب من المحب الی المحبوب آخر خواندند اندوه ها و نالها
پیدا شد و ملک الموت و حضرت سید عبد الوهاب با همراهی مکتوب
الهی جل شانه پیش از هفت روز معلوم بود فرمان رسیده
بود که بعالم علوی بخرامید و با محبوب خود هم آغوش شوید آنگاه
خوشوقت شدند و برای آمرزش جمیع مومنان و محبان و مخلصان
و مریدان دعا کردند و تا روز قیامت عهد بستند که شفاعت
خواهم کرد و بسجده رفتند و فارغ شدند ندا آمد که ارجعی الی
ربك راضیة مرضیه و گریها و زاریها از محبان در عالم سفلی
برخواست و خوشوقتیها و خرمیها در عالم ملکوت پیدا شد روز
شنبه بعد از عشا یازدهم ماه ربیع الاول سنه احدی و ستین
و خمسمایه در بغداد در مدرسه باب الارج مدفون شدند جمیع
عمر مبارک آنحضرت رضی الله عنه نود و یک سال بود در
نوزده سالگی از جیلان به بغداد رسیدند و هفت سال
تحصیل علوم کردند و بست پنج سال در تجربه بودند و بعد از
چهل سال دعوت خلق الی الحق نمودند رضی الله تعالی عنه و ارضاه و جعل

عباد الله اغثنی وامدونی فی قضاء حاجتی یا
قاضی الحاجات آمین آمین آمین
بعده در مراقبه شود و بر مصلی بنشیند و ذکر لا اله
الا الله صد و هشت بار بگوید بعده در سجده رود
و بگوید یا روح القدس یا جنود الله و یا عباد الله
اغثنی وامدونی یا قاضی الحاجات آمین آمین آمین
و در ابتداء اجازات لبوزد ایضاً حضرت قطب
ربانی شاه غیاث الحق والدین الثانی قدس سره فرمودند
که هر که دوگانه یازده گامی را با یازده خطاب مقدسه حضرت
قادریه ادا نماید در نیم شب هنوز سر و قدم بر ندارد که حاجت
وی روا شود و خطابات علیه اینست یا سلطان محی الدین
عبد القادر اغثنی یا سید محی الدین عبد القادر اغثنی یا شیخ
محی الدین عبد القادر اغثنی یا مخدوم محی الدین عبد القادر اغثنی
یا پادشاه محی الدین عبد القادر اغثنی یا مشائخ محی الدین عبد
القادر اغثنی یا درویش محی الدین عبد القادر اغثنی یا مولانا محی الدین

عشر مرة ثم یصلی علی النبی علیه السلام ثم یخطو الی جهة

العراق احدی عشر خطوط و یذکر اسمی و یذکر حاجته فانها

تقتضی انتهی ونیت دوگانه شریف اینست

نویت ان اصلی الله تعالی رکعتین صلواة الا

سرار تقربا الی الله تعالی وانقضاعا عن غیره متوجها

الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بخواند در هر رکعت

بعد فاتحه یازده بار اخلاص بعد سلام در سجده رو و یازده

بار بگوید یا شیخ الثقلین یا قطب ربانی یا غوث صمدانی یا

محبوب سبحانی یا محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی اغثنی

وامددنی فی قضاء حاجتی یا قاضی الحاجات بعده ایستاده

شود و سوی عراق یازده قدم برود و در هر قدمی بگوید یا شیخ

الثقلین یا قطب الربانی غوث الصمدانی یا محبوب السبحانی

ابو محمد سید عبد القادر جیلانی بعده پای راست بر پای چپ

اول درود یازده بار بخواند و فاتحه یازده بار و اخلاص یازده بار

و اذا جاء تا آخر یازده بار بخواند و بگوید یا جنود الله و یا

عبدالقادر گیلانی عبدک و مریدک مظلوم محتاج عاجز الیک
فی جمیع الامور فی الدین والدنیا والاخرة مدد کن و فریادرس
باذن الله و بحبت الله و برضاء الله حاجت بنده را و نام حاجت
بر زبان راند و آن حاجت برآید الصفت [illegible] از بعضی از مشایخ
قادریه باین فقیر رسید که بعد فراغ از دو گانه مذکوره یازده گام
بجانب عراق رود و در هر گام بگوید یا شیخ الثقلین یا قطب
ربانی یا غوث الصمدانی اغثنی بعده هر دو دست بسته ایستاده
شود و چنان تصور کند که در روضهٔ متبرکهٔ غوثیه که سبز رنگ است
حاضرم یازده بار درود و یازده بار فاتحه و یازده بار اخلاص و یازده
بار این دعا بخواند یا شیخ الثقلین یا قطب الربانی یا غوث
الصمدانی حضرت ابو محمد سید عبدالقادر جیلانی الحسنی الحسینی
الشافعی اغثنی و امددنی فی قضاء حاجتی یا قاضی الحاجات بعده
پس پای آمده بر جائی بنشیند و یازده بار ذکر اره در سجده
بگوید یعنی ها هو هی بعده فاتحه یکبار و اخلاص یازده بار بروح
پر فتوح حضرت غوث الاعظم و والدات للسید ابو صالح موسیٰ

عبد القادر اغثنی برحمتک یا ارحم الراحمین ایضاً حضرت
قطب العارفین شیخنا الشیخ شهاب الملۃ والدین رحمۃ اللہ
علیہ در خلاصۂ قادریہ می آرند کہ ہر کرا مہمی در پیش آید برای
بر آمدن آن مہم دوگانہ حضرت غوث الاعظم ادا نماید بعد
مغرب در ہر رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد یازدہ بار
و بعد سلام درود خواند و جانب عراق یازدہ گام رود و در ہر گامے
ہمین اسمہا یازدہ بار بخواند کہ یا حضرت سید محی الدین عبد
القادر گیلانی یا شیخ محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا شاہ
محی الدین عبد القادر گیلانی یا شاہ محی الدین سید عبد القادر
گیلانی یا قطب اعظم محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا غوث
اعظم محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا خواجہ محی الدین سید
عبد القادر گیلانی یا ولی محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا مخدوم محی الدین
سید عبد القادر گیلانی یا مولانا محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا
عارف محی الدین عبد القادر گیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد گام یازدہم
ایستادہ شود و بآواز بلند ندا کند کہ یا غوث الصمدانی سید

بود بهر قدم باز نام مذکور بخواند چون بر جای خود آید روضهٔ متبرکه را تصور کرده فاتحه خواند و بگوید السلام علیک یا شیخ الثقلین تا آخر و بنشیند و ذکر اوراد و یر دیا زده کرت بگوید یعنی

هَا هُوْ هِیْ از کلمه ها تنبیه غافل مراد است و هی اشارت بسوای ذات خود و جمیع ماسوی الله و هو اشارت بذات احدیت یعنی خبر دار شو که اینهمه اوست ازین ذکر فنا فی الله زود حاصل شود **ایضًا** در فواید الاذکار می آرد اگر کسی را مهمی در پیش آمده باشد که بهیچ تدبیر آسان نشود طالب را باید که دوگانه حضرت غوث اعظم رضی الله عنه چند روز بے ناغه مواظبت نماید مهمش زود بر آید طریق آن اینست که چون خواهد که در دوگانه شروع نماید اول طرف عراق کنج شمال و غروب سلام کند السلام علیک یا غوث السموات والارض بعده حاجت خود عرض کند بعده مستقبل قبله شده دوگانه ادا نماید در هر رکعت بعد فاتحه قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب یازده بار و افوض امری الی الله ان الله

ووالده ایشان فاطمه ثانیه بنت ابوعبدالله الصومعی بخواند
وحاجت بخواهد مستجاب گردد ایضاً از شیخی ومرشدی
شیخ غلام محی الدین القادری این فقیر را باین طریق رسید
که بعد سلام دو گانه مذکوره سر بسجده برود و بگوید اَللّٰهُمَّ لَکَ
الْکُلُّ وَمِنْکَ الْکُلُّ وَاِلَیْکَ الْکُلُّ وَاَنْتَ الْکُلُّ وَکُلُّ الْکُلِّ
وبعده برخیزد و یازده قدم سوی عراق برود و در هر قدمی
اسمی ازین اسمهای مبارک بخواند که یا شیخ الثقلین یا غوث
الصمدانی یا قطب الربانی یا محبوب السبحانی یا میر سید محی الدین
یا شیخ ابومحمد یا شیخ عبدالقادر جیلانی یا حسنی الحسینی
یا شافعی بعده قدم راست بر قدم چپ نهاده تصور کند که در روضه
متبرکه حضرت غوثیه حاضرم و بگوید السلام علیک یا شیخ الثقلین
اغثنی وامددنی فی قضاء حاجتی وحاجة جمیع المومنین والمومنات
والمسلمین والمسلمات بعده فاتحه واخلاص ودرود یازده بار
بخواند باز قدم چپ بر راست نهاده فاتحه واخلاص ودرود
بعدد مذکور بخواند و پس پا شود بهمان طریق بیشتر رفته

یازده بار بخواند یا خفی الالطاف برجال العراق ادرکنی فی وصیتی
هذا ونجنی مما اخاف یا مفرج فرج بعده یازده بار خطاب
حضرت بخواند که این است الهی بحرمت حضرت شیخ محی الدین
خواجه عبدالقادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین مولانا عبدالقادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین غوث الثقلین سید عبدالقادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب ملائکه سید عبدالقادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الجن والانس عبدالقادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب المشرقین والمغربین
سید عبدالقادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب البر
والبحر سید عبدالقادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین
باز اشهب محبوب الملائکه سید عبدالقادر جیلانی الهی بحرمت
شیخ محی الدین قطب الکواکب سید عبدالقادر جیلانی الهی
بحرمت شیخ محی الدین قطب کل شی سید عبدالقادر جیلانی
الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الجنوب والشمال سید
عبدالقادر جیلانی رض بعده نود و نه نام آنحضرت را

بصیر بالعباد یازده بار و قل هو الله احد یازده بار بخواند و در رکوع
رود بعد تسبیح رکوع و افوض امری تا آخر یازده بار بگوید
و در قومه نیز و افوض امری تا آخر یازده بار و در جلسه و سجده
دیگر همچنین کند و هم برین ترتیب رکعت دویم و بعد سلام در
سجده رود و حاجت خود عرض کند و یازده بار گوید یا شیخ
الثقلین قطب ربانی غوث صمدانی محی الدین ابو محمد سید عبد القادر
الجیلانی الحسنی الحسینی رضی الله عنه و ارضاه اغثنی امددنی
فی قضاء حاجتی بعده سر از سجده بردارد و بطرف عراق
یازده قدم برود و در هر قدم ذکر این آیه تا عظیم بکند بعده
طرف راست او اسجد و او طرف چپ او اقترب گوید بعده
در سجده رود و حاجت خود در سجده عرض کند و ملایم حاجتی
آیت بخواند و در هر قدمی برین نوع عمل کند و در قدمی سلام
گوید السلام علیک یا ولی الله چون بقدم یازدهم رسد
پای راست بر پای چپ نهد و حاجت خود عرض کند
و تصور کند که نزدیک قبر شریف رسیدم بعده این دعا

مُعِینُ • مَتِینُ • مِصْبَاحُ • مُفْتَاحُ • شَاکِرُ • ذَاکِرُ • مَلاذُ
مَعَاذُ • صَالِحُ • فَالِحُ • نَاصِحُ • وَاضِعُ • وَصَلَّی اللهُ عَلٰی
خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهٖ وَ اَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ
بعده پس پای بازگردد و بر مصلای بنشیند یکهزار یکصد
یازده بار نام حضرت پیر دستگیر سلطان الاولیا غوث الثقلین
بگوید یا شیخ عبدالقادر شیئاً لله بعده حاجت خود عرض کند
بعده بذکر اوراد مشغول شود بعده ذکر این اسما یا روح الله
یا روح القدس یا روح الامین یا روح الامین یا روح الروح اخضر
باذن الله بعده ساعتی خاطر در مراقبه دارد بعده این اسم
را هزار یکبار تکرار کند یا بدیع چند روز باین دوگانه مواظبت
نماید مهمی که صعب باشد آسان شود و این طریق سریع
الاجابت است الحمد لله از شیخی و مرشدی قطب الزمان
الی الله البادر سیدنا و مولانا السید عبد القادر نشط
القلب النبیل السید عبد الجلیل الحسنی الحسینی احمدآبادی
رضی الله عنهما باین فقیر رسیده که بعد دوگانه مذکور بخطوا جهته

بسم الله الرحمن الرحيم رضی الله تعالی عنه بحضور دل بخوانند

هو القطب الذی لا قطب الا هو عبد القادر سید

مؤید + کریم + عظیم + شریف + امام + همام +

سالک ناسک مومن موقن منعم

مکرم مطیب جواد منفق قایم صایم

عابد زاهد ساجد واجد جیلی

حنبلی تقی نقی کامل باذل زکی

صفی جلیل مناص سعید سید سخی

وفی بار سار نقیب نجیب خاضع خاشع

صاحب ثاقب وارث حارث داعی

بارع فایق لایق راسخ شامخ ولی خفی

ظاهر مصیب متبع لبیب حبیب شاهد راشد

رائد قاید بصیر منیر راجح فاتح فایح

مقرب مهذب جلیل خلیل صادق ذوق

سلطان برهان حسنی حسینی عالم حاکم

فاتحہ خواندہ بخش نماید میگوید اگر حاجتش روا نگردد فردای قیامت
چنگ او دامن باشد سبحان اللہ چہ خوب عہد مرغوب است
اگر حاجت او روا گردد بہتر وگرنہ فردای قیامت دامن پاکش
در دست او آید و این از ہمہ حاجات بہتر است چہ کسی کہ بدامنش
معتصم گشتہ او را حساب نخواہد بود الحمد للہ علی ذلک تذئیل
فی اصولہ و فروعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ اسماء اصول آنحضرت
این است غوث اعظم محی الدین ابومحمد سید عبدالقادر الحسنی
الحسینی الجیلانی قدس سرہ العزیز السید ابوصالح بن موسی
جنگی دوست بن عبید الجیلے بن سید یحیی الزاہد بن سید شمس
الدین بن سید داودین موسی الثانی بن عبد الثانی بن سید
موسی الجون بن سید عبد المحض بن امام حسن المثنی بن حضرت
امام حسن بن حضرت علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و رضی
اللہ تعالی عنہم اجمعین مادرین است والدۂ آنحضرت فاطمہ بنت
سید ابوعبد الصومعی الزاہدی ابن السید ابوالجمال بن سید
محمد بن سید ابومحمود طاہر بن سید ابوعطاء عبد اللہ بن سید ابوالکمال

العراق احدی عشر خطوة فی کل خطوة ینادی الغوث الاعظم

باسم من هذه الاسماء بحضور القلب کانه بین یدیه یراه یا سید محی الدین

یا شاه محی الدین یا شاه محی الدین یا بادشاه محی الدین یا مولانا

محی الدین یا مخدوم محی الدین یا شیخ محی الدین یا فقیر محی الدین

یا ولی محی الدین یا خواجه محی الدین یا پیر محی الدین ثم یقراء الفاتحه

والاخلاص احدی عشر مرة و یصلی علی النبی و آله ثلثا

و یطلب حاجته فانها یقضی طریق خواندن فاتحه بروح

پاک حضرت غوث اعظم برائ برآمدن حاجات که از بزرگان دین

موثوق است اینست بروح پاک قطب العارفین سلطان

المحبین غوث اعظم محی الدین محی الدین ابو محمد سید عبد القادر

الجیلانی العراقی بادشاه سید باز الله و یازده نام آنحضرت

گیرد سید محی الدین شیخ محی الدین ولی محی الدین بادشاه

محی الدین مخدوم محی الدین مولانا محی الدین خواجه محی الدین فقیر محی الدین

غریب محی الدین هشت بار سوره فاتحه و یازده بار سوره اخلاص

و سه بار درود بخواند هر حاجتی که خواهد بیشک برآید و شیرینی یازده عدد را

از روی کتاب بهجة الاسرار که مقدم است برین مناقب غوثیه
بیان دهند باین اسلوب حضرت شیخ سیف الدین ابی
عبدالله ابی عبدالله سید عبدالوهاب مولدش در سفیان
سال پانصد بست و دو هجریست و وفات او در بغداد
شب بست پنجم ماه شوال ششصد نود و سه و ایشان
بعد انتقال حضرت غوثیه تاسی دو سال در قید حیات بودند
و عمر مبارکش هفتاد یک سال حضرت شیخ شرف الدین
سید عیسی کتاب جواهر الاسرار در تصوف از مصنفات اوست
و فتوح الغیب را حضرت غوثیه برای او تصنیف کرده اند وفات
او پانصد و هفتاد سه هجریست و بعد حضرت غوثیه تا دوازده
سال در قید حیات بودند و بست سال پیش از حضرت عبد
الوهاب حلت ایشان است حضرت شیخ شمس الدین سید
عبدالعزیز وفاتش سال پانصد و پنجاه بیست سه سال
پیش از حضرت غوثیه رحلت فرمودند حضرت شیخ سراج
الدین ابو الفرح سید عبد الجبار وفاتش چهارشنبه نزد هم شعبان

عیسی بن السید علاء الدین بن السید الامام جعفر الصادق
بن السید الامام محمد باقر بن السید الامام زین العابدین بن سید
الامام ابو عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب کرم الله
وجهه و رضی الله عنهم رضی الله عنه شیخ بن النجار در تاریخ خود
گفته است که شنیدم از قطب الافاق شیخ تاج الدین ابو
بکر سید عبد الرزاق بن حضرت غوثیه که آنحضرت را چهل و نه
فرزند شده بوده بست هفت پسر و بیست و دو دختر وقتی
که پدرم حضرت غوثیه از غلبه مرض قریب وفات شدند
و بیهوش گشتند ما بان گرد وی نشسته میگریستم ناگاه آنحضرت
بهوش آمدند و گفتند گریه میکنید هنوز نمی میرم که پسرم سید یحیی نام
در پشت ناچار وی در دنیا نیامده است گمان بردیم که آنحضرت
از غلبه مرض میفرمایند بعد از ان از مرض صحت یافتند و برا
جاریه حبشیه بود ازو پیدا شد و آخرین اولاد آنحضرت سید یحیی
بود بعد از ان پس از مدت طویل سرای فانی بدار باقی
رحلت نمودند رضی الله تعالی عنه و جمله اخلاق آنحضرت

سال ششصد و مولدش ششم ربیع الاول سنه پانصد پنجاه پنج و بعد حضرت غوثیه تا سی و نه سال زنده بود حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النصر سید موسی وفاتش در دهم شب غره جمادی الاخر سال ششصد پنج مولدش سلخ ربیع الاول سنه پانصد و سی نه سال و بعد حضرت غوثیه تا پنجاه هفت زنده بودند و این آخر اولاد آنحضرت بود و بعد حضرت غوثیه تا یکصد و پنجاه هفت سال از اخلاف آنحضرت زنده بودند انتهی این بنده ضعیف از بعضی کتب مسلسلات نه اسامی دیگر از فرزندان آنحضرت یافته است با این حضرت سید یوسف مودود وفاتش در بغداد قبرش در بابین روضه متبرکه حضرت سید الے صالح وفاتش در بغداد قبرش در بیرون بقعهٔ مبارک واقع است حضرت سید عبد الغفار حضرت سید حبیب الله حضرت زاهد حضرت سید منصور یکی از اقطاب سبعه بود حضرت سید عبد الخالق حضرت عبد الرؤف

سال پانصد و ہفتاد وسہ است وبعد حضرت غوثیہ تا دوازده
سال در قید حیات بودند وفات ایشان بیست سال بیش
از برادریش حضرت سید عبد الوہاب است حضرت شیخ تاج الدین
ابوبکر سید عبد الرزاق وفاتش در بغداد ششم شوال
ششصد وسہ مولدش سال پانصد بیست ہشت وبعد
از انتقال حضرت غوثیہ تا چهل دو سال زنده بودند حضرت شیخ
ابو اسحق سید ابراہیم وفاتش در بغداد بیست پنجم ذی القعده
سال ششصد ہجری بعد انتقال حضرت غوثیہ تا سی یک
سال در حیات بودند حضرت شیخ ابو الفضل سید محمد
وفاتش در بغداد سال ششصد وبعد حضرت غوثیہ
تا سی و نہ سال در حیات بودند حضرت شیخ عبد الرحمن سید
عبد اللہ وفاتش در بغداد بیست ہفتم صفر سال پانصد
وہشتاد ہفت ومولدش در سنہ پانصد ہشت بود
وبعد حضرت غوثیہ تا بیست ہشت سال زنده بودند حضرت
شیخ ابو ذکریا سید یحیی وفاتش در بغداد در شب ایت

قلائد الجواهر

اکثر اعمال مخصوصہ حضرت غوثیہ خصوصاً طریقۂ دوازدہ کا سے
از ایشان منقول حضرت مجد الدین صاحب مقامات علیہ
بودو نزد بعضے اخراو لاد ایشان است اللھم انفعنا
ببرکاتھم و برکات علومھم واجعلنا
منسلکین فی سلک السلسلة العالیة القادریة
واحینا فی محبته لحضرت القادریة وامتنا فی
محبته فی الدنیا والدین والاخرة والعثنا فی الحشر
مع مریدیه المحبین المخلصین
آمین آمین آمین
برب العالمین
والحمد للہ علی
ذلک وصلی اللہ
علی خیر خلقہ
محمد والہ
واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ۃ

احمده من علم ان لا ملجاء من الالیه واشکره شکرا
من اعتقد ان النعم والنقم واصل واسلم علی سیدنا محمد وعلی اله
وصحبه وانعام الله و فضایله بدانکه صاحب تصنیف
این رساله شنا فیه حضرت محمد بن یحیی تاذفی میگوید دران حین
که مطالعه کردم در تاریخ معتبر از غیر تالیف قاضی قضاة یعنی
محی الدین عبد الرحمن العلمی العمری المقدسی الحنبلی خدای تعالی
برحمت خود اورا رحمت کناد و دیدم که مولف رساله اختیار
کرده است در بعضی از فضایل شیخ ما و مقتدی ما و مولای
امیر ما بخدای تعالی یعنی قطب الکونین غوث الثقلین پادشاه
الاولیاء سید العارفین حضرت سید محی الدین عبد القادر
الحسنی الحسینی الجیلی قدس الله سره العزیز اما بعضی از ان
فضایل مشار الیه یاد کرده است از مناقب حضرت سید
محی الدین عبد القادر الجیلی یعنی الکیلانی لیس ما را عجب
آمد از ان و من در نفس خود گفتم باشد که بعضی از فضایل خویش
اظهار کنم که از و یمن افاده رسد و خلق و محبان از و فیض برند

بسم الله الرحمن الرحیم

میگوید بندهٔ فقیر حقیر آنکه مقر و معترف است بگناه و بتقصیر عبادهٔ خدای
تعالی آنکه راجی است که حق سبحانه و تعالی بکرم و عفو و لطف
خود بپوشد دیر العیب کیند کیست حضرت محمد بن یحیی التاذفی
که از تاذف بوده است خدای تعالی گناه ویرا عفو کناد و واز خیر و حسن
پر کند بدین ترنم میگوید که الحمد لله الذی فتح اولیائه طرق الهدی
واجری علی ایدیهم انواع الخیرات و نجاهم من الردی فمن اقتدی بهم
انتصر اهتدی ومن عرج طریقهم انتکس وتردی ومن ام
حماهم وسلک ومن اعرض عنهم بالانکار انقطع وهلک احمده

وملازمت وخدمت میکردند زیرانکه شرف تابع از متبوع
است پس ابتدا میکنم بدانچه مولود حضرت سید محی الدین وروز
وفات وختم کنم ببعضی از مناقب حضرت سید محی الدین
وانچه مختصر شده است زیرانکه درازی سخن نشود که خوف
از ملال خواننده وشنونده واین رساله را قلاید الجواهر نام
نهادم در مناقب حضرت محی الدین عبد القادر الکیلانی
الحسنی الحسینی قدس سره وبالله التوفیق ودیگر شیخ الاسلام
والمسلمین شیخ المشایخ معدن الابرار کشاف الحقایق
حضرت شیخ قاسم بن حضرت قدم السلیمانی یعنی افغان
سربنی القادری اشرفه الله فی الدارین گفت که چون من
بشهر حمه رسیدم ورفتم به پیش شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ الحقیقه وبحر الطریقه هادی الحق بالحصافه سید
السادات منبع السادات حضرت سید حسین بن
حضرت سید محی الدین بن حضرت سید محمد بن حضرت سید
محی الدین بن حضرت سید محمد بن حضرت سید علی بن حضرت سید

از حق همت خواستم واز مختصرات علام ابن الجوزی

رحمة الله علیه وارادت نیز مرا الجنبانید بدین تصنیف

سعادت بخش کیسرم وجمع کنم ازانچه واقف شدم بر واز بعضی

کتب متفرقه از آنچه شنیدم از مناقب حضرت سید

محی الدین مشار الیه قدس الله سره وازانچه بر خاطر من بودی

از مناقب وفضایل وخواستم درابتداء از نسب وحسب

وازکی بوده است وازخلق که حضرت سید محی الدین رابوده علم

وعمل حضرت سید محی الدین وراه وطریق حضرت سید

محی الدین ازگفت وکرد حضرت سید محی الدین وازانچه

حق سبحانه وتعالی که بحضرت سید محی الدین داده است

از اولاد وفرزندان وازانچه اولیاء اعتراف کرده اند

بحق حضرت سید محی الدین وحضرت سید محی الدین را

تعظیم کردن وبعد ذلک بگویم وذکر کنم آنچه مناقب

وفضائل حضرت سید محی الدین است واز المناقب وفضایل

کسانی که درپیش حضرت سید محی الدین بوده اند وملازمت

به بوسیدم و روان شدم و در وقت رفتن شیخ ولی را گفتم
خادم وی بودی که بحضرت سید حسین رحمة الله علیه عرض
کند و بگوید که شیخ قاسم رحمة الله علیه میگوید که از کشف
باطن چیزی بر ما اظهار کند که خاطرم خرم شود حضرت
پیر گفت ملیح یعنی خوش و یک فقیر بخدمت من همراه بود
نام او حاجی پایندهٔ قلجی بود در روز دویم و یا سیوم بیک
دهی رسیدیم در بیرون مسجد سر خود را بر تکیه نهادم و ورد
خود بوسیدم و دلم بیدار بود و بحضرت پیر گفته بودم که بر فقیر
یک کشف ظاهر کند تا که چیزی بمثل ابر سفید بر روی
من فرود آمد و دران حال حضرت سید حسین را دیدم
دلم شد و از خرمی بسیار جامهٔ خود را از روی خود باز انداختم
تا وی را مناظره کنم دیدم از پیش چشم غایب شد و وقتم صلاح
و فلاح یافت پس آن روز گذشت چون شب آمد سر خود را
نهادم حضرت سید عبد الله رحمة الله علیه نام داشت
هم داماد و هم خواهر زادهٔ حضرت سید حسین بود از اولاد

محمد بن حضرت یحیی بن حضرت سید احمد بن حضرت
سید نصر بن حضرت سید عبد الرزاق ابن القطب الغوث
الفرد الجامع الربانی نور سبحانی سیّد الجلیل بادشاه الاولیاء
و برہان الاتقیاء حضرت سید محی الدین عبد القادر الجیلی یعنی
کیلے قدس سره و دست بیعت کردم بحضرت سید حسین
و مدت بسیار در خدمت حضرت سیّد حسین رحمة اللہ علیہ
بودم و درین مدت عادت حضرت سید حسین رحمة اللہ
علیہ این بود از محبت بسیار که با فقیر داشت مارا به بسیار
نام خواندیے کاهی حضرت سید حسین رحمة اللہ علیہ گفتے
بمن با شیخ قاسم و کاهی حضرت گفتے با صاطین و کاهی حضرت گفتے
با مبارکے و کاهی حضرت گفتی با والدی و دیگر گفت
حضرت شیخ قاسم رحمة اللہ علیہ که از حضرت سید حسین
رحمة اللہ علیہ رخصت طلبیدم که بجانب سرمیرو م کار دارم
بحضرت سید حسین گفت یمشی فی حافظ اللہ تعالی
یعنی برو در امان حق باشی لبس دست و پای وی بوسیدم

کنند نه از جانب حضرت عبد الله رحمه علیه و نه کس را
این قوت بود که در میان ایشان بصلح درآید آنجا بچشم سر
زمین خشک و خالی مینمود و بچشم باطن دیده شد که ایشان
درمیان آب رو برو ایستاده بودند بهم جنگ میکردند مردم
که حاضر بودند درمیان ایشان دخل نکردند نه بحمایت
و نه بصلح فاما درمیان ایشان صلح نشد و نه ایشان از هم جدا شد
فقیر شیخ قاسم گفت که دست ارادت از حضرت سید
حسین گرفته بودم از جانب دست راست حضرت سید
حسین استاده شدم بفرمان باری تعالی درمیان ایشان صلح
پیدا شد راضی باد خدای تعالی از ما و از ایشان و دیگر
گفت حضرت شیخ قاسم رحمة الله علیه که گفتم بحضرت سید
حسین رحمة الله علیه که کتاب تصنیف حضرت سید
محی الدین رحمه الله علیه عبد القادر الکیلانی را بمن لطف کن تا
بنویسم برائے خود حضرت سید حسین رحمه الله
علیه گفت خوش باشد لبس بحضرت مولانا یوسف

حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی قطب ربانی غوث
الاعظم حسنی الحسینی قدس سره بود در واقعۂ حاضر شد
واز دهن مبارک خود چیزی بیرون آورد سفید نرم در دهن من
نهاد از بیهوشی بهوش آمدم خاطرم خرم شد و کار بمراد
دل برآمد و کارم میسر شد که چه تعریف کنم شادمان از جانب
سر می برگشتم و بشهر همه باز آمدم پیش حضرت سید حسین
رحمه الله تعالی علیه راضی شود خدای تعالی از ما و از ایشان
و دیگر گفت حضرت شیخ قاسم بن حضرت شیخ قدم السلیمانی
یعنی افغان دران مدت که در خدمت حضرت حسین یکشب
عجب واقعه دیدم حضرت سید حسین رحمة الله علیه و حضرت
سید عبد الله رحمة الله علیه و این هر دو اولاد حضرت سید
محی الدین عبد القادر الکیلانی پادشاه الاولیاء سید العارفین
الحسنی الحسینی قدس سره بودند هردو باهم برآمدند بقوت
سر العجایب جنگ وجدل درمیان ایشان ناپیدا شد
مردم بسیار حاضر بودند یکس را قدرت نبود که حمایت کند

وسلم و با قافلہ برگشتہ بیامدیم بقلعۂ شوبک بعد ازان
از قافلہ جدا شدیم و رسیدیم بولایت قدوس وطواف حضرت
ابراهیم خلیل الله وطواف اسحاق پیغمبر وطواف یعقوب
پیغامبر وطواف یوسف پیغمبر را کردیم و دیگر آنچه خدای تعالی
توفیق داد طواف بعد ازان بشهر قدوس رسیدیم وطواف
مبارک صخره کردیم بسیار نوشتن نمیشود مختصر آوردم
واز قدوس روان شدیم و رسیدیم در زاویۂ حضرت سید حسین
حضرت سید حسین رحمه الله علیه دران ساعت در زاویه نبود پس
یک کس از یاران وی رفت و حضرت سید حسین رحمه الله
علیه وسلم را آگاه کرد پس حضرت سید حسین رحمه الله علیه بتعجیل
آمدند پس وی را سلام کردم جواب سلام من داد و بر پای وی
افتادم و پای وی را بوسیدم وی بمن بغل کشی کرد
واز محبت بسیار که با من داشت چند نوبت بر گردن
بوسه داد مرا بنشاند در برابر خود و میگفت مرحبا مرحبا
یعنی خوش آمدی و مدت چند پیش وی بودم حکم الهی رسید

گفتم که این کتاب تصنیف حضرت حضرت سید محی الدین برائے
من بنویس مولانا یوسف قبول کرد و بعد ازان دستوری
خواستم از حضرت سید حسین رحمۃ الله علیه بسوئے مکۃ الله پس
حضرت سید حسین رحمۃ الله علیه دستوری داد بسوئے مکۃ الله
پس با چند فقرا روان شدیم بشهر شام رسیدیم رفتیم
بیک مسجدی و فقیران بودند آنجا آمدند و ما را بردند در زاویه صالحین
بعد ازان بشهر شام روان شدیم و رسیدیم بمعارهٔ رسول
الله صلی الله علیه وسلم که آنجا قافله جمع میشود پس روان
شدیم با قافله بمدینهٔ حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم رسیدیم و طواف حضرت اولاد رسول الله
کردیم و طواف اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کردیم
رضی الله عنهم اجمعین بعد ازان روان شدیم با قافله بمکه
مبارک رسیدیم و طواف مکهٔ مبارک و کوه عرفات کردیم
و از کوه عرفات آمدیم بمکة الله و چند مدت آنجا بودیم بعد ازان
راهی شدیم و رسیدیم بمدینهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

داده بود و چون از جانب مکه آمدم باز دست ارادت گرفتم حضرت

حسین رحمة الله علیه کسوت رامن پوشانید یعنی خرقه و این

چهار چیز دیگر رامن داد سجاده و سبحه و شمل و مدت چند در

پیش وی بودم بعد ازان گفتم بحضرت سید حسین قدس سره

که من راهی میشوم اگر رخصت باشد پس حضرت سید حسین رحمه

الله علیه علم خود رامن داد و مرا اذن داد بسوی ولایت

خودم و گفت مر یاران خود را که علم حضرت شیخ قاسم رحمة الله

علیه را بردارید و باوی بیرون روید از شهر قدر راه پس یاران

وی با من بیرون آمدند از شهر قدر راه پس یاران وی با من

بیرون آمدند از شهر ذکر گویان بعد ازان با یاران حضرت

سید حسین قدس الله سره العزیز وداع کردیم و راهی شدیم

با فقرای چند و مقری که نام وی احمد بود با تک نماز را پس

من میگفت پس راهی شدیم بشهر حلب رسیدیم واز شهر حلب

روان شدیم بشهر بهره یعنی افغانان رسیدیم واز شهر بهره

روان شدیم بشهر عرفه رسیدیم و دران شهر فقرای چند

بیمار شدم پس حضرت سید حسین رحمه الله علیه دست مبارک
خود را بر جسد من بمالید گفت چه حال داری گفتم بیمارم پس چون شب
آمد بیرون رفتم از زاویهٔ حضرت سید حسین و در کنار دریا مسجدی
بود و دران مسجد خسپیدم و وقت خواب ردای خود را بر روی
خود انداخته بودم چشم من پوشیده و دلم حاضر بود ناگاه حضرت
سید حسین رحمه الله علیه در چشم حاضر شدند و چند نوبت
بمن گفت که در میان مریدان من از تو بهتر و نزدیکتر دیگر
کسی نیست چون این سخن شنیدم و خوشحال شدم و از خوشی
بسیار ردای خود را از روی خود انداختم تا دیدار مناظره
کنم دیدم از پیش من غایب شد خدای تعالی از وی راضی شود
بعد ازان خدای تعالی صحت داد و دیگر معلوم باشد که
فقیر میگوید که این شش چیزی کسوت را که حضرت سید
حسین رحمة الله علیه بمن داده است و دران مدت که در
خدمت وی بودم ندیدم که کسی دیگر را داده باشد و این
دو چیز کسوت تاج و مکر عمکه هنوز رفته نبودم که بمن داده بود

حسن المقدسی و آمدند ایشان از وی تمنا کردند و گفتند که
این رساله قلائد الجواهر را بزبان فارسی بیان کن پس
او قبول کرد دید و شروع نمود و از حق تعالی استعانت
خواست و از انانکه این رساله را خوانند و شنوند فاتحه
تمنا کرد یعنی از جمله باری خواست والله المیسر والمعاین پس
بدانکه مصنف این رساله همچنین است که میگویم حضرت
سید محی الدین عبد القادر الجیلی الحسنی الحسینی قدس الله
سره العزیز او سید و شیخ الاسلام است و مقتدای
اولیاء عظام است رایت هدا ست هر که بدو رو نهاد
از سعادت مندان شد قطب ربانی و فرد جامع
صمدانی است صاحب ظاهر که نام وی محی الدین ابو
محمد حضرت سید عبد القادر بن سید ابی صالح موسی
بن حضرت سید عبد الله بن حضرت سید یحیی زاهد بن حضرت
سید داود بن حضرت سید عبد الله بن حضرت موسی
الجون بن حضرت سید عبد الله المحض بن حضرت سید

از اهل سلیمانی بودند در آنجا رفتیم و چند ماه بان فقیران گذرا
ندیم و این کتاب قلاید الجواهر الگاه گاهی میخواندم در پیش
مولانا یحیی افغان و این کتاب مذکور بزبان عربی بود
و چنان توفیق نبود مرا که بخوانم و بمعنی وی بسیار نه فهمیدمی
بعد ازان راهی راهی شدیم بشهر زنجیره رسیدیم و از شهر
زنجیره روان شدیم بشهر مسل رسیدیم پس بگفتیم بایاران
خود که شما یان بروید و این کتاب قلاید الجواهر را ببرید
و در کشتی در آئید و ما براه خشکی می آئیم و شما بروید بشهر
بغداد و بپرسید اگر هیچون طالب علم بوده باشد که این
کتاب را بزبان فارسی بیان کند پس دو فقیر یکی را نام
حاجی سید اسحاق حسینی بود و دیگر را نام حاجی عیسی تریسینی
هردو برخاستند و کتاب را برخاستند در رفتند در کشتی
در آمدند و بشهر بغداد رسیدند و پرسیدند که اینجا هیچو طالب
علم هست که این کتاب عجیب را بزبان فارسی بیان کند
پس نشان دادند طالب علم را که نام وی محمد بن حسن

خبر کردن از تقوی و صلاح منقول است از فاطمه مادر
سید عبد القادر الکیلانی که گفته است وقتی که زادم
فرزند من که عبد القادر است شیر نخوردی در روزهای
رمضان مگر شب و وقتی ماه رمضان مشتبه شد یعنی
یعنی ندیدند ماه را پس خلق بیامدند و از من پرسیدند گفتم
امروز شیر نخورد و پستان بدهن نگرفت پس معلوم
کردند که امروز از رمضان است و این سخن شهرت
یافت در بلاد جیلان که مرا شرف را پسری هست که در
روز ماه رمضان پستان بدهن نگیرد و دیگر گفته اند که مادر
حضرت سید محی الدین حامله شد و او را از عمر شصت
سال بود و آورده اند که بشصت سال حامله نشود مگر قریشی
باشد و زن دیگر حامله نشود به پنجاه مگر عرب باشد
و دیگر حضرت محی الدین را که مادر وضع کرد دست کرامت
او را بداشت و از پس وی بتوفیق بداشتند و از پیش
وی یعنی چون حضرت سید محی الدین تولد شد پنج دغیب

حسن المثنی بن حضرت امیر المومنین ابی محمد حضرت امام
حسن بن حضرت امیر المومنین شاه مردان علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه و رضوان الله علیهم اجمعین بدان ای درویش
که چون اسمی است از اسمهاء اضداد هم برابیض اطلاق میکنند
وهم براسود و کثیر الاستعمال بمعنی ثانی است چون موسی
گندم گون بود او را ازین جهت جون خوانند و سید
عبد الله المحض بمعنی خالص است و ملقب بود بانحضرت
باین کلام از جهت خالص بودن او و او از هر دو جانب هم
از جانب پدر و هم از جانب مادر زیرا نکه پدر او حضرت
حسن مثنی و مادر او فاطمه است بنت حضرت امام حسین
بن امیر المومنین شاه مردان علی ابن ابی طالب کرم
الله وجهه و او را المحل نیز گویند بضم میم و تشدید لام
مشتق از احلال و دیگر مادر حضرت محی الدین نام ام الخیر
بوده است جاریه الحبار نام فاطمه بنت حضرت سید
عبد الله الصومعی زاهد و او را خط بسیار بوده است از خیر

هفت سال شبی هاتفی بگوش وی رسانید که یا عبد القادر ادخل البغداد یعنی در آی در بغداد پس حضرت سید محی الدین قدس سره در آمد و گفت اند آن شب که در آمد شبی باران بود و سرد بود پس بزاویه شیخ حماد مسلم الدباس آمد پس شیخ فرمود در را فراهیش کنید و چراغ را بکشید پس حضرت سید محی الدین بدر نشست و خدای تعالی خواب را بر وی گماشت و بخسپید و محتلم گشت پس از جا برخواست و غسل کرد و همچنین هفده بار این واقعه بر وی گذشت و او بعد از هر احتلامی غسل کردی پس چون صبح شد در زاویه وا شد پس حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی قدس سره بزاویه در آمد پس شیخ حماد پیشوازی کردی و برخواست و ویرا در بغل گرفت و گریه آغاز کرد و گفت مرو برای فرزند سید محی الدین عبد القادر را امروز دولت ماراست و فردا مر تراست چون خلافت بتو رسد و ولی شوی عدالت بکن

پیدا آمد و او را از زمین برداشت و دایما تربیت یافت در دامان
کرامت خدای ولی از نعم نگاه داشته شد بکرامت و نظر
کرده شد عنایت تا وقتی که بدیار بغداد در آمد رحمة الله علیه
در سالی که تمیمی مرده بود و تاریخ چارصد و هشتاد و هشت
تمیمی رحمة الله علیه هژده سال بود و در دیار بغداد
خلیفه مستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی بالله ابو
القاسم عبد الله العباس رحمة الله علیه گفت تقی محمد
دارا عفا الله بنان خدای تعالی از و عفو کناد در کتاب
خود که نام بهجة الاسرار است و محاسن الاخبار که حضرت
سید محی الدین عبد القادر الگیلانی چون خواست که به بغداد
در آید حضرت خضر علیه السلام وی را از جیحون منع کردند و گفتند
ما را امر نیست که ترا به بغداد گذاریم تا هفت سال پس
حضرت سید محی الدین بر کنار شط بغداد هفت سال
بایستاد و از سبزی حلال روزی کردی بدان مرتبه رسید
که از حلق وی سبزی پیدا شدی بس بعد از هفت

نشود دوازده خصلت دو خصلت از خدای
تعالی و دو خصلت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و دو خصلت از حضرت امیر المومنین ابابکر رضی الله تعالی
عنه و دو خصلت از حضرت امیر المومنین عمر رضی
الله تعالی عنه و دو خصلت از حضرت امیر المومنین
عثمان رضی الله تعالی عنه و دو خصلت از حضرت امیر
المومنین علی رضی الله تعالی عنه پس آن دو که از حضرت
رب العالمین است ستاری و غفاری باشد
و آن دو که از حضرت است پیغمبر صلی الله علیه و سلم
شفاعت کننده باشد و یار باشد و اما آن دو که از
حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه راست
گو باشد و صدقه دهنده باشد و اما آن دو که از حضرت
امیر المومنین عمر است رضی الله عنه امر کننده باشد
و نهی کننده باشد و اما آن دو که از حضرت امیر المومنین
عثمان است رضی الله تعالی عنه طعام خوراننده باشد

درین کار و برو بدین راه و طریق سخن تمام شد و دیگر
گفت حضرت خطاب خادم سید ما حضرت محی الدین عبد
القادر قدس سره بود حضرت سید عبد القادر در روزی
تکلم کرد وی بر مردم پس گام نهاد بر هوا و گفت حضرت
سید محی الدین که یا اسرائیل بایست تا بشنوی سخن
محمدی را پس بعد از آن بگردید بجای خود پس سید محی
الدین را گفتند که چه بود گفت حضرت سید محی
الدین که گذشت بر ما ابو العباس خضر علیه السلام و
شتافته است تا از بالای سرم بگذرد و پس گام نهادم بسوی
وی و گفتم وی را که فرمان نیست که از بالای سرم بگذرد جز
پس بایستاد رحمة الله علیه و دیگر گفت شیخ ما در
میر ما خلد الله تعالی حضرت سید محیی الدین عبد القادر
الجیلانی یعنی کیلانی الحسنی الحسینی قدس الله سره
العزیز جایز نباشد مر شیخی را که بنشیند بر سجاده
نهایت و به بندد شمشیر عنایت را تا در و کامل نشود

جنان جنان کنم مرا همه داد می بسیار پس بدست خود طبانچه
زدمی از من بکبر بختی و لاحول ولا قوة الا بالله العظیم چون خواندمی
بسوختی و من و یرا مناظره کردیمی و بار دیگر شخصی دیدم
گریه کردیمی و منتظر بد بویی و مرا گفت من ابلیسم آمده ام
تا ترا خدمت کنم که مرا عاجز کردی و اطباع مرا نیز پس گفتم
برو من ترا آیین ندانم پس دیدم و دستی پیدا شدی و یرا
در بالای سر بزدیمی پس بزمین خرد شدی پس دیدم بار
بیامدیمی و در دست ویمی شهاب آتشین که
تا با من جنگ کند پس بمن شخصی بیامد و همین بسته بر اسپی
سوار و بمن شمشیری داد پس ابلیس از پیشم برجست و
برفت پس ابلیس از پیشم برجست و برفت پس بار سیوم
بدیدم نشسته دور از من و گریه همی کرد و خاک بر سر خود در بختی
و گفتی از تو ایزا یافتم یا عبد القادر پس گفتم دم مزن این لعین
دایما من از تو در جندم پس گفت مرا این سخن سخت تر آمد
از عذاب جهنم پس وا کردیمی و بنمود دامهای بسیار و طنابهای

و در شب نماز کنند که عالم باشد که مراد در خواب
باشد و اما آن دد که از حضرت امیر المومنین علی است
رضی الله تعالی عنه شجاع باشد و آنچه بدین منسوب باشد
و دیگر گفت حضرت شیخ عثمان الصریعتی شنیدم
سیدما حضرت سید عبد القادر میگفت که در خسر ابها بودم
بشب روز و میل بغداد نمیکردم و شیاطین بمن می
آمدند صف در صف مردان جنگی با نواع سلاح و صورتهای
ترسناک با من جنگ کردندی و مرا با آتش انداختندی
پس در دل خود قوتی و مردانگی میدیدم و از ایشان
نه ترسیدم و می شنیدم آواز هاتف از میان شکم
خودم همیگفت که برخیز بر ایشان ای عبد القادر که
تثبت دادیم و ترا بنصرت موید کردیم برخیز بر ایشان
که یکسر بیزند راست و چپ از انجا که آمده اند و برخاستی
و ایشان بگریختندی از پیش من و گاهی شیطان بمن
تنها آمدی و بمن گفتی برخیز از اینجا برو و دیگر نه ترا ضیاء ان

مردم را در حالتی که مرا خوش نیامد پس بیرون
آمدم از میان ایشان پس دوباره آوازه رسید که یا
عبدالقادر در بغداد در سخن کن بر مردم تحقیقاً
مر ایشان را بر تو منفعتی است پس گفتم مرا با مردم چکار
است من بسلامتی دین خود دم پس مرا گفته شد مگر دوست ترا
هست سلامت دین خودت پس بگرفتم از پروردگار
خود هفتاد عهد که بر من مکر برسد و نه مریدی از مریدان من
مگر بتوبه پس کرده گشتم و بنیاد سخن نکردم با مردم پس دیدم
که نورها از جانب سینه نماید و میگذرد و بمن همی آید پس
گفتم چه چیز باشد این حال و چه خبر باشد پس
مرا گفته شد تحقیق که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم بتو خواهد آمد بمبارکباد دیدن آنچه خدای تعالی
ترا فتح کرده است بعد ازین نورها بنیاد زیادت کردند
پس مرا وجد حال دست داد پس از فرح بنیاد شوق
کردم که پس دیدم که حضرت رسول الله صلی الله علیه

وحیله ها که ویراست پس گفتم ویرا این چه چیزها است گفت
این دامها است که بدان صید میکنم در دنیا مثل ترا پس
همی زدم ویرا اگر بخت از پیشم پس دران کار توجه
کردم یکسال تمام آنها نرا پاره کردم وازویی خلاصی یافتم
بعد ازان کشف شد مرا از باطن پس دیدم دلم طالب
است ومشتاق بچیزها بسیار پس گفتم اینها چیست
گفت مرا این ارادت تست واختیارات تست پس
توجه دران کردم کار نیز یکسال دیگر تا تمامیها پاره شد
وخلاصی یافت دلم ازان بعد کشف شد مرا از نفس
دیدم مرادها ش باقی است پس دران نیز توجه کردم
یک سال دیگر بعد ازان بری شد از مراد وارادت
نفس وهوا وهوس همه دو شیطان همه دو مسلمان
گشت دیگر گفت سید عبد القادر رحمة الله علیه دید
در بعضی سخنها که گفت آواز کرده شد در سر یا عبد القادر
در بغداد در سخن کن بر مردم گفت در آمدم دیدم مردم

نباشی که با من صبر کنی پس تو قادر نشدی تا با من صبر کنی یا خضر اگر تو اسرائیلی
و من محمدی پس اینک من و تو این است جنگ و این است
میدان و این است محمد و این است پروردگار و اینست اسب
من بزین و لجام در سر و کمان من بزه و شمشیر من کشیده
رضی الله عنه و دیگر بدانکه مریدان حضرت سید محیی الدین
عبد القادر الگیلانی قدس سره بشمار نیایند و ایشانند
سعادتمند و نیاد دنیا و آخرت اند کسی از ایشان نمیرد مگر
به توبه و مرید حضرت سید محی الدین تا هفت دست بجنت
درایند و دیگر گفت علی قرشی رحمة الله علیه که گفت حضرت
سید محی الدین عبد القادر الگیلانی رحمة الله علیه که پرسیدم
از مالک دربان دوزخ آیا پیش تو اصحاب من کسی هست
گفت نه و حق عزت حق تعالی و گفت حضرت سید عبد القادر
الگیلانی رحمه الله علیه که بتحقیق دست من بر مرید خود چون آسمان
است بر زمین اگر نباشد مرید من خوب پس خوبم برایش
و بحق عزت حق نبرد قدم من از برای خدای خودم تا که ببهرند مراد

و سلم در برابر وی هوا بس گفت بمن یا عبد القادر پس گام
نهادم در هوا بهفت گام از فرحی که بود مرا بحضرت رسول صلی
الله علیه و سلم پس حضرت پیغامبر تف انداخت در دهن
من هفت بار بعد ازان حضرت امیر المومنین علی رضی
الله تعالی عنه بیامد و تف انداخت در دهن من سه بار پس
بدو گفتم چرا نکردی آنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
کرد گفت ادب کردم بعد ازان حضرت رسول صلی
الله علیه و سلم بپوشانید مرا خلعتی پس گفتم چه چیز است
گفت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم این خلعت ولایت
است مخصوص شد بر قطبیة اولیا پس فتح شد و سخن.
کردم بر خلق پس بیامد بمن ابو العباس خضر رضی الله عنه
تا مرا امتحان کند بدانچه اولیاء خود را امتحان کردی پیش
از من پس کشف کرد بر من از اسرار خود و واشد بر من آنچه
وی را مخاطبه کردم بعد ازان گفتم وی را داد و در رفتن است ای خضر
اگر گفته بودی بموسی انک لن تستطیع معی صبرا یعنی بتحقیق تا دوامی

مسلمانی در آید بروری مدرسۂ من تحقیق کہ عذاب روز قیامت
خفت یا بداز وے قال الغوث سید المولی و ماقلت
الا قیل قل فانت لدینا امنا من یقتضی یعنی
گفت قطب الکونین و غوث الثقلین بادشاہ الاولیاء
سید العارفین حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی
الحسنی الحسینی قدس سرہ العزیز کہ نگفتم سخن تمام گفتہ نشد
کہ بگو سخن پس تو نزدیک ما ایمنی از آسیب ہای من
یعنی از ترس من در جواب این گفتہ است حضرت سید محی
الدین عبد القادر الکیلانی الحسنی الحسینی قدس اللہ تعالی
سرہ العزیز مَا کُلَّ شَیْخٍ اِلَّا اَنَّنِیْ قَدْ اَقَمْتُہٗ وَلَا
قطب الا کان تحت ولایتی یعنی نباشد ہیچ
شیخی مگر کہ تحقیق من استادہ میکنم و نیست قطبی مگر کہ باشد
در زیر حکم من اَفَلَتْ شموس الاولین و شمسنا
ابدا علی فلک العلی لا تغرب وَ وَلَّانِیْ عَلَی
الاقطاب جمعا فحکمی نافذا فی کل حالی

شمار الجنت و دیگر گفته شد بحضرت سید عبد القادر الکیلانی
قدس سره باشد کسی که مرید بتو نسبت شود و از تو گیرد
و از خرقه تو شد ایا از اصحاب شما شمرده بشود پس گفت
حضرت سید محی الدین عبد القادر هر کس که بما مستی شد
و بمن بگرود حق سبحانه و تعالی قبول کند و اگر باشد براه مکروه
پس او از اصحاب منست پادشاه الاولیاء سید العارفین
حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی الحسنی الحسینی
میفرماید خواهم از وارای ذو العرش المجید
تا قیامت هر که خواهد شد مرید چه بدست من و چه پیش
نسل من چه بدست از مریدان من و عن بخشد
ایشان را و آمرزش کند از سر فضل و کرم پرورش کند
جمله را در جنت الماوی مقام بدهد و بخشد کرامت والسلام
و دیگر گفت قطب الکونین غوث الثقلین سلطان
الاولیاء سید العارفین حضرت سید محی الدین عبد القادر
الکیلانی الحسنی الحسینی قدس سره العزیز که دامی سلمانی

تعالی پروردگار من است واده است مرا مرتبۀ بلندی
که یافتم دران مثلها و من بر مرید خود نگهبانم پس ای کنز
مترس ای مرید من که نگه میدارم مرید خود را از هر بدیی و بلاء
وای مرید من اگر یاد کنی مرا در مشرق و یا در مغرب پس
میرسم بمرید خود چونکه در شهر خود رحمة الله علیه و دیگر نقل است
از نفحات النفس که مر غوث الثقلین حضرت محی الدین
عبد القادر الجیلانی را مریدی بود و از شناخت خدای تعالی
و رسول بخبر بود اما در خدمت اعتقاد حضرت سید محی
الدین مکمل بود و او چون وفات یافت هنگامیکه او را
در قبر دفن کردند منکر و نکیر او را سوال کردند که مَنْ رَبُّكَ
وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَا دِيْنُكَ گفت این همه را شیخ خود میدانم
پس فرشتگان رفتند و بخدای تعالی التماس کردند که
بنده است چنین میگوید پس فرمان شد که مرید وی را
عذاب کنید پس چون بیامدند تا وی را عذاب کنند ارواح
سید محی الدین قدس سره حاضر شد و گفت منکر و نکیر را

یعنی گفته است حضرت سید عبد القادر الحسنی الحسینی قدس سره

العزیز که فرو شدند ستارهای پیشینیان و ستاره من

ابدی است و ستارهٔ من بر آسمان هفتم است که فرو نمی افتد

و حکم من بر جمله قطبیان است پس حکم درست است در هر حالی

رحمة الله علیه مریدی هم وطب واسطح

وغن وافعل ماتشاء فالاسم عالی مریدی

لاتخف الله ربی عطانی رفعتاً نلت المثالی

انا للمرید حافظ فقط لم تخف فاحرسه

من کل سوءٍ وبلی مریدی اذا کربی

بشرقٍ او بغربٍ فاغیثه حیث کان بلدی

نیز گفته است قطب ربانی غوث صمدانی و فرد الجامع الربانی

و نور سبحانی و سید الجلیل یعنی حضرت سید عبد

القادر الگیلانی الحسنی الحسینی قدس الله سره العزیز

که مرید قصد کن و خوش باش و بناز و بکن چیزی که خواهی

پس نام بزرگ دای مرید من مترس که خدای تعالی

میکنند فرشتگان گفتند خراب میکنند هر عمارتی را گفت
خدای تعالی منکر و نکیر را بگذارید که دیوانه است پس
فرشتگان رفتند و عمو دنا خود را خواستند و تعظیم
کرده رفتند والله اعلم و دیگر گفت حضرت سید محی الدین
عبد القادر الگیلانی من شیخ ملائیک و انس و جن و
کل الخلق و گفت حضرت سید عبد القادر یکبار هر کوی
چون از خدای تعالی چیزی خواهید از من طلب
کنید اورا ای اهل زمین مشرق و مغرب بیائید از من
بیاموزید ای اهل عراق احوالها پیش من مثل بدنها
اویخته در خانه هر کدامی را خواستم و پوشیدم پس
بر شما است تسلیم شدن ما خود بیارم بر شما کاری
که حساب اورا ندانید و برابری نکنید بر ایشان
ای جوان مسافر شو هزار سال تا بشنوی از من
کلمه چند ای جوان ولایت اینجا است و درجات
اینجا است در مجلس من خلعتها بخشش میشود و نیست از

که اگر دیے خدا و رسول خدا و دین را نمی شناشد
اقتدا بمن کرده است و من همه را می شناسم بمن بخشید
باز رفتند و بخدای تعالی التماس کردند که حضرت
سید محی الدین قدس سره نمی دهد تا او را عذاب کنم
فرمان که او را نیز عذاب کنید پس چون بحکم فرمان
امدند و بیعت کردند حضرت سید محی الدین قدس سره
هر دو گرز ایشان را گرفت و گفت حضرت سید محی
الدین مر فرشتگان را که این را بمن گذارید و اگر نه از
محبت خدای تعالی چندین آتش محبت در باطن
دارم که اگر نفس زنم هشت بهشت و هفت
دوزخ را بسوزم تا در بهشت راحت نباشد و در
دوزخ عذاب فرمان حق تعالی شد که ای فرشتگان
هیچ میدانید که در میثاق ارواح سید محی الدین را چه
نام بود گفتند فرشتگان که مجانین یعنی دیوانه
پس فرمود خدای تعالی فرشتگان را که مجانین چه میکنند

سید محی الدین عبد القادر الکیلانی الحسنی الحسینی قدس سره
العزیز مرا خلعت پوشانیدند چنانکه می بینی پس ملازمت
وی باش پس گفت قطب الکونین و غوث الثقلین فرد
الجامع الربانی نور سبحانی سید الجلیل سلطان الاولیاء سید
العارفین حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی الحسنی
الحسینی قدس سره العزیز تحقیقاً که پروردگار من با من عهد
کرده است که تخفیف کند عذاب را از آنانکه درآید بدرسه
من از مسلمان و دیگر گفت مشایخ ابو السعود و عبد الله و محمد
الاوانی و عمر برار رضی الله عنهم اجمعین که ضامن شد سید ما
حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی قدس سره بمریدان
خود تا بروز قیامت نمیرد کسی از ایشان الا بتوبه و داده
وی را خدای تعالی عهدی که تحقیقاً مرید وی تا هفت دست
بجنت درآید و دیگر گفت سهل بن عبد الله التستری
گم کردند اهل بغداد سید ما قطب الکونین و غوث الثقلین
پادشاه الاولیاء حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی

پیغمبری که خدای تعالی آفریده و نه ولی مگر تحقیق حاضر
شدند در مجلس من این زندها باید نهاد خود و مردها با
ارواح خود ای جوان به پرسش از منکر و نکیر در آمدند
ایشان در قبر تو خبر دهند ترا از من و دیگر بیامد مردی
از اهل بغداد و گفت ای سید من پدر من مرده است
دی شب دیدم در خواب و گفتند که وی را عذاب
کنند در قبر و مرا گفت ای فرزند برو بحضرت
سید عبد القادر که او پادشاه جملهٔ اولیا است و
فریادرس هر دو جهان است و از وی دعا طلب
کن برایم پس حضرت سید محی الدین پرسید آیا پدرت
بدر مدرسهٔ من در آمده گفت ها پس حضرت سید
عبد القادر سکوت شد پس آن مرد فردای دیگر پیش
حضرت سید محی الدین آمد و گفت ای سید من دیدم پدر را
دی شب خنده و بر وی حلهٔ سبز و مرا گفت تحقیقاً
که از من عذاب برداشته شد از برکت حضرت سید محی

ایشان از الجام قدرت مژده اند پس چون اقامت
نماز کردند حضرت سید محی الدین پیش رفت و ردای
خود را پوشید گویا بهیبت و نماز بران سجاده کردی
و آن مردم با وی نماز کردی و سید ایشان و مردم بغداد
و دیدم هر وقتی که سید محی الدین تکبیر کردی حاملان
عرش با وی تکبیر کردند و هر وقتی که تسبیح کردی
ملائکه هفت آسمان با وی تسبیح کردندی و هر وقتی
که خدای را حمد گذاری بیرون آمدی از دهن وی
نور سبز تا با آسمان رفتی پس چون از نماز فارغ گشت
دست بر داشت و شنیدیم که میگفت در دعایش
بدین مضمون در عربی که خدایا بحقیق ترا سوال کنم بحق
جد من محمد حبیب تو و اختیار کرده از جمیع خلقی که آفریدی
و بمن نگیری روح مریدی از مریدان من مگر بتوبه پس
شنیدیم آواز غوغاء ملایکه و ایشان آمین میگفتند
بر دعای وی پس بعد از امین گفتن ملائکه ناگاه آوازی

الحسنی الحسینی قدس سره را ایشانرا خبر دادند که رفت
بجانب دجله یعنی دریا پس رفتند که وزیرا بطلبیدند ناگاه دیدند
میرفت و دو جانب ماهی روی آب و ماهیهای آمد جماعة وزیرا
سلام همی کردند دران حالت که وزیرا مناظره میکردیم وزیرا
ان ماهیها دست و پای همی بوسیدند و وقت نماز ظهر
نزدیک شد ناگاه سجاده عظیم سبز مرصع مطلا و نقره و بر و
دو سطر نوشته یکی نوشته قوله تعالی اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ
اللّٰهِ لَاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و بر سطر
دویم نوشته قوله تعالی سَلَامٌ عَلَیْکُمْ اَهْلَ
الْبَیْتِ اِنَّهٗ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ ۝ پس پهن شد سجّاده
در میان زمین و آسمان در بالای شط دجله مگر گوی که بساط
سلیمان است علیه السلام پس آمدند مردم که گوی
سیر انند یکی پیش ایشان به آهستگی آمدی و بر و هیبت
عظیم تا که خود و یاران خود مقابل سجاده بایستادند
گریه کنان و تضرع کنان مر ایشانرا گفتند گویا مکرانیشانرا

بحضرت محی الدین پس نمی باید کردانیدن روی
خود را از حضرت سید محی الدین پادشاه جمله اولیاء است
رحمة الله علیه و دیگر بیامد رهبی و مسلمان شدی بر دست
حضرت سید عبد القادر الکیلانی در مجلس بعد از ان
گفتی بمردم تحقیق من از اهل نمیم و اسلام افتاد در دل
من و نشستم متفکر که مسلمان نشوم مگر بدست مردی
که بهتر از اهل مین باشد و مرا درین فکر خواب گرفت
پس دیدم حضرت عیسی پیغامبر بن حضرت بی بی مریم
علیهما السلام و مرا گفتی ای شبان برو به بغداد و مسلمان
شو بدست حضرت سید عبد القادر الکیلانی زیرا که بهترین
اهل زمین است و دیگر گفت حضرت سید عبد القادر
که بیامد بار دیگر سیزده مرد از گبر و مسلمان شدند بر دست
من در مجلس وعظ ما از کار دان عربیم و خواستیم که
مسلمان شویم و نیز گردیدیم تا مگر کسی را بیابیم که بر
دست وی مسلمان شویم آوازی رسید از هاتف

شنیدم از اعلی منقبت بشارت باشد ترا بتحقیق که
من اجابت کردم دعاء ترا تمام سخن رضی الله عنه ودیگر
گفت حضرت براز شنیدم سید من عبد القادر منکشف
الحشید حسین حلاج بس کسی نبود که وی را دست گیرد در
زمان وی واگر من در زمان وی بودمی دستگیری
وی کردمی ومن مر هر کسی را که مرکب وی بخشد از یاران
من و مریدان من وی یا ید روز قیامت دستگیری وی
کنم وگفته اند یعنی تحقیق گفته شد بحضرت سید عبد القادر
که در مریدان تو متقی و فاجر هست گفتند حضرت سید محی
الدین عبد القادر انکه متقی است مراست وانکه فاجر است
من وی رایم گفت حضرت شیخ عمر کمیمانی هیچ وقتی نبود
که مجلس قطب الکونین وغوث الثقلین خالی شد
از کسانی که مسلمان شده اند واز کبیر واز کسانی که توبه
کرده اند از راه بری و نفس کشتن وغیر از ان از فساد
ومعاصی ونه کسی که دیدی از آنچه معتقد بودی بحضرت

عبد القادر الکیلانی در بغداد در رباط وی در حلبه دیو دند مجلس
وی جمیع مشایخ عراق دران روز ازان مشایخ یکی حضرت
شیخ علی بن ہیتی و دیکر حضرت شیخ بن بطو و دیکر حضرت
شیخ ابو سعید القیلوی و دیکر حضرت شیخ موسی بن ماهان
وکفته اند ماهان و دیکر حضرت ابو النجیب سهروردی
وحضرت ابو الکرم وحضرت عمر وحضرت عثمان القریشی
و دیکر حضرت مکارم الاکبر وحضرت جاکیر وحضرت
خلیفه وحضرت ابو عبد الله وحضرت یحیی المرتعش و دیکر
حضرت ضیا ابراهیم الحرسی و دیکر حضرت ابو عمرو دیکر
حضرت عثمان البطایحی و دیکر حضرت قضیب البان و دیکر
حضرت ابو العباس احمد القرنی و دیکر مرید وی داود بود
که پنج وقت نماز در مکه کذاریدی و دیکر حضرت ابو عبد الله
محمد الخاص و دیکر ابو عمرو حضرت عثمان العراقی الشوکی
کفته اند که از رجال الغیب السیاده است و دیکر حضرت
سلطان مزین و دیکر حضرت ابو بکر شیبانی و دیکر

سخن میشنویم و شخص نه بینم میگوید اگر صلاح خواهید بروید
به بغداد و مسلمان شوید بر دست حضرت سید محی الدین
عبد القادر الکیلانی الحسنی الحسینی قدس سره العزیز
تحقیق انکه وضع کند در دل شما یعنی بنهد ایمانرا در دلهای
شما از برکت حضرت سید عبد القادر الکیلانی و وضع
نشود مگر به برکت او رحمة الله علیه و دیگر گفت
حضرت جبای ما را حضرت سید عبد القادر الکیلانی
رجا دارم که باشم در صحراها و بیابانها چونکه در اول بودم
نه خلق را به بینم و نه خلق مرا به بیند بعد ازان گفت حضرت
سید محی الدین خدا تعالی خواست تا از من خلق منفعت
گیرد و تحقیق که مسلمان شد بر دست زیاده تر از پنج
هزار جهود و کبر توبه کردند بر دست من از عیاران و لوندان
زیاده تر از صد هزار و این خبر بسیار است قدس سره
و دیگر حضرت ابو العز عبد المغیث بن حرب البغدادی
و غیر از وی بودم حاضر در مجلس حضرت سید محی الدین عبد القادر

دامن وی وکشیدند آنکه حاضر بودند کردنهای خود را و دیگر
گفت حضرت شیخ عدوی بن ابی البرکات صخر بن مسافر
گفت پدر من گفتم عمی خود را که حضرت شیخ عدی بن مسافر
است رحمة الله علیه آیا دانستی که کسی از مشایخ پیشین
گفت قدم من این بر گردن هر ولی خدا بغیر از حضرت سید
عبد القادر گفت نه گفتم که چه معنا باشد این را گفت این
روشنی است از مقام فردانیت گفت باز گفتم هر وقتی را
فردانیت است گفت بلی اما امر نشد کسی را که بگوید این سخن
را بغیر از حضرت سید عبد القادر گیلانی قدس سره گفت
گفتم آیا امر شد بگفتن این بگفت تحقیق امر شد و نه تنها دیدی
همه ایشان سرها خود را بجای امر بس ندیدی ملائک را که
قال الله تعالی اذ قال ربك للملائكة اسجدوا
فسجدوا الا ابلیس که گفت خدای تعالی مر فرشتگان را
که سجده کنید مر آدم را بس امر شد بر ایشان بدین کار و
دیگر گفت حضرت بقا بن بطو الله ملکی در آنوقت که گفت

حضرت ابوالعباس احمد بن استاد و دیگر حضرت محمد کوسه و دیگر
حضرت عبدالقادر البغدادی و دیگر حضرت ابوالسعود عطار و
و دیگر حضرت ابوعبدالله واسنی و دیگر حضرت ابوالقاسم
البزاز و دیگر شهاب الدین عمر السهروردی و دیگر حضرت
ابوالنقای بقال و دیگر حضرت ابوحفص غزال و دیگر حضرت
محمد الفارسی و دیگر حضرت ابومحمد البعقوبی و دیگر حضرت
ابوحفص کیمانی و دیگر حضرت ابوبکر مزین و دیگر حضرت جمیل
صاحب الکام و آواز و دیگر حضرت ابوعمر الصریفینی ابوالحسن
الجوسقی و دیگر حضرت ابومحمد الحریمی و دیگر حضرت قاضی
ابویعلی الفراو غیر از ینها که یاد شدند و حضرت سید محیی
الدین عبدالقادر الکیلانی قدس سره در ایشان و تحقیقا
دل وی حاضر بود پس حضرت سید محیی الدین گفت قدم
بر گردن هر ولی خدای است پس برخاست حضرت شیخ
علی بن هیتی و بر آمد بر کرسی و وی بستاند قدم حضرت
سید محیی الدین را و بر گردن خود نهاد و در آمد در شیب دامن

حضرت سید عبد القادر پس چون نکو بیداو قطب باشد و من
ویرا رعایت کننده یعنی راهنمای و گفت حضرت شیخ لولو
ارمنی الحاطب علی الانفاس تحقیقا وقتی که دید حضرت ابو
الخیر علمائی مصری اجتهادی ذکر در نفس خود مران که منتسب
است از مشایخ پس گفتم ویرا یا عطا پسر من حضرت سید عبد
القادر است انکه گفت قدم من این بر گردن هر ولی خدای
و نهاده شد مر او را سیصد و سیزده ولی خدای سرهای ایشان
در جمیع روی زمین از ایشان در انوقت در حرمین شریفین
هفتاده مرد و در عراق شصت و در عجم چهل و در شام سی
و در مصر بست و در مغرب بست و هفت و در یمن
بست و سه و در حبش یازده و در سد یاجوج و ماجوج هفت
و در وادی سراندیب هفت و در جبل ق چهل و هفت
و در جزایر دریای محیط بست چهار و خبر داد غیریکه تحقیقا
که نگفت این کلمه را مگر بامر از ایشان حضرت شیخ
عدی بن مسافر و ابو السعید القیلوی و علی بن هیتی

حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی این سخن را کفتند
ملائکه صدق یا عبد الله یعنی راست کفتی ای بندهٔ خدا و دیکر
کفت حضرت شیخ ابو السعید القیلوی در انوقت که کفت
حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی قدس سره قدم این
بر کردن هر ولی خدا تجلی کرد حق تعالی عز و جل بر دل
وی و آمد مرو یرا خلعت رسول صلی الله علیه و سلم بر دست
طایفهٔ از ملائک مقربان پوشانیده شد در محضر جمیع اولیاء
از انکه متقدم بودند و متاخر زندها بجسد ها خود مرده ها بارواح
بودند فرشتکان و رجال الغیب طواف کنان در مجلس
استاده در هوا صف صف تا که پوشیده شد آسمان در
ایشان و نماند یک ولی در زمین مکر کج کردند کردنهای خود
را و کفت حضرت شیخ خلیفه اکر دیدم رسول الله بحقیقتا
کفت حضرت سید عبد القادر کیلانی قدس سره قدم من
این کردن هر ولی خدای پس کفت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم صدق الشیخ عبد القادر یعنی راست کفت حضرت

الحسنی الحسینی قدس سره از فقیری و عیال در محل کہ گرانی
در بغداد بود پس بدر کرد حضرت بمن مقداری از گندم
و بمن داد و گفت مرا این را بنہ در کندوئی و سر وی را بہ
بند و از کنار کندوی سوراخی و اکنی و بدر کن سید از وی
واز وار و کنید و ہیچ تغیر نکنید گفت کہ خوردم از وی تنہا
پنج سال بعد از ان کندو را زوجہ من پس دیدم گندم
بر حال او چونکہ اول تا ہفت روز تمام شد پس گفتم
انرا بحضرت سید محی الدین پس گفت حضرت سید
محی الدین اگر وا نگردیے سر کندو را پس میخوردید از ان
تا کہ عمر شمان بود قدس سره و گفت حضرت شیخ ابو عبد اللہ
محمد بن ابی الغنائم الحسنی الحسینی در آمد حضرت ابو الحسن
علی بن الہیتی روزے تا بداری سید ما حضرت عبد القادر
قدس سره العزیز و من با وی پس دیدم در دالان جوانی
افتاده بر پشت پس گفت شیخ علی ہیتی رحمہ اللہ علیہ
مرا شفاعت خواہ از حضرت سید محی الدین وی را یاد کرد پس حضرت

واحمد بن رفاعی وابو القاسم البصری وحیاة الحرانی وتحقیقا اذن
شد مرا ورا که عزل شود از او بیا انکه منکر شد وگفت
او بیار از مشرق و مغرب نهاده سرهای خود را بتواضع مکر
یک مردیی در زمین عجم زیرا که قبول نکرد پس دگرگون
شد حال وی و ازان کسانی که خم کردند از مشایخ بقاین
بطو و ابو السعید القیلوی و علی بن هیتی و احمد رفاعی تحقیقاً
گردن کشیدند وگفتند بر گردن پس پرسیده شد
ازان گفت تحقیقاً گفته است حضرت سید عبد القادر
الگیلانی الحسنی الحسینی قدس سره در بغداد این
زمان قدم من این بر گردن هر ولی خدای و عبد الرحمن
الطفونجی و ابو النجیب سهروردی که او تحقیقا سر خود را
جنبانید تا که نزدیک شد که بر زمین رسد وگفت بر سر من
بر سر من بر سر من وگفت حضرت صالح شکایت کردم
بحضرت قطب الکونین و غوث الثقلین بادشاه الاولیا
سید العارفین سید محی الدین عبد القادر الگیلانی الحسنی

تا حاجت روا گردانم و گفت شیخ محمد بن قایدالاوانی
رحمة الله علیه بیامد زنی پیش حضرت عبدالقادر الکیلانی
قدس سره بفرزندی بعد ازان گفت بحضرت تحقیق دیدم
که دل این فرزند من بسیار بتو میل دارد و من بیرآمدم
از حق خودم که در کردن وی است برای خدای تعالی
بعد ابتو پس قبول کرد ویرا سید عبدالقادر قدس سره
وامر کرد ویرا بمجاهده و سلوک وراه وطریق قدیم
گفت که بیامد مادران پسر پیش پسر خود روزی دید که
ضعیف شده و رنگ وی زرد گشته از گرسنگی و بیداری
و دید که نان جوین همی خورد و درآمد بخانهٔ حضرت سید
محی الدین دید در برابر وی ظرفی دران استخوانها مرغ
که خورده است پس زن گفت ای سید من تو خوردی
گوشت مرغ و پسر من نان جوین خورد پس نهاد حضرت
دست خود را بران استخوانها و گفت برخیز با مر خدا تعالی آنکه
زنده شد استخوانها پس برخواست آن مرغ بر پای

سید محی الدین قدس سره گفت بتحقیق سبب کردم وی را پس
بیرون آمد بد و شیخ علی و من با وی و با او گفت انرا پس
برخواست و بیرون رفت از حجره و برید در هوا و من بد و
نگاه میکردم بعد از ان در آمدیم تا بحضرت سید محی الدین
پس گفتیم وی را این کیست پس گفت بتحقیق او در آمد در هوا
و گفت در نفس خود نیست در بغداد مثل من پس از وی
کشیدم حال وی را و اگر شیخ علی نبودی نگردانیدمی بوی
حال را قدس سره و گفت حضرت شیخ علی خباز رحمة
الله علیه شنیدم ابو القاسم عمر میگفت شنیدم سیدم
حضرت سید عبد القادر میگفت هر که استغاثه بمن کند
یعنی گفت حضرت سید محی الدین هر که را محنتی رسد پس
از من دستگیری خواهد تا وی را دستگیری کنم و اگر آواز
کند مرا در شدتی خلاصی دادمی یعنی هر که بمن آواز کند از
بهر خلاصی مهمی پس وی را خلاصی دهم و هر که تمنا بخدائے
تعالی کند بچیزی از من طلب کند حاجت خود را تا حاجت

حکایت کن رویائی که دیدی گفت دیدم در خواب که تابع شدی هر پیغمبری مردی یا دو مردی بعد از آن بیامد رسول الله صلی الله علیه وسلم وامتان وی یا او همچون سیل و چون شب در میان ایشان مشایخ و با هر شیخی اصحاب او متفاوت در عدد و در نور و مرتبه و بیامد مردی در میان ان مشایخ با وی خلق و بسیار فضیلت از غیر زیاده تر پس از و پرسیدم پس گفته شد این حضرت عبد القادر است و اصحاب او بوی پس نزدیک شدم و گفتم ای سید من ندیدم در مشایخ زیاده تر از تو شرفی و نه کسی که با ایشان تابعند پس بدین مناسب منظومی گفت و جوابی بیت شعر

اذا کان منا سید فی عشیرة ... علاها وان ضاق الخناق حماها

وما اختبرت الا واصبح شیخها ... ولا افتخرت الا وکان فتاها

وما ضربت بالابرقین خیامنا ... فاصبح وا الطارقین سویها

گفت بیدار شدم من و برادرم و بود حضرت شیخ محمد خیاط الواعظ حاضر پس گفت و برا حضرت شیخ علی بن

باستاد و گفت لا اله الا الله محمد الرسول الله و
شیخ عبد القادر ولی الله بس گفت حضرت سید عبد
القادر اگر بشود فرزند تو چنین بخورد بعد ازان هرچه خواهد
راضی شود خدای تعالی از ما و از او و گفت حضرت شیخ
ابو البرکات صخر بن مسافر رحمه الله علیه و سلم بستانند
حضرت شیخ سید عبد القادر الکیلانی قدس سره عهد را
بر هر ولی خدای تعالی باشد تا تصرف نکند در حال خود
در ظاهر و در باطن مگر بامر حضرت سید محی الدین و او بود
که سخن داشتی در حضرت قدس سره مظهر بامر خدای
تعالی و او بود که داده شد تصریف در اکوان بعد از مردن
چونکه بود در زندگی قدس سره و گفت مشایخ ابو الفتح
الدویره و عبد الکریم اثری و یحیی الصرصری و علی بن محمد الشهرابانی
رحمة الله علیهم بودیم پیش حضرت شیخ علی بن ادریس
در تاریخ ششصد و ده بس بیامد حضرت شیخ عمر مرید معروف
شریده بس گفت و برا حضرت شیخ علی بن ادریس حکایت

بود چون مرا اورا فرزندی آمدی بستاندی بدست وگفتی این
مرده است و بدرکنم از دلم پس چون بمردی بمن اثری
ندادی مردن وی بمن چیزی چرا که پیش ازین بدر کرده
بودم از دل خود در حالت ولادت پس چون بمردی
از فرزندان خودم پسر و یا دختر در شب وی مجلس را قطع
نکردی و برکرسی برآمدی و وعظ خواندی و مرده شو را آوردند
در شستن بیاوردند او را در مجلس پس فرود آمدی
از منبر و نماز بروی گذاردی و دفن کردی قدس سره
العزیز و دیگر گفت حضرت شیخ ابو عبد الله قزوینی و حضرت
احمد بجو چون شهرت یافت کار سید ما حضرت سید محی
الدین عبد القادر الکیلانی قدس سره در دیارها و شهرها
وقصد زیارت او کردند سه مرد از مشایخ کیلان چون در
آمدند به بغداد و بیامدند بمدرسه حضرت محی الدین و دستوری
خواستند با اندرون آمدند پس دیدند حضرت سید محی الدین
نشسته و در دست وی کتابی و دیدند ابریق حضرت

ادریس با محمد انشا کردیم بدین معنی منظومه عبیر بزبان ما
حضرت سید عبد القادر الکیلانی شعر

هینا اللصحی اننی قاید اکب ... اسیر بهم قصدانی متنرجب
والنقهم وانکل فی شغل امره ... واترلهم فی حضرت القدس تولی
اهل الصفا یسعون خلق وکلهم ... له همت معنی من الصارم القطب

بس گفت مرا او را شیخ علی بن ادریس احسنت ولقد صدقت
وگفت حضرت شیخ نجم الدین ابو العباس احمد بن ابی الحسن
علی لطایحی رحمة الله علیه شنیدم برادرم ابراهیم غرب
میگفت سید عبد القادر و سید ماست و سر محققان است
و امام صدیقان است و برهان عارفان است و قدوه سالکان
است و امام صدیقان است تا بخدائے تعالی رضی الله
عنهم اجمعین وگفت بن النجار در تاریخ وے شنیدم سید
عبد الرزاق بن سید عبد القادر الکیلانی میگفت که بیامد
مر پدر مرا او چهل و نه فرزند بیست و هفت پسر و باقیها
دختر و گفت الجناب سید ما عبد القادر الکیلانی قدس سره

گفت منم دین و بودم که مرده شدم پس مرا خدای زنده گردانید
بخواست محی الدین پس بگذاشتم و برفتم تا بجامع پس مرا
بدید مردی و بنهاد دو بر ایمن و گفت ای سید محی الدین پس
چون قصد نماز کردم مردم بمن هجوم کردند و دست و پاء مرا
همی بوسیدند و میگفتند یا محی الدین و نبود پیش ازین
که مرا نام نهادند قدس سره و گفت حضرت سید محی الدین
دیدم در خواب گویا من در دامن عایشه مادر مؤمنان رضی
الله عنها و من پستان وی آشامیدم از جانب راست بعد
ازان بدر کردم پستان چپ را همی اشامیدم که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم درآمد پس حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم درآمد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت یا عایشه این پسر ماست حقا و دیگر گفت حضرت شیخ
ابو عمر و شیخ عثمان دیدم در خواب که نهر عیسی پیغمبر علیه
السلام خون گشته تا چه رسد ماهیها که در واست مانند و غیر
حشرات که هست و او در زیاده شدن است و من

سید محی الدین بعین جانب قبله رو دارد و خادم استاده
در برابر پس نگاه کردند به یکدیگر نگاه کردند منکران شدند از
سبب ابریق و ستاده خادم متصل پس حضرت محی الدین
کتاب را از دست داشت بجانب ایشان نظر کردی
و بجانب خادم نیز نگاه کردی بیفتاد خادم و بمرد و نگاه بجانب
ابریق کرد پس بگردید ابریق بقبله تنها قدس الله سره العزیز
و پرسیده شد حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی را از
سبب نام نهادن وی بمحی الدین پس گفت حضرت سید
محی الدین که باز آمدم از سیاحت من یکباری در روز جمعه
در سالی پانصد و یازده تا به بغداد پا برهنه پس بگذشتم
بیک شخصی خسته رنگ وی متغیر شده ضعیف بدن
پس مرا گفت السلام علیک یا عبد القادر پس جواب سلام
وی دادم پس گفت بنشین مرا نشاند و برا نیز نشاندم
پس جسد وی خرم شد و حال وی خوش گشت و رنگ وی
صافی گشت پس مرا گفت آیا مرا بشناسی گفتم بهتر داند که پس

ازان از خواب بیدار شدم و خواب خود بر پدر حکایت کردم
و هر دو رفتیم بزیارت حضرت سید عبد القادر الکیلانی
و بود حضرت دران روز در رباط تکلم کردی پس
رسیدیم بحضرت سید محی الدین سخن خود را بریده و مارا
آواز داد پس برداشته شدیم بر گردنهائے مردم تا که
بیاوردند مارا بنزدیک کرسی پس برآمد پدرم و من در
پس پدر خود پس گفت سید محی الدین مرید را ای
ابله بنا مدی بما الا بدلیل و حضرت سید محی الدین پوشانید
مر پدرم را پیراهن خود و مرا پوشانید طاقیه که بود بر سر
حضرت سید محی الدین و نشستم با مردم پس پیراهن و
اکوان بود پس قصد کرد پدرم که او را اصلاح کند پس گفت
حضرت سید محی الدین که وی را بمن آرید پس درآمدیم بحضرت
او و در قبه او لیاست و او قبه و رباطاست و ازین سبب
وی را بدین نام همی خوانند زیرا که بسیار می آمدند اولیاء و
رجال الغیب بحضرت سید محی الدین و در ان قبه ملاقات

درکیر بیزاز ترسش که مبادا بمن خور وچیزی از وناکه بیامدم بمنزل
خویش بس بمش دراز کردم مردی زاندرون باو زنی و
مرا گفت بکبیر سخت بس گفتم ویرا تحقیق که مرا نخواهد برداشتن
بگفت ایمان تو ترا بردارد بکبیر یکبار ویی بس کردفتم ناگاه
پیش وی در بالاء تخت وی در منزل خویش ساکن گشت
ترس من بس گفتم بحق آنکسی که ترا بمن فرستاده است
کرد برمن بکو تو کیستی گفت پیغمبر توام محمد الرسول الله صلی
الله علیه بس بلرزیدم از هیبت وی بس گفتم ای حبیبم
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از خدای تعالی بخواه که
نمیرم الا بر کتاب وسنت بس گفت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بلی چنین امت وسر تو سید عبد
القادر است رحمة الله علیه وسلم بس باز گفتم یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم بخواه از خدای تعالی که نمیرم الا بر کتاب
او وسنت تو گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وسر تو
حضرت عبد القادر است رحمة الله علیه وبرکاته بعد از ان

ای سید من رحم کن خلق را که تحقیق هلاک شدند مردم بس ساکن
شد غضب حضرت سید محی الدین پس دیدم که بلا تحقیق منکشف
شد و آتش بنشست همه در حال رحمة الله علیه و گفت
حضرت عمر بزاز متوجه شدم با سید محی الدین عبد القادر الکیلانی
قدس سره تا جامع روز جمع کسی بروی سلام نداد پس
گفتم با خود و ما در هر جمعه نرسیم بجامع الا با مشقت تمام از اژدهام
مردم بر حضرت سید محی الدین پس هنوز تمام نشد سخن من
در دل تا که خلق یکبار بهجوم سلام کردند بر حضرت سید محی
پس بمن نگاه کرد و تبسم کرد پس گفتم با خود این حال بهتر از آن
حال پس حضرت محی الدین باز بمن پیشتر برای خاطر من و
گفت حضرت که ای عمر تو طلب کردی این را ندانستی تحقیقا
دلهای مردم بدست منست اگر خواستم دور کردم از خود و اگر خواستم
جذب کردم بخود رحمة الله علیه و گفت حضرت شیخ قدوه محمد بن
قاید الاوانی نگذشت بمجلس سید عبد القادر الکیلانی قدس سره
حدّات پیران یعنی مرغی که هر نک بازیست و او را در عربی

همی کردند پس حضرت سید محی الدین مرید مرا هر کس را که دلیل خدای
و رسول باشد و پسر او سید عبد القادر باشد چون است
که نباشد و پسر اگر امتی هست تر العبد ازان حضرت
سید محی الدین دوات و قلم را طلب کرد و کاغذ نوشت
برائے ما تحقیق پوشانید ما را خرقه قدس الله سره العزیز
امد پیرمردے بحضرت شیخ عبد الله و با وے جوانی و در آمد
بر حضرت سید محی الدین و گفت ای سید من و پسر را دعا کن که فرزند
نیست و نباشد فرزند بلکه بود بر فعل غیر صلاح پس بغضب
شد حضرت سید محی الدین و گفت بدین مرتبه شد کاشما پس
و بر خواست و اندرون خانه رفت پس سوختن افتاد در
منزلها بغداد در وقتش و چون جا رخفه شدی و نشستی و جای
دیگر اشعله زدی و دیدم که بلا فرو د آمد بر بغداد و مثل پریدن
ابر و غیر او بسبب غضب حضرت سید محی الدین رحمة الله تعالی
پس زود آمدم بر حضرت سید محی الدین پس دیدم بر حال
نخستین پس بنشستم و گفتم حضرت سید محی الدین را که ای

و دریافتم حق را در وقتش و من تا این زمان در زیادتی آن
نور رحمة الله علیه و گفت حضرت شیخ ابوسعید القیلوی گفته
اند ابوسعید رحمة الله تعالی دیدم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و غیر او از پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین در مجلس سید محی
الدین رحمة الله علیه چند باری و تحقیقا که آغا و میر مشرف
همی سازد بندهٔ خود را تحقیقا ارواح پیغمبران صلوات
الله علیهم السلام حاضر وی همی شدند طایفه و دیدند مردان
غیب را زود ی همی کردند مجلس وی و دیدم نیز ابو
العباس خضر علیه السلام بسیار آمدیے و حاضر گشتی در
مجلس وی بس و ویرا پرسیدم از و بس گفت هر که
فلاح خواهد بس می باید بر و و بملازمت این مجلس
رحمة الله علیه وسلم و گفت حضرت شیخ ابو مدین مغربی
رحمة الله علیه دیدم حضرت را علیه السلام بس پرسیدم
ویرا از مشایخ مشرق و مغرب این زمان و پرسیدم از
حضرت سید محی الدین عبد القادر الکیلانی رحمة الله تعالی

حدات کویند و در روز باد سخت پس فریاد کرده بود تشویش
انداخت بر حاضران پس کفت حضرت سید محی الدین که ای
باد بستان سر این توهی را یعنی این مرغ که ذکر شد پس
بافتاد در ساعتش مرده سر او در جانبی و او در جانبی پس
فرو زآمد حضرت محی الدین رحمة الله علیه وسلم از کرسی
و بستاند سر او را بدست خود و دست دیکر را بر بدن نهاد و
کفت سید محی الدین بِسمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ پس زنده کشت
و پرید با مر حق تعالی و مردم همیدند رحمة الله علیه و دیکر کفت
حضرت شیخ عمر بزاز بودم یکبار نشسته در برابر حضرت سید
محی الدین قدس سره در خلوة پس حضرت سیّد محی الدین
کفت ای فرزند نکاهدار پشت مرا که نه افتد بر و کربه پس کفتم
در دل خود از کجا آید کربه بدینجا و پنجره نه و در سقف پس
هنوز سخن تمام نکردم تا که افتاد بر پشت حضرت محی الدین
کربه پس نزد سید محی الدین بدست بر سینه من پس
روشن شد در دل من نوری بمقدار نور آفتاب و دریافتم

رکعت نماز کرده منصرف شدم و سوار شدم بر براق و از خانهٔ
ام هانی رفتم به بیت المقدس و وضو ساختم و دو رکعت نماز کرده
منصرف شدم و بعد ازان در آمدم در مبارک صخره کردم و زیارت
مبارک صخرهٔ کردم بعد ازان بیرون آمدم و میخواستم که سوار
شوم براق پشت خود را نمید اد که سوار شوم تا که براق
بگفتار آمد و گفت یا رسول الله در بهشت براقهای بسیار
هستند و من کمینه ایشانم اگر با من عهد کنی که در آخرة نیز
بر تو سوار خواهم شد پس بدهم پشت خود را تا تو سوار شوی
بعد ازان بوی گفتم در دار دنیا با تو سوار شوم در آخرة
نیز بر تو سوار خواهم شد چون این سخن بگفتم براق چنان خوش
و خرم شد که هیچ جا دست من نمی رسید بزین و نه پای من
بر رکاب و در اندران دیدم که روح منور پیدا شد و در آمد
در شیب قدم من و هر دو قدم خود را بر پشت وی نهادم
و سوار شدم و پرسیدم آن روح که تو روح کیستی پس گفت
تحقیقا که من روح عبد القادر الگیلانی ام تحقیقا اگر خدائے تعالے

علیه پس گفت که حضرت سید محی الدین او امام صدیقان

است و برهان عارفان است واو روح است در معرفت

غریب است در میان اولیاء رحمة الله علیه و نباشد میان

وی و میان وی مردم مگر یک نفسی و مراتب

اولیاء رحمة الله علیه و دیگر نقل است از قصص الانبیا علیهم

السلام که پیغمبر گفته است صلی الله علیه وسلم که در شب

معراج خفته بودم در خانهٔ امهانی و امهانی خواهر شاه مردان

و دختر ابی طالب بود ناگاه جبرئیل علیه السلام در رسید

و براق در دست وی و گفت السلام یا رسول الله گفتم و

علیک السلام یا اخی جبرئیل و گفتم که ای جبرئیل بچه کار آمده

و این براق را از بهر چه آوردهٔ جبرئیل گفت یا رسول الله

حق تعالی ترا سلام میرساند و بعد از سلام آنکه میخواهد

که ترا بدیدار خود مشرف گرداند و این براق از بهر تو فرستاده

است گفت که محمد سوار شود و میطلبد ترا بعد از ان پیغامبر

صلی الله علیه وسلم گفت که برخاستم و وضو ساختم و دو رکعت

اگر کافر باشد و اگر مسلمان مگر قدرت خود را نازل کردم
درانجا یعنی مگر صورتهای ایشان را بگردانیم پس حمد و ثنا مر آفرید
کار خود را بگفتم و دو رکعت نماز کرده منصرف شدم و این نماز
را بگذارد بخوشی حضرت سید عبد القادر گیلانی هر کس که مرید
وی باشد قدس سره وگفت حضرت شیخ علی بن هیتی بود
شیخ ما ابو الوفا تکلم کردی بر مردم در بالای کرسی پس
درآمد حضرت سید عبد القادر بمجلس وی پس قطع کرد
شیخ کلام خود را و امر کرد که بدر کنید سید عبد القادر پس
بدر کردند و تکلم کرد بعد ازین بار دگر سید عبد القادر درآمد
بمجلس پس سخن خود را منقطع کرده و امر کرد که وی را و یرا بدر کنید
بدر کردند بعد از ان بار سیوم درآمد حضرت سید عبد القادر
پس فرود آمد شیخ ابو الوفا و در بغل گرفت و میان دو چشم
وی بوسید وگفت برخیزید مر ولی خدا را ای اهل بغداد
کرده نشدم به بدر کردن وی برای اهانت وی تا بدانید
و یرا پس بحق عزت معبود بر سر وی رایتها است تحقیقا

بمن منزلتی و بدین پس زنده کردانم دین ترا بعد از موت تو پس
گفتم وی را تحقیقا که قدم تو بر گردن جمیع اولیای الله باشد و چون
باسمان هفتم رسیدم دیدم بزرگ زده بر عرش و قبهٔ
بر میان وی پس متحیر شدم و گفتم بار خدایا مگر بعد از من پیغمبر
دیگر پیدا خواهی کرد ناگاه ندا آمد از خدای تعالی بمن و گفت
یا رسول الله پیغمبر آخرین توئی پس گفتم این چه خیمه است که
بر عرش زده است این خیمهٔ سید عبد القادر است پس
گفتم عبد القادر کیست گفت از اولاد تو است و آن کسی است
که قدم خود را بر پشت وی نهاده بودی و بر براق سوار شدی
و تو گفتی بوی که بوی که برو قدم تو بر گردن هر ولی خدائی
و تحقیقا که قدم وی بالا خواهد شد بر گردن هر ولی خدای
و امر کنم او را که بگوید قدم من بر گردن هر ولی خدائے تعالی
و با او تواضع کنند جمیع اولیاء و اگر نکنند قبول قدم وی را پس
دگرگون شود حال او در دنیا و آخرت و تحقیقا در آخرت
خیمهٔ خود را بزنند بر در دوزخ و هیچکس را نگذارد بسوی دوزخ

وفات کردند بعد از وی شیخ علی بن ابی الہیتی ویبود کا بشہ

چوبین انکہ بوسے دادہ بود کسی بوی دست نرسانیدی الا

دیگر دید سے دست وی بکتف وے وگفت شیخ بقا بن

بطو بطو برملی رحمۃ اللہ علیہ حاضر گشتم مجلس سید ما حضرت سید

محی الدین عبد القادر گیلانی رحمۃ اللہ علیہ یکبار می پس

چون او تکلم کردے بر یک پایہ اول از کرسی با سخن جود

بریدے و یا یک ساعت شاہی شدے و فرو د آمدے بزمین و باز

بالا رفتی و بنشستی بر پایہ دویم پس مشاہدہ کردم کہ پایہ اول

فراخ شدے تا مقدار یسے کہ چشم کار کند و انداختہ شد بروازسندک

سبز فرشے و بنشستے بر و حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

و حضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق و حضرت امیر المومنین

عمر و حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت امیر المومنین علی

رضی اللہ عنہم اجمعین و تجلی کردے حق سبحانہ تعالی بر دل حضرت

حضرت سید محی الدین عبد القادر پس کج شد نا مرتبہ کہ نز

خواستی افتاد پس بگرفت دیرا حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

تجاوز کرده است کنارهای آن مشرق و مغرب بعد از ان
گفت مرا اورا ای عبد القادر درین محل ما است وخواهد شدن
مر ترا ای عبد القادر هبه کردند مر ترا عراق را و هر خروسے
که باشد بانگ کند و سکوت شود مگر خروس تو تحقیقاً
فریاد خواهد کرد تا روز قیامت و بداد مرا اورا سجاده وی
و پیراهنی ویے و تسبیح ویے و کاسه چوبین ویے
و عکازی وی یعنی عصا پس گفته شد و پیر الیستان
برد عهد را پس گفت جبینه داغ المخرمی پس چون مجلس
اخر رسید و فرود آمد شیخ ما تاج العارفین ابوالوفا از کرسی.
نشست بر اخر لقس و بگرفت دست حضرت
عبد القادر و گفت ویرا در غلبه مردم ای عبد القادر مر ترا
وقتی است پس چون بیاید یاد کنی این پیر را و بگرفت
محاسن مبارک خود را رحمة الله علیه و گفت عمر بر از پس
بود تسبیح شیخ ابوالوفا انکه داده سید ما را که شیخ عبد القادر
است بر وی زمین کردیدی تنها دانه پس چون وفات

گفت بحق عزت معبود اگر خواستم این پرنده را گفتم همی پار چه
پارچه شدی و مردے پارچه پارچه پس هنوز سخن تمام نکردے
که آن پرنده بافتاد در مجلس مرد پارچه پارچه و گفت حضرت
شیخ سلیمان داؤد منبجی پس گفته شد بدو که شهرت
یافت در بغداد شخصے جوان عجمی شریف نام وے عبدالقادر راست
از زمین آن جوان است بلند خوانده شده در ملکوت باز
اشهب و خواهد معزز شدن در وقت و مرید و خواهد گردید
و از وی صادر خواهد گشت و گفت حضرت شیخ عقیل
رحمة الله علیه اول کسی که لقب داد شیخ ما و سید ما سید
عبدالقادر الکیلانی را باز اشهب و رانچه ذکر شده است
رحمة الله علیه و گفت حضرت شیخ عمر بزاز اشتیاق
شد مرا بدیدن حضرت شیخ عدی بن مسافر و اجازت
خواستم از حضرت سید عبدالقادر الکیلانی قدس الله
سره العزیز بزیارت حضرت شیخ عدی پس اجازت
داد پس مسافرت کردم تا که آمدم بکوهکار پس دیدم

مباداکه یافتند بعد ازان درخود شد یعنی محرم گشت مقدار گنجشک

گشتی بعد ازان از جسم من غایب گشتی پس پرسید

حضرت شیخ بقا از دیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم واصحاب

کبار او رضی الله عنهم پس گفت ارواح ایشان را مویدساخته

بقوتی که از ایشان ظاهر همیشوند بدو پس ایشانرا انکسی که خدا تعالی

نماید بدو بصورت جسد و بصفت بزرگان بدلیل حدیث معراج

رحمة الله علیه و گفت حضرت شیخ محمد بن الهی وی تکلم کرد حضرت

سید محی الدین روزی دیگر در مجلس خود پس درآمدند بعضی مردم

پس گفت اگر خواستی خدای سبحانه و تعالی بفرستادی

مرغان سبز شنیدند سخن مرا چنین کردی هنوز سخن تمام نشده بود

تا که مجلس پرشد از مرغان سبز بدانکه حاضر بود باز گفت

و تکلم کرد رمزیی بر مردم در قدوهٔ حق سبحانه و تعالی گرفت

مردم را از سخن وی هیبتی و ترسی پس بگذشت در مجلس

پرنده عجیبی در خلقت پس بعضی مردم مشغول گشتند بدیدن

وی از شنیدن سخن حضرت سید محی الدین پس گفت

بودیم که با کسے دیگر این او اکرد بس چون با وی خلوت شدیم
بدرم وی را گفت ندیدم ترا که کسی را احترام کردیے چنانکه امروز
حضرت سید عبد القادر را بس گفت حضرت موسی که حضرت
سید محی الدین بهترین مردم است و پادشاه اولیا است
و سید عارفان ست و ما چون ادب نکنیم کسی را که ملائکه
آسمان با وی ادب کند رحمة الله علیه و گفت حضرت
شیخ الشیوخ ابو الحسن عبد اللطیف بن شیخ شیوخ ابی البرکات
اسمعیل بن احمد نیسابوری شنیدم در دمشق در سال پانصد
و نود و شش حضرت شیخ ارسلان رحمة الله علیه همیگفت
و ذکر میکرد حضرت محی الدین را رحمة الله علیه همیگفت و ذکر میکرد
حضرت و گفت حضرت سید عبد القادر الکیلانی از صدر حضرت است
و از افراد وجود است تحقیقا لطف کردی بحکمت و مسلم شد
بید و احکام تصرف در هر نزدیکه و دوری در گیرد دادوا نائب
رسول خدای است صلی الله علیه وسلم و گفت حضرت شیخ شهاب
الدین عمر السهروردی در آمدم با عم خود شیخ نجیب عبد القادر السهروردی

حضرت شیخ عدی استاده در زاویه پس مرا گفت مرحبا
باعمر بنهادی در بار او آمدیے بسا قیه که عبادت از وردد
کوچک است ای عمر حضرت شیخ عبد القادر پادشاه جمله اولیا است
و کشنده رکایب مجلس است با جملۂ الشان رحمة اللہ علیہ
و گفت حضرت شیخ عارف قدوه شیخ علی بن وهب
شیبانی ربعی موی سنجاری حضرت سید عبد القادر یکی
از اعیان دنیا است حضرت سید عبد القادر از تحف وجود است
حضرت سید عبد القادر از هدیهائے خدای تعالی تا یکون
دولت و طوبے مر آنکس را که وی را دیده و طوبے مر آنکس را
که باو مجالس شده و طوبے مر آنکس را که خسپید در خاطر
حضرت سید عبد القادر الکیلانی قدس سره و گفت
حضرت شیخ یحیی نکریستی چون رسید حضرت شیخ موسی
بن ماهان رولی و گفت این ماهین به بغداد حج کرده من و والدم
با وی پس چون ملاقات هم صحبت سید عبد القادر الکیلانی دیدم
احترام حضرت شیخ موسی مر او را و اکرام او کردن باو و ندیده بودیم

منزلت نزدیکان پس وی بلندتر ہمہ و مکاشف شدم بر اطوار
مکاشفان پس او اجل بر ہمہ و خواہد ظاہر شد مظہر کہ ظاہر نشد
در دیگر صدیقان و مرا دیا بان عالمان بخدا یتعالی بلند کرد خدای
تعالی و او ازان است کہ اقتدا باید کردن بافعال وی و گفت
وی خواہد ببرکت او خلق از بندگان خود بدرجہائی بلند و
او ازان کسانیکہ خواہد فخر کرد خدای تعالی بایشان در روز
قیامت رحمۃ اللہ علیہ و گفت حضرت شیخ علی خباز بدانستم
کی تحقیقاً کسی از مشایخ انکہ بودند بسیار تر و دو خدمت از حضرت
علی بن ہیتی مرسید مارا سید محی الدین رحمۃ اللہ علیہ بود چون
خواستی زیارت سید محی الدین رحمۃ اللہ علیہ او و اصحاب او
غسل کردند در دجلہ بعد ازان گوید ایشانرا پاک کنید دلہای
خود را و حفظ کنید درونہای خود را زیرا کہ خواہیم در آمدن سیر
پادشاہی چون بمدرسہ رسیدی پا برہنہ کردی و بایستادی
بر در پس آواز بدو حضرت محی الی یا اخی یعنی آی ای عبید
برادر پس در آمدی و در کنار خود نشاندی وی و او وعدہ دادی

در سال پانصد و شصت بر حضرت عبدالقادر الکیلانی پس باادب
درآمدم من پیش وی ادبی عظیم و بنشست در برابر حضرت محی
الدین کوس گرفته بسخن باز بان گفت بچیزی مراجعت
کردیم بنظام به گفتم وی را در حال جواب بمن کرچون باادب نباشم
باکسی واو مرا و را کست رجود تمام و تحقیقا متصرف است
در ملک وجود و مباهات کرده شده است بد و در وجود
ملکوت و منفرد گشت در عالم کون باادب نباشم باکسی
که او را تصرف داد پادشاهی در دلم و حالم و در دلهای
اولیاء و احوال ایشان اگر خواهد بگیرد و اگر خواهد بدهد رحمه الله
وگفت حضرت شیخ ابو محمد وگفت حضرت شیخ محمد شنبکی رحمه الله
علیه بود حضرت شیخ ما شیخ ابوبکر ابن هوار ذکر کردی حضرت
سید عبدالقادر الکیلانی را انکه خواهد ظاهر شدن در عراق
درمیان قرن پنجم و خواهد سند شد فضل او و بود علم من تجاوز
کند سنیدن مرا بعد آزان مکاشفه شد مرا مراتب اولیا دیدم
حضرت سید محی الدین را در صدر همه و منکشف شد بر من منزلت

برای کیست کفت برای حضرت سید محی الدین عبد القادر رحمۃ اللہ علیہ
کفت که کفتم در دل خود نکذاست شیخ برای خلیفہ لباسی کفت که هنوز
سخن تمام نشده بود در دل من تا که دیدم در پای خود مسماری آهنین
و چنان الم داد ی که مشاهده مرک کردم که بدر کنند قادر نشدند
به بدر کردن وی پس کفتم بردارید مرا بخدمت حضرت سید عبد القادر
کفت چون مرا آنجا انداختند در برابر حضرت سید محی الدین رحمۃ اللہ علیہ
کفت مرا حضرت سید محی الدین ای لبے الفضل تعرض مکن در باطن
خود بحق عزت معبود نه پوسیدم تا مرا کفته نشد که بحق من تو بپوش
پیراهنی که کرزوی بیک دینار باشد نه کم باشد یک حبه و نه زیاده
یک حبه ای لبے الفضل این کفن موتست و کفن مرک عمل میشود
این بعد از هزار مرک بعد ازان دست مبارک خود مالیدند
بر پای من پس رفت میخ آهن و الم و رنک زمان واللہ ندانستم
از کجا آمد و بکجا و بکجا رفت و نه دیدم در پائے خود برخواستم و
بدویدم پس کفت حضرت سید محی الدین قدس سره با آنها ئے
که حاضر بودند اعتراض او بر ما و بر و مشکل است در صورت میخ

بس گفتی حضرت محی الدین مرا ورا که تو داروغه عراقی پس گویدم حضرت
سید محی الدین را که ای سیدی تو با شاهی امان ده مرا از ترس خود
پس چون از خوف تو امان یافتم امیر شوم پس گفتی حضرت
سید محی الدین وی را که هیچ ترس بر تو نه انتها یافت بد و ریاست
ایشان در بیت مریدان و امیان صادقان و کشف کردی
مشکل است احوال ایشان را د بیرون آمد بصحبت او بسیاری
از اکابر یعنی بزرگان مثل ابی محمد بن ادریس یعقوبی و غیر او و شاکرد
شیت او را جماعتی بسیار از صاحبان و بکر وید بد و بسیاری
از خلق و جمع شدند علما و مشایخ بر بزرگی وی احترام وی بود
حضرت سید محی الدین او تاج عارفان رحمة الله علیه و گفت
حضرت شیخ ابو الفضل احمد بن القسم بن عبدان القریشی
البغدادی البزار بود حضرت سید محی الدین عبد القادر بود سیدی
باریک از قماش و بیامد خادم حضرت سید محی الدین بمن روزی
و تلای باد وی و گفت خرقه را خواهم گزوی بیکدینار نه زیاده
باشد یک حبه و نه کم باشد یک حبه گفت بوی دادم و گفتم برای

ثلث علماء آنست هر که در خلافت شیخین شک آرد کافر گردد نعوذ بالله منها و اگر در خلافت عثمان و علی شک آرد آثم باشد۔
لا اله الا الله نقلست از امام اعظم و امام محمد و امام ابو یوسف رحمۃ الله علیهم اجمعین که چون کل اصحاب وفات یافتند باتفاق و اجماع امت شد که چون خلافت بعد محمد الرسول الله صلی الله علیه وسلم یا امیر المومنین ابو بکر صدیق امیر المومنین عمر و یا امیر المومنین عثمان و یا امیر المومنین علی رسید هر که امروز قایم مقام این چهار یار کبار باشد دعوۃ کردن او را روا باشد زیرا که خلیفۂ خلفاء الراشدین همچون خلفاء الراشدین است تفحص و تتبع کردند خلیفۂ علی مرتضی رضی الله عنه خواجه حسن بصری رحمۃ الله علیه را یافتند هر یکی از علماء و تابعین رجوع بخواجه حسن بصری رحمۃ الله علیه کردند و بیعت از سر آوردند و مرید شدند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ الرَّسُوْلُ اللّٰهِ
در حجت السالکین خواجه قطب الدین مودود چشتی نوشته اند که خواجه حسن بصری خلیفۂ حضرت امیر المومنین علی مرتضی بود چون سخت پیر و ضعیف شد خلافت بدو کس داد یکی حضرت

ابن رحمة الله علیه وگفت حضرت شیخ ابوالحسن الجبیری قدس رحمة الله
علیه که شود کوشتهای من وکور شود چشمهای من اگر دیده بودم
مثل حضرت سیدما حضرت سید عبدالقادر گیلانی قدس سره العزیز
پس دیگر گفت حضرت سید ما حضرت عبدالقادر الگیلانی قدس
الله روحه گفت یا امیرالمومنین ابوبکر صدیق هر یکی را دعوت میکرد
از کفر بسوئی اسلام واز فسق بسوئی توبه میداد وراه دین می نمود مر
مر خلق را ودعوت میکردند بحکم این حدیث قال النبی
صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم یعنی یاران من همچو ستارگانند بهر کدامی را از ایشان
که اقتدا کنید راه راست یابید اما چون حضرت امیرالمومنین ابوبکر
صدیق رضی الله عنه وفات یافت خلافت با میرالمومنین عمر
رسید واز عمر بحضرت امیرالمومنین عثمان رسید واز عثمان
بحضرت امیرالمومنین علی رسید بعد وی خلافت ختم شد هر که
در خلافت این چهار یاران پاک شک آرد آثم بود زیرا که
در خلافت ایشان هیچ شکی وشبهی نیست اما بر روایتی ثلاث

الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَتَسَاۤءَلُوْنَ
اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ يعنى روزى كه دميده
شود صور پس نسبت نباشد ميان شما دران روز و هيچ
كس از نسب پرسيده نشود كه فلان پيغمبرزاده است و سيد
زاده را بياريد بلكه عمل طلبند و بزرگترين ميان شما كسى است
نزد خداى تعالى پرهيزگار است لقوله عليه السلام من ابطأ به
عمله لم يسرع نسبه يعنى كسى كه انداخت عمل از دست
پس نه نازد بنسب خود كه نكبر حسب و النسب او كه فلان بن
فلان است و ايضًا قوله عليه السلام خير الى من تعنى
يعنى گفته است پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه بهترين اولاد من
كسى است كه پى روى من است و در چشمه الوالمكارم
آورده است كه قوله عليه السلام كل تقى و نقى
يعنى پرسيده شد حضرت رسالت را كه اولاد تو كيست
گفت رسالت صلى الله عليه وسلم هر پرهيزگارى و نيكوكار
از امت من است و فرزند من است قوله تعالى

شیخ عبد الواحد زید دوم حضرت شیخ حبیب عجمی قدس الله
سره العزیز و این هر دو مخادیم معظم و مکرم صاحب کشف و کرامات
بودند و چهارده خانواده که الیوم مشهور و معروف اند بدین دو
مخادیم میرسند و ازین مخادم بخواجه حسن بصری میرسند و
هر یکی چهارده خانواده برحق اند و اهل سنت و جماعت اند و همگان
ایشان هر یکی ولی الله اند بمطلوب دل و مقصود جان رسیده
اند و مقتدا اند هر که بر ایشان اقتدا کند بمطلوب رسد و روی
مقصود بیند پس ای عزیز بدانکه دوستی خدای تعالی در پی روی
حضرت رسالت و یاران او ست نه در سیدزادگی و نه شیخ
زادگی قوله تعالی قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ
یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَ جَمِیْعًا ؕ یعنی گفت
خدای تعالی مر محمد را صلی الله وسلم که ای محمد بگو مر اهل کتاب را
و امت خود را که اگر هستید دوستداران خدای تعالی پس
پی روی من کنید که پیغمبر آخر زمانم دوست دارم شما را و خدای
تعالی بخشد جمله گناهان شما را و ایضا قوله تعالی یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ

صغار آورده است که بعضی پیغمبر گویند اینها کافر مطلق اند و بعضی
از امیر المومنین ابی بکر صدیق افضل دانند اینها تفضیلی اند
نیز کافر اند چرا که فرق میکنند میان چهار یار ندکور و بعضی هر چهار
یار را بر حق دانند امام مرتضی علی را در میان ایشان دوست
تر اند اینها رافضی اند پس معلوم شد که رستگاری در
پے روے پیغمبر صلی الله علیه وسلم و یاران اوست و هر که
خلاف سنت و جماعت شد او اهل بدعت است در ذخیرة الملک
آورده است که پیغمبر گفت است کمال الایمان باربعة اشیا
اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و عمل بارکان
است و متابعت النبی صلی الله علیه وسلم یعنی کمال ایمان
بچهار چیز است اقرار بزبان و تصدیق بدل عمل بارکان و متابعت
رسول صلی الله علیه وسلم هر که انکار ازست کافر است
هر که اقرار دارد و تصدیق ندارد او منافق است قوله تعالی انّ
المنافقین فی الدرک الاسفل من النار یعنی هر که منافق
است و تصدیق ندارد و جاے او در دوزخ است همیشه

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ وقوله تعالى
خلقت الجنه للمطيع ان كان عبدا حبشيا
وخلقت النار للعاصي ان كان سيدا وقريشيا نقل
تنبيه ابو الليث سمرقندی رحمة الله علیه پیغمبر گفت صلی الله
علیه وسلم که خدای تعالی بی کام و بی زبان فرمود که آفریدم
بهشت را برای فرمان برداران من ورسول من اگرچه بنده
حبشی باشد وآفریدم دوزخ را برای بی فرمان اگرچه سید
یا اهل قریشی باشد قال امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه
قد هلك فیاتی من احب فرطا او بعض فرطا یعنی
تحقیقا هلاک شود دو گروه بمن هر کسی که دوست دارد مرا
از حد گذشته یعنی از حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق
واز حضرت امیر المؤمنین عمر واز حضرت امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنهم اجمعین ونیز هلاک شود هر آنکسی که دشمن
دارد مرا از حد گذشته یعنی از حضرت امیر المؤمنین عمر و از
دیگر یاران رسول مرا دشمن دارد نقل عقاید ودر اصول صغار

کسانی زاهد که جاہلانند پس جاهل برابر عالم نباشد
پس علوی که در متابعت رسول الله و خلفاء الراشدین
و تبع تابعین باشد یعنی برابر و در رسالهٔ فضل عیاض
آورده است قدس الله روحه هر که متابع رسول الله و
خلفاء الراشدین و تبع تابعین باشد پیشوای را شاید
اگرچه کشف و کرامات ندارد و هر که اهل سنت و جماعت
نیست پیشوای را نشاید اگرچه کشف و کرامات دارد
قوله علیه السلام من لا شیخ له شیخه شیطان
این معنی است که شیخی در متابعت پیران و پیشوایان
که دست بدست تا رسول الله رسیده باشد روا است
که دست ارادت دهد و مرید گیرد و نه هرزه گوی که خود را
سید گوید یا سیدزاده گوید یا شیخ گوید و یا شیخ زاده
گوید و یا گوید که بر من آواز شده است و یا خواب
دیده ام و یا گوید که حضرت علیه السلام مرا اذن داده است
پیشوائی خلق کن بنابران پیشوای میکنم این روا نیست

در دوزخ باشد و هرکه را تصدیق است و عمل بارکان ندارد و
گناه را حلال ندارد او را عاصی گویند در دوزخ همیشه نباشد
و هرکرا اقرار و تصدیق و عمل بارکان است و متابعت رسول
الله و خلفاء الراشدین منست او اهل بدعت است
لقوله علیه السلام اهل البدعت کلاب النار یعنی پیغمبر
گفته است که اهل بدعت سگان دوزخ است پس
معلوم شد که بیعت بکسی باید کردن که متابع رسول الله
و خلفاء الراشدین و تبع التابعین باشد یعنی دست
ارادت کسی را گرفتن رواست که متابع این مذکور باشد
لقوله علیه السلام فی حق السادات الصالحون لله والطالحون
لی لقوله علیه السلام فی حق السادات خیر الی من
اتبعنی یعنی فاضلترین فرزند من آنست که متابع من است
نقل مختصر و قایة العالم کفو العلویة یعنی عالم کفو است مر
علویه را لقوله تعالی لیستوی الذین تعلمون والذین
لا یعلمون یعنی نیست برابری با کسانیکه عالمانند ان کسانی

السالکین شیخ المشایخ معدن الابرار کشاف الحقایق بحر الطریقت حضرت شیخ قاسم بن حضرت شیخ قدم افغان سری القادری اشرفہ اللہ فی الدارین کہ بترجمہ فرمودن مناقب را بزبان فارسی وانصاف دہد اہل فضل را انچہ بیند وخیر دہد بدانچہ داند وبکرم وعفو بپوشاند والحمد للہ رب العالمین والصلواۃ والسلام علی محمد وعلی الہ وصحبہ وازواجہ وذریاتہ واہل بیتہ ؛ مثنوی ؛

مبارک ترا تاج حسن الماب + سر خصم را تیغ ذوق العذاب

رسیدم بہشتو بسویم بہ بین + پدر دانہ ریزی فشان آشنین

چہ درویش آمد بغایت قلیل + بقل حسبنا اللہ ونعم الوکیل

تمت الکتاب بعون

الملک الوہاب تم تم

تم تم تم تم

تم

چراکه این زمان هیچ کاری بآواز راست نشود که وقتی
او از وقت پیغمبران بود و آن گذشته است و هرکه رسول
الله صلی الله علیه وسلم را ختم جمله پیغمبران صلوات الله علیهم
اجمعین نداند او از امت او نیست و هرکه بعد از رسول الله
صلی الله علیه وسلم دعوی آواز کند دعوی پیغمبری
کرده باشد و هرکه دعوی پیغمبری کند کافر گردد نعوذ بالله
منها و دیگر چشم دارم از خدای تعالی که نظر دهد و بصیرتی بخشد
تا که بهبینم غیب ها خود را و بکند امروز ما را بهتر از فردای
ما و خاتمه ما را بخیر کند در وقت خروج نفس ثباتی دهد
بحق اب و بکند ما را اصحاب یمین و حشر کند ما را در زیر
لوا سید المرسلین صلواة الله علیه وعلی اله واصحابه
اجمعین و مغفرت دهد ما را و والدین ما را و مشایخ ما را
و مصاحبان ما را و برادران ما را و جمیع مسلمانان را و انرا که نظر
کند درین کتاب و دعا کند بعفو و مغفرت ایشان را
و حضرت شیخ الاسلام والمسلمین و هادی السالکین

NATIONAL ARCHIVES
REPAIRED
AND ...
Date 4.8.1961.
For
GOVT. OF INDIA

New Delhi
Library